

مسایل کارگری

کارگردان افغانی

در صفحه ۶

اعلامیه هیات سیاسی - اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در باره نتایج هشتمین دوره

انتخابات ریاست جمهوری ایران

جشن اصلاحات هبارک

برای پیشبرد اصلاحات به پیش

در صفحه ۲

جنبش هویت خواهی قومی

در بطن جنبش اصلاحات

و هم راستا با آن است

در صفحه ۵

ال - اس - دی

در جام ساقی خیابانی

در صفحه ۷

پذیرش حق عدم شرکت

در انتخابات

بایبندی به دمکراسی ایجاب می‌کند که حق مخالفین شرکت در

انتخابات به رسمیت شناخته شود شرایطی فراهم شود که آنها

توانند بدون واهمه از بیکرد و حبس، نظرات خود را طرح و

تبلیغ نمایند.

در صفحه ۳

در این شماره

اصلاح یا انقلاب: یک تردید ریشه‌دار

جهان ولیان پور

در صفحه ۸

انتخابات اصلی و اعلام نكشته هنوز بیش روست

سعید معمار حسینی

در صفحه ۸

سه گرایش پس از شکست

حشمت رئیسی

در صفحه ۹

شرح حکومت ارتجاعی، نقد عملکرد بخشی از ابوزیسیون

علی اکبر مهرزاد

در صفحه ۱۰

«... و باز هم: نه!!!»

فرهاد عرفانی

در صفحه ۱۰

پیروزی بزرگ جنبش اصلاحات

۲۱/۶ میلیون نفر به تداوم اصلاحات رای دادند

● محمد خاتمی ۲۱/۶ میلیون و ۹۰۰ کاندیدای دیگر در مجموع ۶ میلیون رای آوردند

● احمد توکلی کاندیدای غیررسمی تمامیت‌گرایان تنها ۱۵ درصد آرا را بدست آورد

● ۶۷ درصد از واجدین شرایط رای در انتخابات شرکت کردند. ۱۴ میلیون نفر از شرکت در انتخابات اجتناب ورزیدند

● مردم در شهرهای مختلف کشور پیروزی‌اشان را جشن گرفتند

● در انتخابات میان دوره‌ای از بین ۱۵ نفر، ۱۰ نماینده دوم خردادی دیگر وارد مجلس شدند

نزدیک به ۵ میلیون تن از شهروندان نتوانند رای خود را به صندوق‌ها بریزند.

پیام خاتمی به مردم ایران

خاتمی بعد از پیروزی در انتخابات ۸۰ به مردم ایران پیام فرستاد. در این پیام آمده است: «حماسه حضور و شعور مردم در هجدهم خرداد ۱۳۸۰ گواه روشنی است بر شایستگی و فراوانی را در تاریخ پرافتخار خود دارد. ملتی که کوشیده است الگویی مناسب از نظام اجتماعی و اخلاقی مدنی را که مقدم آن دینداری و اخلاق توأم با

انتخابات بخشی از کاهش مشارکت را بخاطر برخی ضعفها در ستاد تشکیلات انتخابات و نیز ناهماهنگی‌ها و اختلافات میان این ستاد با شورای نگهبان می‌دانند. گفته

به صندوق‌ها ریختند. یعنی میزان مشارکت مردم ۶۷ درصد بود و حدود ۱۴ میلیون نفر در انتخابات شرکت نکردند، میزان شرکت‌کنندگان در انتخابات با وجود افزایش ۷ میلیون واجد

را بخود اختصاص دهد. او حتی نتوانست در رقابت و جایگاه کاندیدای دوره قبلی تمامیت‌گرایان - علی‌اکبر ناطق نوری - که رای ۳۰ درصد شهروندان را پسوی خود جلب کرده بود، جلوه کند. احمد توکلی به همراه ۸ کاندیدای دیگر تنها ۶

میلیون رای بدست آوردند. این امر نشانه آشکار کاهش آراء مخالفین اصلاحات و مخالفت اکثریت مردم با اقدامات آنها در طی چهار سال اخیر است. فلاحیان ۲۰/۲ درصد یعنی فقط ۵۵ هزار در سرتاسر ایران رای آورد و سخانی در مقام سوم تنها ۲/۶۲ درصد آراء را جلب کرد.

کاهش تعداد شرکت‌کنندگان

در انتخابات ۱۸ خرداد در آرای شرکت‌کنندگان نسبت به سال ۷۶ پائین‌تر بود. چهار سال قبل از مجموع حدود ۳۴ میلیون واجدین شرایط بیش از ۲۹ میلیون نفر پای صندوق‌های رای رفتند. این بار از مجموع ۴۲ میلیون شهروند ایران صاحب رای، ۲۸ میلیون تن آرای خود را

این بار هم پیش‌بینی‌ها بهم ریخت. برخلاف پیش‌بینی‌ها خاتمی توانست ۷۷ درصد آراء را بدست آورد. نظرسنجی‌هایی که قبل از انتخابات صورت گرفته بود، حداکثر رقم رای وی را ۷۰ درصد نشان می‌داد.

اولین بار است که کاندیدائی در دور دوم ریاست جمهوری توانسته است بیش از دوره اول رای مردم را اخذ کند. خاتمی در دوره قبل با کسب ۲۰ میلیون از مجموع ۲۹ میلیون رای توانست بیه پیروزی ۶۹ درصدی در مقابل رقیب اصلی خود ناطق نوری دست یابد و این بار با کسب ۲۱/۶ میلیون از ۲۸ میلیون رای به پیروزی ۷۷ درصدی دست یابد.

احمدتوکلی کاندیدای غیررسمی مخالفین اصلاحات با اختلاف فاحش در رده دوم قرار گرفت و تنها ۱۵ درصد آرا را بدست آورد. او نتوانست برخلاف بار پیش که رقیب جدی برای رئیس جمهور (حاشی) ظاهر شد، در صد بالائی از آرای به صندوق ریخته



مردم‌سالاری و آزادی است عرضه کنند». خاتمی در این پیام ضمن تبریک به یکایک مردم ادامه در صفحه ۲

آنها اختلافاتی که بویژه در مورد صندوق‌های جدید و تمدید ساعات اخذ رای میان این دو نهاد روی داد، منجر به آن شده

شرایط رای دادن، یک میلیون نفر نسبت به دوره قبل کاهش یافت. دست‌اندرکاران برگزاری

چه حکومتی به زندان‌های مخفی نیاز دارد؟

قرار داشت و اکنون تعطیل شده است.

خونینی همچنین از بازداشتگاه حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی به عنوان محل نگهداری شهرداران محکوم‌شده مناطق تهران و زندان ۳۶ حفاظت اطلاعات ارتش نام برده است.

حکومتی به زندان‌های مخفی نیاز دارد که می‌خواهد مخالفان و منتقدان خود را به دور از نظارت افکار عمومی، شکنجه و سرکوب کند. آنچه آقای خونینی در ارتباط با نحوه رفتار با دانشجویان زندانی و ادامه در صفحه ۳

دائم و مستمر و نه دقیقه و قانونی است. به گفته خونینی در همین زندان بوده که سحابی و افشاری را مادها زیر بازجویی و در سلول انفرادی نگاه داشته‌اند. نماینده مجلس می‌گوید «دو بازداشتگاه ۲۰۹ در درون زندان اوین وجود دارد که تا شهریور ۷۹ حتی رئیس زندان اوین نیز اجازه ورود به آن را نداشت». وی می‌افزاید بازداشتگاه توحید (کمیته مشترک سابق) تا زمان بازدید نمایندگان مجلس از جمله همین بازداشتگاه‌های غیرقانونی بود که در اختیار وزارت اطلاعات

سخان آقای اکبر موسوی خونینی نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی در باره بازداشتگاه‌های مخفی، بسیار افشاگرانه بود. آقای خونینی می‌گوید «به تعداد دستگاه‌های نظامی و امنیتی و حتی دستگاه‌های غیرنظامی و غیرامنیتی، بازداشتگاه مخفی وجود دارد». این نماینده مجلس افزوده است زندان‌های ۶۶ و حشمیه ارتش به علت عدم نظارت سازمان زندان‌ها بر آنها، غیرقانونی‌اند و نظارت این سازمان بر زندان ۵۹ واقع در پادگان عشرت آباد سپاه نیز نه

تیم‌های ملی کشتی آزاد و فرنگی ایران، قهرمان آسیا شدند

یک نقره و دو برنز و کسب ۷۵ امتیاز در بین ۱۵ کشور شرکت‌کننده به مقام قهرمانی رسید. در این رشته، تیم مغولستان، میزان این رقابت‌ها، با کسب ۷۲ امتیاز به نایب قهرمانی و تیم هندوستان به مکان سوم دست یافتند. ما به سهم خود این پیروزی را به کشتی‌گیران و مردم کشورمان تبریک می‌گوئیم. @

سه نقره و کسب ۷۰ امتیاز، پس از سال‌ها مقام قهرمانی کشتی فرنگی آسیا را از آن خود کردند. هم‌زمان، رقابت‌های پانزدهمین دوره پیکارهای کشتی آزاد قهرمانی آسیا نیز در سالن بایان‌مونخ شهر اولان‌باتور مغولستان در جریان بود که پایان این رقابت‌ها نیز با قهرمانی تیم ملی کشورمان به همراه بود. این تیم با کسب پنج مدال طلا،

پانزدهمین دوره پیکارهای کشتی فرنگی و آزاد قهرمانی آسیا، در شهر اولان‌باتور مغولستان برگزار شد. تیم ملی کشتی فرنگی کشورمان در میان ۱۵ کشور شرکت‌کننده موفق شد به قهرمانی این رشته از رقابت‌ها دست یابد. کشتی‌گیران کشورمان موفق شدند در بین تیم‌های این ۱۵ کشور با تصاحب چهار مدال طلا،

سرمقاله

مردم انتخابات را به فراندوم بر له اصلاحات فرارویانند

جنبش اصلاحات دیگر بار به نیروی بزرگ دست یافت. ۲۱/۶ میلیون از مردم کشور ما به اصلاحات و جنبش اصلاحات رای دادند و انتخابات را به فراندوم بر له اصلاحات فرارویانند.

مردم با حضور وسیع در این انتخابات و انتخاب خاتمی نشان دادند که خواهان تداوم و تعمیق اصلاحات هستند.

اصلاحات از حمایت گسترده مردم برخوردار است. گزینۀ اکثریت مردم اصلاحات و عزم و اراده عمومی بر استقرار مردم‌سالاری در جامعه ما است. انتخابات ۸۰ نشان داد که جنبش اصلاحات مداوما نیرو می‌گیرد و گروه‌های وسیعتری از جامعه را به جانب خود جلب می‌کند.

نیروی اصلاحات در جامعه ما تنها میزان رای‌دهندگان به خاتمی نیست. بخش قابل ملاحظه‌ای از گروه‌های اجتماعی که از شرکت در انتخابات اجتناب ورزیدند، نیروی جنبش اصلاحات هستند. آنها در اعتراض به عملکرد خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی به پای صندهای رای نرفتند. اگر اصلاحات تداوم و تعمیق یابد و خاتمی در جهت پیشبرد اصلاحات گام‌های موثری بردارد، بخشی از آنان دوباره به صفوف جنبش اصلاحات بخواهند گشت و جنبش قوی‌تر و تنومندتر خواهد شد. شکست تمامیت‌گرایان

تمامیت‌گرایان در چند ماه اخیر با اتخاذ تاکتیک‌های مختلف کوشیدند از میزان شرکت‌کنندگان در انتخابات بکاهند و حمایت وسیعی از آنها نشانه این امر بود. مخالفین اصلاحات تماما می‌کوشیدند که انتخابات ۸۰ به شکست سنگین آنها منجر نگردد.

اما مردم تاکتیک‌های آنها را خنثی کردند و بار دیگر شکست سنگینی را بر آنها تحمیل نمودند. ۹ نفر کاندیدای محافظه کاران قادر نشدند در مجموع بیش از یک چهارم آرای خاتمی را کسب کنند. تبلیغات جناح تمامیت‌گرا در هفته‌های اخیر به نفع احمد توکلی سمت گرفته بود. برای مردم مشخص بود که توکلی کاندیدای اصلی مخالفین اصلاحات است. با وجود تبلیغات گسترده به نفع وی و هزینه‌های تبلیغاتی سنگین، توکلی تنها ۱۵ درصد آرا را بدست آورد. ادامه در صفحه ۲

یادداشت

خاتمی و کابینه آینده

بعد از پیروزی چشمگیر خاتمی اولین موضوعی که در مقابل او قرار دارد، کابینه و انتخاب وزرا است. بالطبع کابینه نیز همانند سایر مسائل به چالش بین اصلاح‌طلبان و مخالفین آن‌ها تبدیل خواهد شد. در این مورد برنی‌تابد، او حجاب‌الدوله می‌خواهد که دستوراتش را فرمان برد. انتخاب کابینه برای خاتمی هم نخستین زور آزمایی با مخالفین اصلاحات در دوره دوم ریاست جمهوری است. اما باید توجه کرد که ۲۱ میلیون ایرانی که به خاتمی رای داده‌اند، با دقت عملکرد خاتمی در این زمینه را بی‌می‌گیرند تا ببینند که آیا خاتمی در شیوه‌های بازنگری می‌کند و یا همانند روال قبلی می‌خواهد در تعیین کابینه‌اش تأییدیه ولی فقیه را بگیرد و آن کس را که او نپسندد، کنار بگذارد و سراغ کسان دیگری برود که بالاخره نظر ولی فقیه تأمین گردد و یا این که مستقلاً می‌خواهد کار و همکاران خود را برگزیند؟ باز سؤال مهمتر و اساسی‌تر مطرح است که این بار هم کابینه از همان کسانی تشکیل خواهد شد که سال‌ها سرکار بودند و یا با چهره‌های جدید و خارج از کادر حکومتی؟ از ابتدای حیات جمهوری اسلامی تاکنون به گفته روزنامه‌نگاران مسئولیت‌های مهمی بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر دست به دست شده است. چه در دوره نخست‌وزیری موسوی و چه در دوره‌های ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی، تفاوت تنها در جایگاهی این عده بوده است. کسانی از این عده را از مقام‌هایشان برده‌اند و در نظام‌های دیگر گماشته‌اند و کسان دیگری از این عده را در آن مقام‌ها قرار داده‌اند.

گردش نخبگان در حیات جمهوری اسلامی بشدت کند، انحصاری و در محدوده دایره تنگ بوده است. در جامعه‌ای که این همه صاحب‌نظر، سیاستمدار، کارشناس و متخصص وجود دارد، محدود شدن امورات در دست عده معدوم واقع‌بار است بخشی از آن چند صد نفر امتحان بی‌کفایتی خود را داده و در زمان مسئولیت خود ضربات کاری بر کشور وارد آورده‌اند. اما بجای پاسخ‌گویی به علت روابطشان با سران حکومت و یا بخاطر حفظ نظام مجدداً از یک مسئولیت به مسئولیت دیگر انتقال یافته‌اند بارها مشاهده شده است که مسئولین دارای پرونده مالی و سوءاستفاده بوده ولی بجای توبیخ و محاکمه به مقامی دیگر و گاه مقام بالاتر ارتقا یافته است. هزاران مدیر پخته و باتجربه، سیاستمداران برجسته و متخصصان باارزش در کشور در عرصه‌های مختلف مشغول فعالیتند. اگر این عناصر در سطح وزرا و در سطوح بالا و میانی وزارتخانه‌ها و دیگر نهادهای کارگرفته شوند، اگر از تجربیات و نظرات آن‌ها بهره گرفته شود، بی‌تردید از مشکلات عظیم کشور در زمینه‌های مختلف کاسته شده و کشور به نحو بهتری اداره خواهد شد. بخشی از تخریبی که در طی بیست سال صورت گرفته است ناشی از قرار گرفتن افراد نالایق و بی‌کفایت در راس امور کشور بوده است.

خاتمی در انتخاب وزرا و مشاورین و کادرهای خود می‌تواند نشان دهد که تا چه حد پایبند شعاری است که طرح نموده است. یعنی ایران برای انتخاب اعضای کابینه نشان خواهد داد که آیا او مصمم است حلقه تنگ کاراکه در خارج از طیف حکومتیان هستند، انتخاب کند یا این که آن‌ها هنوز «نامحرم» و «غیرخودی» بوده جانی برای آن‌ها در کادر حکومتگران نیست. ترکیب کابینه باز نشان خواهد داد که او تا چه اندازه به جوانان توجه دارد و از میان قشر جوانان همکارانی را برمی‌گزیند و یا این که باز نسل برآمده از انقلاب تمام امور را به دست خواهند گرفت.

خاتمی در هفته‌های اخیر باز هم از حقوق زنان و از فراهم آوردن امکانات برای حضور آن‌ها در عرصه‌های مختلف صحبت کرد. او در دوره قبلی تنها به انتخاب یک معاون رئیس جمهور اکتفا نمود و فشارهایی که از جانب نیروهای اقتدارگرا اعمال می‌شد، تن داد. این بار باز باید دید که خاتمی وزیر و یا وزرائی از میان زنان بخواهد گزیند و یا کابینه‌ای را تماماً با ترکیب مردانه مقرر خواهد کرد.

در چهار سال گذشته مشخص شد که خاتمی در دوره قبلی ترکیب ناهمگون دارای اداره اقتصادی کشور انتخاب کرده است. تفاوت دیدگاه‌ها و سیاست‌ها در عرصه اقتصادی در کابینه خاتمی بارها بروز کرد. این ناهماهنگی در عدم موفقیت‌های خاتمی در عرصه اقتصادی مؤثر بود. در ترکیب کابینه آینده روشن خواهد شد که خاتمی تا چه اندازه بر این موضوع آگاه بود و چه اهمیتی برای کابینه‌هاش قائل است.

بی‌تردید انتخاب کابینه کار، توانمند و معتقد به اصلاحات می‌تواند در پیشبرد برنامه اصلاحات مؤثر آتند و بخشی از مشکلات جامعه را حل کند و از بار رنج مردم بکاهد. خاتمی در دوره قبلی مانع مجلس شورای دوره پنجم را در مقابل داشت. ولی این بار با مجلس اصلاح طلب مواجه است که در پیشبرد اصلاحات با وی همسواست.

حسوسنی قوه مقننه و مجریه دست خاتمی را در کنار گذاشتن وزرای نالایق و انتخاب عناصر شایسته و لایق باز می‌گذارد. در ماه‌های آتی مشخص خواهد شد که خاتمی مصمم است یا کابینه‌ای هماهنگ و توانا دوره دوم ریاست جمهوری‌اش را آغاز کند و یا با کابینه‌ای ناهماهنگ و ضعیف.

تسلیت

نه عادلانه نه زیبا بود جهان پیش از آنکه ما به تنه‌اند

برائیم به عدل دست نایافته اندیشیدیم و زیبایی در وجود آمد

کاموس عزیز!

در گذشت جانگداز برادر گرامیتان سیروس معتمد کیرانی را به شما و خاندان‌تان تسلیت می‌گوئیم.

کارکنان نشریه کار

پیروزی بزرگ جنبش اصلاحات

۲۱/۶ میلیون نفر به تداوم اصلاحات رای دادند.

ادامه از صفحه اول

ایران از سایر نامزدها نیز بخاطر بحث‌های نظری و ارائه دیدگاه‌ها، راه‌حل‌ها و انتقادهای مختلف صمیمانه تشکر نمود.

خاتمی در بخش دیگر پیامش افزوده است: «اینک ما نیز عهدی که با خدای خود و با این ملت بزرگ بسته‌ایم و در انجام آن در درجه اول به لطف حضرت حق و بعد به همکاری و همراهی همه دست‌گذاشته‌ها و نیز در همه حال به حمایت توأم با حدایت و بازخواهی مردم امید بسته‌ایم. راهی که به خواست مردم آغاز شده است، جز با حضور هوشمندان آنان تا پایان طی نخواهد شد.»

شادمانی و جشن مردم

مردم تهران از نیمه شب شنبه که نتایج آراء انتخابات تا حدود زیادی روشن شده بود، در خیابان‌ها و در پارک‌ها به جشن و سرور پرداختند. به گزارش ایرنا صدها اتومبیل که در فاصله بین میدان ونک به سمت شمال در حرکت بودند، با نصب عکس‌هایی از خاتمی بر روی شیشه خودروهای خود و روشن کردن چراغ راهنما به شادمانی پرداختند. برخی از مردم نیز در حالی که عکس‌های خاتمی را در دست داشتند، شادی‌کنان در کنار خیابان ایستاده بودند. علاوه بر خیابان ولی عصر، بزرگراه‌های خاتمی و آفریقا، خیابان ظفر و بزرگراه نیاپش شاهد عبور صدها خودرو و موتورسواری بود که سرشتیان آن با بیوقوفی از انتخاب خاتمی ابراز خوشحالی می‌کردند.

بسیار گزاش «خبرنامه امیرکبیر» جشن و سرور مردم در اطراف پارک ملت با حمله تعدادی از موتورسواران انصار و لباس شخصی‌ها روبرو شد.

به گزارش خبرنگار ایرنا عده‌ای از دانشجویان نیز با تجمع در محوطه داخل کوی دانشگاه‌های کشور به ابراز احساسات پرداختند. در شهر قم نیز جوانان به شادی پرداختند و زمانی که از مقابل منزل آیت‌الله منتظری می‌گذشتند شعار دادند: «درود بر خاتمی، سلام بر منتظری»، «مرجع تقلید باید آزاد گردد»، در شهرهای مختلف نیز مردم در خیابان‌ها به شادی پرداختند.

اظهارنظرها

نتایج انتخابات ۸۰ شگفتی و اظهارنظرهای مختلف محافل سیاسی در داخل و خارج از کشور را برانگیخت. علی شکاری راد عضو هیئت رئیسه مجلس شورا اظهار داشت که: «رای این بار مردم در حقیقت آری به اصلاحات مبتنی بر آگاهی و شناخت بود. بدین معنی که مردم دقیقاً تصریح کردند که چه برنامه‌ای را می‌پسندند و خواستار اداره کشور بر اساس چه برنامه و پیشانی هستند». وی می‌گوید: «هیچ رایی این بار به صندوق‌ها ریخته نشده که بدون پشتوانه «آگاهی» شناخت و دقت‌نظر در انتخاب باشد.

اکبر عطری عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم در گفتگو با ایرنا اظهار داشت که: «مردم برای اولین بار در یک قرن اخیر برای بار دوم با حضور گسترده‌تری به برنامه یک نامزد مشخص رای دادند». وی حضور علیرضا محبوب با ۱۳۹ هزار رای، بیشترین رای را به خود اختصاص داد. محمدرضا رادچینی، رسول منتخب‌نیا، علی عباسپور تهرانی فرد و سیدهادی خاتمی در ردیف‌های بعدی قرار گرفتند.

مردم انتخابات را به رفراوند بر له اصلاحات فرارویاند

ادامه از صفحه اول

انتخابات ۸۰ تعقل جای شور و هیجان نشست و مردم آگاهانه به انتخابات دست زدند. اکثریت مردم مشکلات اقتصادی و معیشتی را با پوست و گوشت خود لمس می‌کنند و از آن رنج می‌برند. با این وجود مخالفین اصلاحات که از ماه‌ها قبل بر این موضوع دست گذاشته بودند، نتوانستند مردم را قانع سازند که راه غلبه بر مشکلات معیشتی مردم رشد اقتصادی است.

اکثریت مردم با انتخاب خاتمی نشان دادند که اینک آگاهند که گره اصلی و سد پیشرفت جامعه همانا ساختار سیاسی است. لازم‌ه رشد اقتصادی دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی کشور است. مردم در بین آلت‌رانی‌های مختلفی که از سوی ده کاندیدا برای آینده جامعه ارائه داده بودند (تأمین امنیت، مدیریت کار، رشد اقتصادی، مبارزه با رانت‌خواری و...) آلت‌رانی مردم‌سالاری و دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی را برگزیدند.

سختی از اینکه چگونه و با چه برنامه‌ای اصلاحات را تداوم خواهد بخشید، بر زبان نیاورد. خاتمی بهتر و بیشتر از هر کسی آگاه است که روند اصلاحات به رکود گرائید و به سد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه برخورد است. تردید خاتمی برای شرکت در انتخابات گویای آگاهی او بر وجود انبوه مشکلات در مقابل اصلاحات است.

با این وجود اکثریت مردم برای تداوم اصلاحات به خاتمی رای دادند و بار دیگر این شانس را به او دادند آنچه را که وعده داده است، عملی سازد در اجلاس‌های دانشجویی، اطلاعیه‌های برخی از سازمان‌های سیاسی پیرامون انتخابات و در اظهار نظرهای برخی گروه‌های اجتماعی آشکار بود که اعلام حمایت‌ها مشروط و از موضوع انتقادی از خاتمی است. بخشی از گروه‌های اجتماعی بویژه بخشی از ایت جامعه که در انتخابات دوره قبلی شرکت داشتند، این بار را تحریم نمودند و یا اینکه سکوت اختیار نمودند.

رای اکثریت مردم به خاتمی تأیید عملکرد وی در چهار سال گذشته نیست، بلکه پیامی به او است که از آخرین شانس و فرصت در چهار سال آتی بهره گیرد و برای پیشبرد اصلاحات با برنامه و با قاطعیت وارد عمل شود.

مردم

اعلامیه هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در باره نتایج هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران

جشن اصلاحات مبارک برای پیشبرد اصلاحات به پیش

هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران پایان یافته است، اما نتیجه کمابیش روشن است: اکثریت عظیمی از صاحبان حق رای در انتخابات شرکت کرده‌اند و قریب ۷۵ درصد از آنان به آقای خاتمی رای داده‌اند.

این نتیجه یک پیروزی بزرگ برای مردم ایران در تلاش سترگان برای دست یافتن به مردم‌سالاری و تحقق حق شهروندی‌شان برای مشارکت فعال در حیات سیاسی کشور است. این نتیجه همچنین هدیه‌ای گرانبها به جنبش اصلاح‌طلبی در کشور و شخص آقای خاتمی است. هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) این پیروزی را به مردم ایران، به عموم اصلاح‌طلبان و به آقای خاتمی صمیمانه تبریک می‌گوید و تداوم جشن امروز اصلاحات را، تحقق ایرانی آباد و دموکراتیک آرزو می‌کند.

کوشش بخش‌هایی از محافظه کاران و شخص آقای خامنه‌ای این بوده و خواهد بود که این برآمد شورانگیز انتخاباتی مردم را تأیید «جمهوری اسلامی و قانون اساسی» قلمداد کند. اما واقعیت خلل‌ناپذیر این است که تنها آقای خاتمی از حمایت ده‌ها میلیون مردم برخوردار شده است و جمع آرا ۹ کاندیدای دیگر، که تقریباً همگی‌شان به اردوی محافظه کاران تعلق دارند، به یک چهارم آرا هم نمی‌رسد. این حمایت گسترده از یگانه کاندیدای اصلاح طلب در این انتخابات، نه به معنای تأیید «جمهوری اسلامی و قانون اساسی» - که می‌توانست در رای به هر یک از دیگر کاندیداهای موجود بازتاب یابد، بلکه به معنای خواست درنگ‌ناپذیر مردم، برای پیشبرد اصلاحات در شئون مختلف جامعه ناست.

انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری، به دلیل مقابله ۴ ساله نیروهای ضد اصلاحات با روند اصلاحات و تقلاي آنان برای نامیدکردن مردم از امکان تحول مسالمت‌آمیز جامعه، حکم رفراوندی مردم اصلاحات و آزمونی از پایداری مردم بر سر مطالباتشان را نیز یافت. این رفراوندی اکنون و برای چندمین بار برگزار شده و مردم به اصلاحات و ضرورت پیشبرد قاطع آن رای داده‌اند. به کسی که از خواسته‌های تاریخی مردم برای دموکراسی، عدالت و پیشرفت سخن گفته است رای داده‌اند. اینک به عهده اصلاح‌طلبان حکومتی و شخص آقای خاتمی است که با وفاداری به سخن خود که «نی‌توان از مردم دم زد و به خواست آنان عمل نکرد»، این حمایت عظیم را پشتوانه سیاست خود قرار دهند و برای تحقق خواسته‌های دیرین مردم قاطعانه عمل کنند. سازمان، پشتیبان راسخ چنین سیاستی خواهد بود.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۹ خرداد ۱۳۸۰

خواست‌های مختلف و متعددی دارند که در این چهار سال برآورد نشده است. در اینکه جنبش اصلاحات در چهار سال گذشته دستاوردهائی داشته است و هزینه‌های سنگین پرداخته است، شکی وجود ندارد، در اینکه روند اصلاحات را باید با متانت، سنجیده و به هزینه کمتر پیش برد، تردیدی نیست، ولی برای خاتمی و پیاران فرصت‌های گرانبهائی وجود داشت که از دست دادند. هنوز برای آنها امکانات زیادی وجود دارد که می‌توانند از آن بهره گیرند، همین حمایت میلیونی مردم از خاتمی و افکار عمومی پشتیبان اصلاحات، سرمایه هنگفت و با ارزشی است که از آن بهره لازم گرفته شود.

اکثریت مردم کشور دومین باری است که چنین سخاوتمندانه و با امید به آینده رای خود را در طبق اخلاص می‌گذارند و تقدیم خاتمی می‌کنند. مردم در صداقت خاتمی شکی ندارند و به همین خاطر برای دومین بار به او اعتماد کردند ولی خاتمی با وجود خلوص نیت مردم، با وجود طرح شیفافسازي در سیاست، هنوز مردم را محرم نمی‌داند و تحت عنوان ممانعت از تشنج و ناآرامی و حفظ منافع نظام حتی به گفته خودش از نقض آشکار قوانین اساسی توسط نهادهای وابسته به جناح حاکم گزارش‌های منتشر نمی‌سازد. او سیاست خود را در موارد قابل توجهی پشت پرده، دور از چشم مردم و در بدهستان با ولی فقیه پیش می‌برد. مسلم است که مذاکره و سازش یکی از لوازم مردم‌سالاری و سیاست است. ولی مردم نمی‌فهمند که خاتمی با آرا آنها چه معاملاتی

انجام داده، و چه چیزی را داده و چه چیزی را ستانده است؟ آیا معاملات با پایاپای است و یا یک جانبه؟ از این معاملات چه سهمی نصیب مردم و اصلاحات شده است و چه سهمی نصیب ولی فقیه و حامیان وی؟ آقای خاتمی می‌گوید که تاکنون به مردم دروغ نگفته است. انتظار این‌هاست، دروغ نگفتن در عین اینکه امر پسندیده‌ای است ولی به هیچ وجه کافی نیست. برای مردم باید حقایق‌ها را گفت و از مردم باری جست و برای پیشبرد اصلاحات و استقرار مردم‌سالاری راه سازمان‌یابی گروه‌های مختلف اجتماعی را در سازمان‌های سیاسی، تشکل‌های دموکراتیک و صنفی باز نمود. اصلاحات تنها با «چانه‌زدن» در بالا پیش نمی‌رود، حتی برای اینکه سیاست «چانه‌زنی» در بالا مؤثر و کارا باشد. باید از پائین توسط نهادهای مدنی و مسردم اعمال گردد تا نتیجه‌بخش گردد، «چانه‌زنی» بدون پشتوانه مردمی و بدون اعمال فشار می‌تواند به روند امتیازدادن و سازش یک‌جانبه منجر گردد، هم‌چنانکه برخی اخبار منتشره نشان می‌دهد که ولی فقیه به هیچ کدام از شروط خاتمی برای کاندیدا توری نه تنها واقعی نپسند، بلکه در صدد امتیازگیری از او بوده است.

اکثریت مردم ما فرصت چهارساله دیگری به خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی دارند که آنچه را خواست مردم و الزامات رشد ملی و مذاکره و سازش یکی از لوازم مردم‌سالاری و سیاست است، ولی مردم نمی‌فهمند که خاتمی با آرا آنها چه معاملاتی

۳۰ خرداد هنوز به تاریخ نیوسته است

یستیم سالگرد سی خرداد ۱۳۶۰ در پیش است. اکثریت عظیم جمعیت ایران در آن زمان یا هنوز به دنیا نیامده بود، یا خردسال‌تر از آن بود که رویدادهای سیاسی بهار و تابستان خنوب ۱۳۶۰ را با اتکا به حافظه خود به یاد داشته باشد. از این رو، برخی قلم‌زنان و سیاستمداران امروزی، خرداد ۶۰ را «به تاریخ پیوسته» می‌انگارند و همگان را فرامی‌خوانند تا گرد و غباری را که گذر ایام بر خاطر آن روزها نشانداده است، با کاوش خود پراکنده نکنند.

تاریخ هر ملت، بخشی از هویت او است و تبیین این هویت، با بی‌اعتنایی به تاریخ میسر نیست. اما گذشته از این، سی خرداد ۶۰ هنوز به تاریخ نیوسته است. از آن رو که مسیبان اصلی آن فاجعه بزرگ، هنوز در میهن ما صاحبان اصلی قدرت‌اند. خامنه‌ای، رفسنجانی‌ها، جنتی‌ها و سایر روحانیون حاکم، اکثریت آن زمان نیز بالاترین مسئولیت‌ها را در حکومت داشتند. به تصریح خود اینان و به گواهی ناظرانی که حافظه‌شان یاری می‌کند، میان آنچه آقایان امروز می‌کنند و آنچه آن روز می‌کردند، رابطه‌ای منطقی و تداومی غیرقابل انکار وجود دارد. البته تفاوت‌های اساسی میان شرایط امروز و آن زمان وجود دارد که مهم‌ترین آنها از این قرارند:

اولاً در خرداد ۶۰، روحانیون حاکم خیز نهانی را در نبرد تهاجمی خود برای قبضه انحصاری قدرت برداشتند. در حالی که امروز درگیر نبردی تدافعی‌اند. ثانیاً امروز دستگاه ولایت فقیه از وجود فردی کاریسما تیک مانند خمینی که قادر به بسیج میلیونی در حمایت از اهداف تمامیت‌خواهانه باشد، بی‌بهره است. ثالثاً برخلاف ۲۰ سال پیش، نسل سیاسی فعال امروز، از شیوه‌های خشونت‌آمیز رویگردان است. رابعاً شرایط پیرامونی کشور ما که در آن زمان به ویژه بر اثر جنگ به سود استبداد قرون وسطانی عمل می‌کرد، امروز به ضرر آن است. با وجود همه این تفاوت‌ها، بهار و تابستان ۶۰ هنوز نزدیک‌تر و ارتباط آن با رویدادهای امروزی تنگاتنگ‌تر از آن است که سخن گفتن از رویدادهای آن زمان را صرفاً بخشی در میان مورخین بدانیم. در آن زمان نیز مانند امروز، سلسله مرکزی مبارزات سیاسی در ایران، رویارویی آزادی و استبداد بود. سی خرداد ۶۰، آغازگر فاجعه‌آمیزترین مقابله سیاسی در تاریخ معاصر ایران گردید. از سی خرداد ۱۳۶۰ به بعد، ده‌ها هزار انسان که اکثریت عظیم آنان را جوانان و نوجوانان تشکیل می‌دادند، توسط عوامل حکومت در زندان‌ها و خیابان‌ها به قتل رسیدند. برخلاف ادعاهای دروغینی که بخش قریب به اتفاق قریب‌باین کشتار سال‌های ۶۰ تا ۶۷ را کسانیکه تشکیل می‌دادند که مرتکب اعمال تروریستی نشده بودند. اگر هم این ادعا پذیرفتنی باشد که مشی مسلحانه در پیش گرفته شده از سوی رهبری سازمان مجاهدین از ۳۰ خرداد ۶۰ به بعد، در افزایش شمار قربانیان فاجعه مؤثر بود، تحریف تاریخ خواهد بود اگر مسئولیت آغاز فاجعه را متوجه کس دیگری جز خمینی و یارانش بدانیم که برای متسرکز کردن قدرت در دستان خود، مصمم به گذشتن از دریای خون بودند و چنین نیز کردند.

بهترین گواهی این مدعا، خود رویداد ۳۰ خرداد است. تاسی خرداد ۶۰، به هر علت و انگیزه‌ای، سازمان مجاهدین خلق در مجموع از مقابله به مثل قهرآمیز با باندهای چماق‌دار و آدم‌کش عامل حکومت که از فردای انقلاب، علیه نیروهای پوزیسین و به ویژه چپ‌ها و مجاهدین به خشونت تا حد قتل متوسل می‌شدند، خودداری ورزید. تظاهرات ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در تهران نیز بر خلاف ادعاهای حکومت، در شرایطی برگزار شد که مشی مسلحانه از سوی رهبری مجاهدین اعلام نشده بود. در همان روز، در اطراف میدان فردوسی تهران، هزاران نوجوان و جوان توسط پاسداران دستگیر شدند در حالی که نه برای اقدام مسلحانه، که برای تظاهرات به خیابان آمده بودند. ده‌ها تن از این نوجوانان و جوانان در همان کمیته‌های مرکز شهر تهران، همان شب تیرباران شدند یا به دست چاقو کشان و پاسداران به ضرب چاقو و چماق به قتل رسیدند، صدها تن دیگر از همان بدو دستگیری زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفتند و پس از انتقال به زندان‌ها و به ویژه اوین، در همان یکی دو روز نخست در برابر جوخه‌های آتش قرار گرفتند. حتی صفحات روزنامه‌های دولتی آن روزها پسر است از لیست‌های صدها نفری دختران و پسرانی که خبر اعدامشان را برای ایجاد رعب به رسانه‌ها می‌دادند. لاجوردی در آن روزها در اوین حتی دختر بچه‌های را اعدام می‌کرد که از همان ساعات نخست بازداشت، به خاطر دوری از مادر می‌گریستند و به گواهی شاهدان عینی، آخرین کلمه‌شان در برابر جوخه آتش، فریاد جگرخراش «مامان» بود.

کشتار وحشیانه‌ای که از همان عصر روز ۳۰ خرداد در مقیاس صدها و هزاران آغاز شد، در سلسله‌ای صورت گرفت که نه رهبری مجاهدین می‌آوردن به مشی، در مسلمانان را اعلام کرده بود و نه نخستین اقدامات قهرآمیز آن یعنی ترور نافرجام خامنه‌ای (۵ تیر) و انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی (۷ تیر) روی داده بود. حتی خاطرات هاشمی رفسنجانی که از برخی از مهم‌ترین رویدادهای به سکوت می‌گذرد، به این تقدم و تأخر رویدادها اذعان دارد. رفسنجانی در خاطرات روز یکشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ خود نوشته است: «امروز علی‌رغم تهدیدهایی که از طرف گروهک‌ها شده بود (... کوچکترین حرکتی نکرده‌اند. شاید به علت قاطعیت دادگاه انقلاب که امروز صبح پانزده نفر از عوامل آشوب را سریعاً محاکمه و مجازات کرده است و به علت حضور حزب‌الله» البته شمار اعدام‌شدگان ۳۰ و ۳۱ خرداد ۶۰ بسیار بیش از ۱۵ نفری بود که رفسنجانی می‌گوید. شانگاه چهارشنبه سوم تیرماه ۱۳۶۰، لاجوردی و گیلانی مسئولان کشتار در تهران برای ایجاد وحشت در تلویزیون ظاهر شدند. این نمایش، چنان قساوت‌آمیز بود که حتی رفسنجانی نیز در باره آن می‌گوید: «جالب نبود، تند، کم‌محتوا و بی‌توجه حرف زدن». این سخنان رفسنجانی که به انگیزه لاپوشانی دخالت خود او در قتل عام منتشر شده است، در عین حال می‌رساند که در آن روزها در اوین چه می‌گذشته که حتی رفسنجانی نیز می‌خواهد نام او را به آن جنایات ارتباط ندهند.

امروز کسانی که برای گریز از نقد گذشته خود، سرکوب خونین دهه ۶۰ را با اشاره به تروریسم توجیه می‌کنند، تأکید مجدد بر این واقعیت انکارناپذیر ضروری است که منشأ تروریسم، حکومت جمهوری اسلامی بود. موج کشتار گسترده را این حکومت آغاز کرد. اینکه سازمان مجاهدین چه سهم و نقشی در این رویداد داشته، مقوله‌ای جداگانه است که لازم است در جایی دیگر به آن پرداخته شود. اما هر کس که با تحریف آشکار واقعیت، تروریسم حکومتی را به فراموشی می‌سپارد و بیشتر در دم تروریسم ضدحکومتی سخن می‌گوید، در ادعای آزادیخواهی خود صادق نیست.

تا وقتی که «تابوی» عینی سخن گفتن از واقعیات دهه ۶۰ در جامعه ایران نشکسته است، تا زمانی که مسئولیت‌ها در آن فجایع روشن نشده است، تصمیمی برای عدم تکرار مصایبی از آن نوع در تاریخ آینده ایران وجود ندارد. پرداختن به وقایع پس از سی خرداد ۱۳۶۰، در وهله اول نه به خاطر روشن شدن مسئولیت حقوقی و جزایی آن جنایات (که البته این نیز ضروری است) بلکه مهم‌تر از همه برای شکل‌دادن به آنگاه تاریخی ملت ایران و مصون کردن جامعه از افتادن به ورطه‌هایی از نوع آنچه در دهه ۶۰ در آن فرو غلتیدیم، اهمیت دارد. هر کس را که امید آینده‌های مسالمت‌آمیز برای ایران را در دل می‌پروراند، از این ضرورت گریزی نیست.

پذیرش حق عدم شرکت در انتخابات

آمارهای منتشره نشان می‌دهد که ۳۳ درصد مردم ما در انتخابات شرکت نکردند. دلایل عدم شرکت آن‌ها هنوز روشن نیست. اما از مواضع مستخذه توسط برخی جریان‌های سیاسی و اظهار نظر گروه‌هایی از مردم مشخص است که بخشی از ۱۴ میلیون نفر به خاطر اعتراض به غیردمکراتیک بودن انتخابات و یا عدم حضور کاندیدای مورد نظر در ترکیب کاندیدها و یا در اعتراض به عملکرد خاستی و اصلاح‌طلبان در طی چهار سال گذشته از شرکت در انتخابات خودداری کردند.

صرفنظر از درست یا خطابودن عدم شرکت در انتخابات، یک نکته قابل ذکر در انتخابات وجود دارد. این که تمام تریبون‌ها در داخل کشور در اختیار نیروهای قرار داشت که از شرکت در انتخابات حمایت می‌کردند. آن نیروهایی که سیاست عدم شرکت را در پیش گرفتند از امکانات فوق‌العاده محدودی در داخل کشور برای تبلیغ نظرشان برخوردار بودند.

تمام رسانه‌ها امکانات خود را در اختیار نیروها و افرادی گذاشته که از شرکت در انتخابات حمایت می‌کردند. تحریم‌کنندگان در داخل کشور توانستند از طریق شعارنویسی روی دیوار و یا پخش محدود اعلامیه و یا شیوه‌هایی نظیر آن، سیاست تحریم را تبلیغ کنند (حساب تحریم‌کنندگان نیروهای خارج از کشور را با نیروهای داخل باید متفک کرد و بخشی از آن‌ها از امکانات رادیویی و تلویزیونی برخوردار هستند). روزنامه‌های دوم خردادی به سراغ کسانی که از شرکت در انتخابات امتناع ورزیدند نرفتند و دلایل امتناع آن‌ها را جویا نشدند.

آنچه مشخص است هنوز حق عدم شرکت به رسمیت شناخته نشده است و لذا تریبونی هم در اختیار کسانی که در انتخابات شرکت نمی‌کنند قرار نمی‌گیرد که آن‌ها دلایل خودشان را در اختیار افکار عمومی قرار دهند و افکار عمومی را تحت تاثیر قرار دهند و یا در گفتگویی متقابل از طرفداران شرکت در انتخابات

پایندی به دمکراسی ایجاب می‌کند که حق مخالفین شرکت در انتخابات به رسمیت شناخته شود

شرایطی فراهم شود که آنها بتوانند بدون واژه از پیگرد و حبس، نظرات خود را طرح و تبلیغ نمایند.

تعداد زیاد شرکت‌کنندگان و پیروزی چشمگیر خاتمی نقش مهمی در پیشبرد جنبش اصلاح‌طلبی خواهد داشت. هر قدر پیروزی خاتمی عظیم‌تر باشد انتظارات مردم نیز برای پیشبرد اصلاحات و رفاه و آزادی بیشتر خواهد بود.

آن. تی. وی. پیروزی مجدد خاتمی به وی حق می‌دهد که سیاست اصلاحات خود را در امور توسعه سیاسی و اقتصادی و آزادی‌های فردی و اجتماعی ادامه دهد.

انتخابات ریاست جمهوری در ایران نشان داد که مردم این کشور نسبت به ۴ سال پیش از لحاظ سیاسی شجاع‌تر شده‌اند.

الصباح: دستاور مهم خاتمی و یارانش این است که پیام و شعار اصلاحات به زبان روزانه در ایران تبدیل شده.

التهار: انتخاب مجدد خاتمی حامل دو پیام است، پیام نخست مبنی بر اینکه اراده تغییرخواهی ایرانیان ثبات و قطعیت خود را نشان داد و پیام دوم برای خود خاتمی است که آنان (انتخاب‌کنندگان) این بار از وی می‌خواهند رئیس‌جمهوری عملی به معنای واقعی باشد و در رویارویی با مشکلات قدرتمندتر عمل کند.

کوریر دلاسر: در مقابل شعب اخذ رای مردمی حضور داشتند که خواستار دمکراسی و آزادی، رعایت حقوق شهروندی و ایجاد شغل از خاتمی می‌باشند.

رویتر: به نقل از یک رای‌دهنده «آزادی بیش از اقتصاد در رأس مسائل مورد توجه ما قرار دارد».

خبرگزاری آلمان: مردم ایران از فرصت انتخابات که پیشاپیش به عنوان یک همه‌پرسی له یا علیه اصلاحات مطرح شده بود استفاده کردند و ند تنها نزدیک به ۸۰ درصد به نفع خاتمی رای دادند، بلکه آنهایی هم که اصلاً پای صندوقها نرفتند انتظار اصلاحات دارند و به همین خاطر دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی از چهارسال پیش نیز دشوارتر می‌نماید.

البیان: چنانچه خاتمی از این فرصت بخوبی استفاده نکند، امید به انجام تغییرات اساسی مطلوب جامعه ایران در جهت دستیابی به اهداف اصلاح‌طلبانه، بویژه در رفتار ایران با جامعه بین‌المللی و منطقی‌ای از دست خواهد رفت.

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

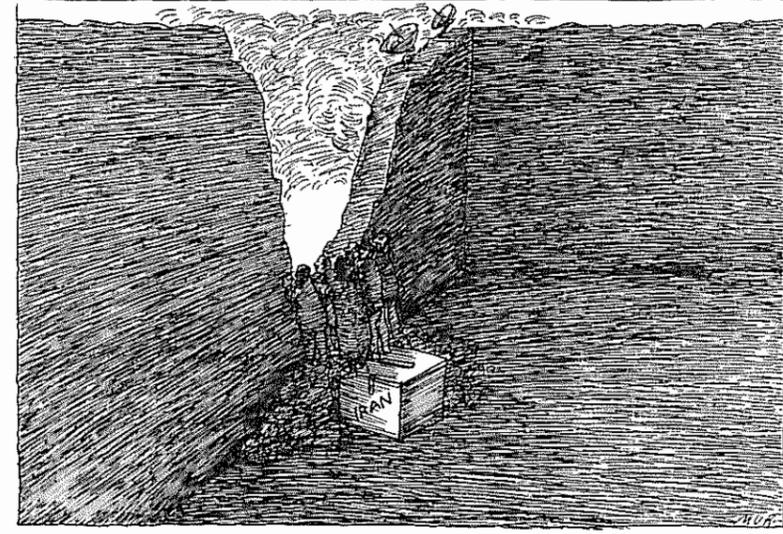
خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی



نامه عمادالدین باقی به مردم ایران

مردم آزاده ایران که با رای خویش در ۱۸ خرداد زندان را بر ما گوارا ساختید، مخالفان اصلاحات در چهار سال گذشته تمام خاتمی بر آن حاکم باشد و لاغیر و اگر چنین نشود اصل نظام به مخاطره خواهد افتاد. ایران سرزمینی است که ایرانیان با هر عقیده و مرامی، مالکیت مشاع و مساوی بر آن دارند و تمامی حاکمان چیزی جز کارگزاران و رعیت مردمان نیستند. فرد فرد ایرانیان حق دارند گریبان فرد فرد حاکمان را بگیرند و از آنها در خصوص عملکردشان پرسش کنند و اگر مجاب نشدند آنان را تغییر دهند. مردم ایران در ۱۸ خرداد بار دیگر لیاقت دمکراسی و اعمال حاکمیت بر سرنوشته خویش را نشان دادند و از این پس مقاومت و ایستادگی در برابر اصلاحات و مطالبات خویشان را تحمل نخواهند کرد. آنان که در چهار سال گذشته با هر حیل و خودفریبی کوشیدند مطالبات ملت را تحریف کنند، پشت غم معیشت مردم سنگر بگیرند و برای جنگ با آزادی، نان را سر نیزه کنند و اراده یک اقلیت کوچک متکی به اسلحه و زندان را تحمیل نمایند. بداند که ۱۸ خرداد آخرین اتمام حجت بود.

فوری‌ترین انتظارات پاکسازی برخی از نهادها از دشمنان آزادی و مرامی است، پاکسازی دادگستری تهران از کسانی که رئیس قوه قضائیه پارها گفته است «دستبانی در قوه قضائیه هستند که مانع اصلاحات

مردم آزاده ایران که با رای خویش در ۱۸ خرداد زندان را بر ما گوارا ساختید، مخالفان اصلاحات در چهار سال گذشته تمام خاتمی بر آن حاکم باشد و لاغیر و اگر چنین نشود اصل نظام به مخاطره خواهد افتاد. ایران سرزمینی است که ایرانیان با هر عقیده و مرامی، مالکیت مشاع و مساوی بر آن دارند و تمامی حاکمان چیزی جز کارگزاران و رعیت مردمان نیستند. فرد فرد ایرانیان حق دارند گریبان فرد فرد حاکمان را بگیرند و از آنها در خصوص عملکردشان پرسش کنند و اگر مجاب نشدند آنان را تغییر دهند. مردم ایران در ۱۸ خرداد بار دیگر لیاقت دمکراسی و اعمال حاکمیت بر سرنوشته خویش را نشان دادند و از این پس مقاومت و ایستادگی در برابر اصلاحات و مطالبات خویشان را تحمل نخواهند کرد. آنان که در چهار سال گذشته با هر حیل و خودفریبی کوشیدند مطالبات ملت را تحریف کنند، پشت غم معیشت مردم سنگر بگیرند و برای جنگ با آزادی، نان را سر نیزه کنند و اراده یک اقلیت کوچک متکی به اسلحه و زندان را تحمیل نمایند. بداند که ۱۸ خرداد آخرین اتمام حجت بود.

فوری‌ترین انتظارات پاکسازی برخی از نهادها از دشمنان آزادی و مرامی است، پاکسازی دادگستری تهران از کسانی که رئیس قوه قضائیه پارها گفته است «دستبانی در قوه قضائیه هستند که مانع اصلاحات



انتخابات ریاست جمهوری در آئینه رسانه‌های جهانی

انتخابات ریاست جمهوری در رسانه‌های جهانی بازتاب گسترده‌ای داشت. حدود ۲۵۰ خبرنگار و گزارشگر از مطبوعات و شبکه‌های تلویزیونی معتبر جهان با درج اخبار، گزارش‌ها و مقالات مربوط به انتخابات این رویداد را از جنبه‌های مختلف بررسی کردند.

- شبکه سی.ان.ان: در گزارشی گفت: «آنچه امروز در ایران می‌گذرد چیزی کمتر از تعیین سرنوشت آینده ایران نیست».
- خبرگزاری فرانسه: پیروزی چشمگیر خاتمی نشان می‌دهد که این روحانی در مسیر چهارساله دیگری از مبارزه برای ایجاد اصلاحات دمکراتیک قرار گرفت... انتظار می‌رود تعداد آرای خاتمی بیشتر از دوره قبل باشد و او را به تنها رئیس‌جمهوری بدل کند که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، در انتخاب مجدد به عنوان ریاست جمهوری بالاترین رای را کسب کرده است.
- رادیو آمریکا: تعداد زیاد شرکت‌کنندگان و پیروزی چشمگیر خاتمی نقش مهمی در پیشبرد جنبش اصلاح‌طلبی خواهد داشت. هر قدر پیروزی خاتمی عظیم‌تر باشد انتظارات مردم نیز برای پیشبرد اصلاحات و رفاه و آزادی بیشتر خواهد بود.
- آن. تی. وی: پیروزی مجدد خاتمی به وی حق می‌دهد که سیاست اصلاحات خود را در امور توسعه سیاسی و اقتصادی و آزادی‌های فردی و اجتماعی ادامه دهد.
- انتخابات ریاست جمهوری در ایران نشان داد که مردم این کشور نسبت به ۴ سال پیش از لحاظ سیاسی شجاع‌تر شده‌اند.
- الصباح: دستاور مهم خاتمی و یارانش این است که پیام و شعار اصلاحات به زبان روزانه در ایران تبدیل شده.
- النهار: انتخاب مجدد خاتمی حامل دو پیام است، پیام نخست مبنی بر اینکه اراده تغییرخواهی ایرانیان ثبات و قطعیت خود را نشان داد و پیام دوم برای خود خاتمی است که آنان (انتخاب‌کنندگان) این بار از وی می‌خواهند رئیس‌جمهوری عملی به معنای واقعی باشد و در رویارویی با مشکلات قدرتمندتر عمل کند.
- کوریر دلاسر: در مقابل شعب اخذ رای مردمی حضور داشتند که خواستار دمکراسی و آزادی، رعایت حقوق شهروندی و ایجاد شغل از خاتمی می‌باشند.
- رویتر: به نقل از یک رای‌دهنده «آزادی بیش از اقتصاد در رأس مسائل مورد توجه ما قرار دارد».
- خبرگزاری آلمان: مردم ایران از فرصت انتخابات که پیشاپیش به عنوان یک همه‌پرسی له یا علیه اصلاحات مطرح شده بود استفاده کردند و ند تنها نزدیک به ۸۰ درصد به نفع خاتمی رای دادند، بلکه آنهایی هم که اصلاً پای صندوقها نرفتند انتظار اصلاحات دارند و به همین خاطر دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی از چهارسال پیش نیز دشوارتر می‌نماید.
- البیان: چنانچه خاتمی از این فرصت بخوبی استفاده نکند، امید به انجام تغییرات اساسی مطلوب جامعه ایران در جهت دستیابی به اهداف اصلاح‌طلبانه، بویژه در رفتار ایران با جامعه بین‌المللی و منطقی‌ای از دست خواهد رفت.

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند.

توجه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگهداشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...)

اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضایی وجود دارد که در کار استقلال قضایی، اختلال ایجاد می‌کند».

خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود. اما «بعد از چند روز از طریق فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم پیغام رسید که افشاری و سحابی

نجیب محفوظ

و در دسرهای جایزه نوبل!

آرام بختیاری

نجیب محفوظ در سال ۱۹۱۱ میلادی در قاهره دنیا آمد، او بعد از پایان دبیرستان به تحصیل فلسفه پرداخت و بعد از اتمام تحصیل به شغل آداری در دانشگاه و سازمان اوقاف کشور مصر مشغول گردید. مبارزات سیاسی و جنسی او، در دوران جوانی بر علیه استعمارگران انگلیس و سلطنت پادشاهی فاروق شروع گردید. اگر چه او از قشر مرفه شهریورند قاهره بود ولی در آثارش به توصیف مشکلات همه انسان‌های اطراف خود پرداخت. او در طول عمر طولانی خود فقط دو بار کشورش را ترک نمود. نجیب محفوظ نویسنده سی‌ و هفت ساله مجموعه داستان و فیلمنامه است. او در سال ۱۹۸۸ جایزه ادبی نوبل را از آن خود نمود. مشهورترین اثر او کتابی است بنام «بچه‌های محل ما». بعد از اعطاء جایزه نوبل برای او، موجی از اطلاعات موافق و مخالف در باره او در رسانه‌های جمعی مصر پخش گردید. گروه‌های بنیادگرای اسلامی ادعا نمودند که او بعزت انتقاد از دین، اشاعه و تبلیغ معیارهای استیلد و زیبایی‌شناسی و خنری مشرکین غربی و پخش و نشر سازشکاری اجتماعی و سیاسی، بین روشنفکران عرب و طرفداری از پیروان صلح بین مصر و اسرائیل، این جایزه را از دست غربی‌ها بعنوان پاداش دریافت نموده است. بر اثر اینگونه تبلیغات منفی، در سال ۱۹۹۴ سوء قصدی به جان او انجام گرفت که نزدیک بود به مرگ او منتهی شود. نقد ادبی چپ بر این یاور بود که نجیب محفوظ در آثارش، برای آخرین بار و به طریق بنیادین و برای همیشه با دین تصفیه حساب نموده است. شاید، غیر از دلایل بسیاری و کپولت، به علت پخش اینگونه نظرات و ادعاها بود که نجیب محفوظ در جشن دریافت جایزه نوبل شرکت نمود و تنها برای حضار، پیامی کتبی فرستاد. او اولین نویسنده عرب زبان و به طریق محدود دریافت‌کنندگان نوبل غیر مسیحی - غیر یهودی ادبیات است. گرچه از سال ۱۹۴۲ در مصر جایزه‌ای برای بهترین رمان سال تعیین شده است، ولی قشر روشنفکر افراطی، سالها هنر رمان نویسی را برحرفی خالذزانه‌ای برای شکم‌سیرها به حساب می‌آورد. نجیب محفوظ در زمینه ادبیات عرب خود را تحت تاثیر قرآن و حدیث و توضیح‌اللسان! می‌داند. عجیب اینکه او در اینجا نامی از نهج‌البلاغه نمی‌برد. از جمله اعترافات همیشگی و تمایز او در حضور روزنامه‌نگاران این است که بستن کراوات را بی‌مورد می‌داند. بهترین غذای مورد علاقه‌اش، سوپ آب لوبیا! است. همانطور که جالب‌ترین ژنر ادبی برای او مطالعه رمان است. از جمله بیانات ملی‌گرائی او این است که می‌گوید: اگر چه خلق مصر از نظر تکنیک از قافله جهانی عقب افتاده، ولی از نظر فرهنگی از ابرقدرت‌های اتمی پیشرفته‌تر است! به نظر او، این فرهنگ و تمدن مصر بود که پیش از هفت هزار سال پیش، حتی قبل از یونانی‌ها، به کشف و خلق خدا و وجدان پرداخت. از نظر سیاسی، او خود را جزئی از جناح چپ جنبش ملی مصر می‌داند و بسته به محفل شنوندگان اطراف خود، گاهی از سوسیالیست‌های تخیلی سیصد سال پیش فرانسه و گاهی از ظهور مسیحیانی مهدی عسکری! دفاع می‌کند. گاهی آرزوی بازگشت به دوران پرشکوهِ و جلال اهرام فراغه مصر و گاهی سفر به خیمه‌گاه‌های صحرای کریلا را می‌بیند. در «مانیفست» خود که اغلب در حضور روزنامه‌نگاران بیان می‌کند، تا به گوش امت و مساجد و قوه قضائیه برساند، این است که تاکید می‌کند، او نه تنها به خدای واحد و رسول او معتقد است، بلکه به سرزمین پدریش عشق می‌ورزد. اتحاد ملی سائین مصر را می‌خواهد. آرزوی وحدت دنیای عرب را دارد. طرفدار عدالت و برابری است. به آزادی و دموکراسی احترام می‌گذارد، از عقل و منطق در رفع مشکلات کمک می‌گیرد. جویای حقیقت است و در آثارش، از هنر و زیبایی و لذات ناشی از آنها دفاع می‌کند!

او از اوضاع جوامع اسلامی گله و شکایت می‌کند و می‌گوید به علت بیسوادی حاکم، اکثر مردم حتی نمی‌توانند تصویری از شغل نویسندگی داشته باشند و فکر می‌کنند نویسندگی نوعی بازی و سرگرمی گناهکارانه است. او اشتهاور نویسندگی خود در دوران جوانی را مدیون سید قطب می‌داند. او سید قطب را یکی از اولین و

معروف‌ترین منتقدین ادبی کشورهای عربی می‌داند. سید قطب بعدها بعزت عضویت در سازمان اخوان المسلمین و اقدام جهت براندازی حکومت جمال عبدالناصر در سال ۱۹۶۶ اعدام گردید. نجیب محفوظ در آغاز فعالیت ادبی خود تصمیم گرفت چهل رمان در باره مصر باستان و مسعود و سقوط فراغه بنویسد تا جنبه‌های ملی تاریخ قدیم مصر را به نمایش بگذارد. جنبش ملی و استقلال‌طلبی سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۹۲۰ موجب علاقه روشنفکران و نویسندگان به دوران باستان در ادبیات شده بود و رمانتیک‌ها تمیم گرفتند. «قنات‌ها!» را راد نجات کشاورزی کشورهای «خاورمیانه!» با آب و تاب خاصی پیشنهاد می‌نمودند! نقد ادبی به سه رمان اولیه او نام با سمسای «مکتب فرعون» را داد. او با گزارش‌هایی از «عهد حجر» می‌خواست مرهمی برای زخم‌های جدید سائین جلگه‌های اطراف رودخانه نیل بیاید، ولی او بعد از مدتی دست از نوشتن رمان‌های تاریخی کشید و به مسائل روز جامعه اطرافش پرداخت. او بعد از دوره رمان‌های تاریخی به نوشتن آثار رئالیستی پرداخت و در شش رمان جدید زندگی و تغییر و تحولات طبقه متوسط مصر را از زمان جنگ جهانی اول به نمایش گذاشت. ادب شناسان، اینگونه آثار او را تحت تاثیر ادبی نویسندگان قرن ۱۹ اروپائی، از جمله والتر اسکات می‌دانند. نجیب محفوظ با اعتقاد عمیق انساندوستی به خلق رمان و داستان و فیلمنامه پرداخت. او از پایه‌گذاران ادبیات مدرن عرب است، گرچه ادبیات جدید عرب دهها سال تحت تاثیر ژنر داستان‌نویسی بوده است. برخلاف سایر کشورهای عربی، در مصر از سال ۱۹۴۰ علاقه به رمان نویسی در بین اهل قلم آغاز گردید و حتی از طرف وزارت فرهنگ، سالانه جایزه‌ای برای بهترین رمان سال تعیین گردید. در آثار نجیب محفوظ، چیر و اختیار، دو موقله فلسفه اسلامی، دائم در حال نبرد با هم هستند. سئوالات فلسفی در آثار او اغلب منتهی به آرزوی عملی شدن نوعی سوسیالیسم تخیلی می‌شوند. اتفاقات سرنوشتی قسمت دیگری از موضوع آثار او را تشکیل می‌دهند. سرنوشت در آثار او، دشمنی است که حتی از بکاربردن خونست و زور نیز خودداری نمی‌کند. از نظر ادبی، او از بکاربردن لجه‌ها و گویش‌های عامیانه و محلی در آثارش خودداری نموده و تنها زبان گرامری ادبی را به کار می‌برد. لویس اسود در این زمینه خطاب به او گفته بود، اگر نویسندگانی نتوانند و یا نخواهند از لجه‌ها و گویش‌های عامیانه در آثار خود استفاده کنند، بهتر است که دست از نویسندگی بردارند و سراغ «هنگری» بروند! نجیب محفوظ، بزرگترین دشمن هنر را، تقلید و کپی‌کردن چشم بسته می‌داند. او می‌گوید: آزادی در جامعه باعث شکوفائی علم و فرهنگ و آموزش می‌شود. به نظر او ادبیات باید مسایل اجتماعی را برای خواننده به صورت هنری و جذاب در آورد. چون هنر و ادبیات موجب جلائی شخصیت انسان، رضایت روحی، صداقت و صفای قلبی! می‌شوند. به عقیده او فرهنگ اغلب کشورهای شرق چنان قوی و زیباست که آنها نباید ترسی از هجوم فرهنگ غرب صنعت‌زده داشته باشند. او در رابطه با فرهنگ اسلامی به نقل از داستانی می‌گوید: در جنگی با سپاهیان دولت بیژانس که سپاه اسلام پیروز شده بود، مسلمانان اسپران جنگی خود را با چند صد کتاب مربوط به فرهنگ و تمدن یونانی در زمینه‌های علم و پزشکی و فلسفه میادله نمودند، اگر چه یقیناً آنها می‌دانستند که آن کتب، باقیمانده و نتیجه فرهنگ و تمدن «دوران جاهلیت» و خدانشناسی دوران باستان بود. نجیب محفوظ، خود عاشق آثار دیکنز، مولیر، سوفوکل و شکسپیر است. آثار اجتماعی و رئالیست - انتقادی، او خواننده را به یاد داستان‌های مویاساد، و چخوف یا رمان‌های توماس مان و داستایوسکی می‌اندازد. و در ادبیات جهان، او آثار تولستوی، کافکا، پروست، جویس، ایپسین، فلور، استاندال، سارتر، کامو، هیتکوی و فاکتر را فراموش نشدنی می‌داند.

برای آشنائی بیشتر با آثار او به منابع زیر رجوع گردد:
Nagib Maohfus, die Kinder unseres viertels, unionsverlag Zuerich, 1995

رابطه سیاست و فرهنگ در اندیشه محمد مختاری

نامه محمد مختاری به دبیرکل سازمان یونسکو

خسرو باقرپور



بنیان‌گذار شعر نو ایران، نشاطی یافته است توام با نگرانی. نشاط از ابتکار فرهنگی یک نهاد جهانی و نگرانی از تبعات سیاسی آن برای یک فرهنگ ملی. پیشنهاد و کوشش یونسکو در جهت بزرگداشت شخصیت‌های فرهنگی ملت‌ها، تصمیم‌شایسته و مغتنمی است در راه اعتلای فرهنگ‌های متفاوت ملی و تقام جهانی آنها.

از این رو من به عنوان یک ایرانی، از این پیشنهاد شادمانم، و امیدوارم تبریک و تشکر مرا بپذیرید که در دوره تصدی شما چنین تصمیمی گرفته شده است. در عین حال به عنوان عضو کوچکی از جامعه فرهنگی ایران ناگزیرم نگرانی عمیق خود را از نحوه اجرای چنین تصمیمی توسط «کمسیون ملی یونسکو در ایران» ابراز دارم.

شما به خوبی می‌دانید و روح عمومی اساس نامه سازمان یونسکو بر این مناسبت، که تقام فرهنگی برای حفظ صلح، چون خود صلح، بر جلب «حمایت هگانی و پایدار و صمیمانه ملت‌ها» و «همبستگی فکری و اخلاقی کل بشر» استوار است. به همین دلیل نیز یونسکو یک نهاد سیاسی، که یک سازمان فرهنگی است، و طبعاً انتظار می‌رود که اهداف و کوشش‌های خود را فارغ از اقتضاها و «توزیبات سیاسی و اقتصادی حکومت‌ها» و «در حیطه ذهن انسان‌ها» بپذیری کند.

البته رابطه مستقیم فرهنگ که هدف است و سیاست که وسیله است رابطه‌ای ناگزیر است. اما تاریخ فرهنگ جهان گواهد است که سپردن هدایت اولی به دومی، همواره ضایعاتی جبران‌ناپذیر، به ویژه «در حیطه ذهن انسان‌ها» به بار آورده است. سیاست‌ها همیشه تابع مصلحت‌های خویش بوده‌اند. از این رو فرهنگ را نیز، مثل هر چیز دیگر، پیرو مصلحت‌ها و حتی تبلیغات خویش می‌پنداشته و می‌خواستند. از همین دیدگاه نیز یا بدان توجه می‌کرده‌اند، یا آن را نادیده می‌گرفته‌اند. آنچه را که به زخم‌شان می‌خورده است بزرگ می‌داشته‌اند، و آنچه را نمی‌پذیرفته‌اند حذف می‌کرده‌اند.

البته از آن زمان که جنگ‌افروزی چون «گورینگ» می‌گفتند: «مگر آیا نام فرهنگ را می‌شنوم دست به اسلحه می‌شوم» مدت‌ها گذشته است. اما در دوران صلح نیز گذردادن فرهنگ از پیچ و خم سیاست‌های محدودکننده به منزلت راه رفتن بر لبه تیغ است. اگر بر این لبه تیغ کسی نتواند در رشد فرهنگ بکوشد، انتظار طبیعی این است که به «حذف» آن نیز یاری نکند.

با چنین انتظاری است که من از عملکرد کمسیون ملی یونسکو در ایران در مراسم بزرگداشت نیما بوی حذف فرهنگی می‌شنوم، که

قتل‌های سبعانه شاعران، نویسندگان و فریختگان کشور ما در پائیز خونین و حزن‌آلود ۷۷، نه تنها مردم شریف ایران و جامعه فرهنگی آن را در ماتمی عمیق فرو برد، که در میان همه انسان‌های شریف عالم هم انعکاسی درخور یافت. بسیاری از تشکلهای و شخصیت‌های بزرگ بین‌المللی، در عرصه‌های گوناگون خرد، معرفت و سیاست، به این تاراجی که بر باغ پسر اندیشگی ایران ما رفت اعتراض کردند و عمیقاً اندوهگین شدند.

دهها تشکل ملی و فرهنگی از نقاط مختلف جهان، انجمن‌های «قلم» و کانون‌های نویسندگان و هنرمندان از بسیاری کشورهای جهان، در ماتم از دست‌رفتن جنایتکارانه این درانه‌های ادب و سیاست ایران، ماتم‌زده شدند و به دولت جمهوری اسلامی ایران اعتراض کردند. از میان چهره‌های نام‌آشنای معترض می‌توان به نام و چهره‌های معروف و معتبری چون «هارولد پیتتر»، «ارتور میل»، «یورگن هابرماس»، «آلن تورن» و صدها نویسنده و هنرمند و سیاستمدار معروف دیگر اشاره داشت. این بزرگان جنایات دهم‌شانه نیروهای درون حکومت ایران را که دست به این جنایات افروخته بودند، محکوم کردند و از دولت دولتمردان ایران قاطعانه خواستار معرفی و مجازات عاملان و آمران این جنایات شدند. امری که تاکنون پاسخ درخور از جانب دولت و حکومتیان ایران نیافته است. هم اکنون نیز اخباری مبنی بر عفو بانیان و آمران این جنایات توسط آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران به گوش می‌رسد. هرچند کوشش فراوانی از جانب همه ارگان‌ها و نهادها و شخصیت‌های مسئول و تصمیم‌گیرنده در درون نظام جمهوری اسلامی ایران صورت می‌گیرد تا این فاجع همچون جامعه کشتار زندانیان سیاسی به محاق فراموشی سپرده شود، اما در بلور بیدار همه مردم شرافتمند ایران و جهان، خون این سیاوشان دوران همچنان می‌جوشد. خیال غشی است که این تاراج عظمی که برگ و بار درخت تنومند اندیشه‌گی ایرانی را به آتش کشید، با پنهان‌شدن به زیر پرده ساتر حکومتی، از یاد و خاطره مردم و همه ان‌هائی که دل در گرو سعادت و فرهنگ و معرفت مردم ایران دارند برود.

اعتراض به این جنایات و تاکید بر این ظلم‌گران که لکه ننگی بر دامن نظام حاکم بر ایران است، تا تحقق یافت عدالت و روشن‌شدن حقیقت ادامه خواهد یافت.

در میان معترضین به جنایات موسوم به «قتل‌های زنجیرهای»، نام «فدریکو مایور» دبیرکل سازمان یونسکو، نام آشنائی است. آقای «مایور» سابقه آشنائی قبلی با «محمد مختاری» داشت و او را از طریق آثار و آفریده‌های اندیشه‌گی‌اش، و جایگاه‌اش در ادبیات و فرهنگ ایرانی، و نقش موثرش در «کانون نویسندگان ایران» می‌شناخت. محمد مختاری در نامه‌ای به «فدریکو مایور»، در رابطه با پیشنهاد «یونسکو» برای بزرگداشت صدمین سال تولد «نیما یوشیج» پدر شعر نوین ایران، به اظهار نظراتی پرداخته است که جالب توجه است.

از اظهار نظرات محمد مختاری در این نامه می‌توان به عمق اندیشه‌گی و غنای ذهنی وی در گستره ادبیات و «سیاست متعهد»، و رابطه این دو با هم پی برد. متن این نامه در زیر می‌آید.

آقای مایور عزیز!
این نامه از شاعری ایرانی است که از پیشنهاد یونسکو برای بزرگداشت صدمین سال تولد نیما،

استقلال تشکل‌های...

ادامه از صفحه ۶

مفهوم نسبی آن و نه خیال‌پردازانه و اراده‌گرایانه هستند.

۱ - در درجه اول کمک به گسترش اندیشه اتحاد زحمتکشان در سازمان‌های صنفی سندیکائی آن‌ها و حمایت جدی و صادقانه از استقلال و عمل دموکراتیک آن‌ها و پرچیز از اعمال‌نفره‌های سازمانی در عمل مستقلانه آن‌ها و احترام به تصمیمات جمعی تشکل‌ها صرفنظر از این که چه کسانی به شکل آزاد با هر گرایش مذهبی - سیاسی و غیره در رهبری آن انتخاب شده‌اند. کوشش در دادن آگاهی‌های لازم در امر مبارزات صنفی سندیکائی و حقوق دموکراتیک زحمتکشان است.

۲ - کوشش برای پیوند امر تشکل‌های صنفی داخل کشور با خارج و آشنا کردن آن‌ها از اشکال و

متاسفانه یونسکو نیز بر آن صحنه گذاشته است. البته قصه «حذف فرهنگی» در جامعه ما، از جمله حذف نویسندگان و شاعران متجانس با تفکر نیمانی از صنعت رسانه‌ای، قصه درازی است که سرتان را با آن به درد نمی‌آورم. بخصوص که امری است درونی، و امیدوارم این نامه نیز شکرای یک نویسنده ایرانی به شما تلقی نشود. من تنها چند نکته‌ای از باب اجرایی پیشنهاد سازمان شما می‌نویسم تا شمای از آن چه را که به مسئولیت شما مربوط است به اعتراض گفته باشم. قطعاً در نظر شما و یونسکو متصور است که بزرگداشت یک شخصیت فرهنگی، به معنای برگزاری مراسمی تشریفاتی و تبلیغاتی و منحصر به مؤسسات دولتی نیست.

اگر چه آن‌ها می‌توانند امکانات و وسایل مشارکت همگانی در آن فراهم کنند. نیمای ما متعلق به فرهنگ و ملت ما است. همه مردم به ویژه اهل فرهنگ و علاقمندان به ادبیات معاصر و نویسندگان و شاعران و منتقدان و پژوهشگران باید بتوانند در بزرگداشت او مشارکت کنند. حال آن که در مراسم و برنامه پیشنهادی کمسیون ملی یونسکو در ایران، از آن چه خبری نیست همین تمهید، تدارک، امکان و زمینه برای حضور و مشارکت فعال شاعران و نویسندگان و منتقدان و علاقه‌مندان به راه و روال نیمانی است، که سال‌هاست در اعتلای فرهنگ معاصر ما می‌کوشیدند، به تصور و تداوم نوآوری‌های آن یاری می‌کرده‌اند، به تحلیل و بررسی و تنوع و گسترش زبان و اندیشه‌های معاصر، و آرمان و آثار نیمانی می‌پرداخته‌اند، مدافع و آرزومند گسترش و تنوع نوآندیشی و نوذهنی بوده‌اند.

مشارکت فعال و مستقل و همگانی در بزرگداشت نیما، به معنای نشر و ارائه آزادانه آراء و آثار همه نویسندگان معاصر در این امر است. هم‌چنان که حق نویسندگان ایران است که رژیای تضمین و تامین حضور آزادانه‌شان عملی شود، و از جمله بتوانند مراسمی نیز مستقل در این جشن عام برگزار کنند. (شاید به نباشد که چگونگی بزرگداشت را از مشاوران‌تان که حتما در اصل پیشنهاد نیز سیم بوده‌اند جوینا شوید). اما عملکرد انحصاری کمسیون ملی یونسکو نموداری از صحنه گذاشتن بر حذف فرهنگی، و در نتیجه نقض غرض از پیشنهاد بزرگداشت شاعر بزرگ ایران است.

حسناً نیما شخصیتی نوآور و انسان‌گراست. این دو شخصیت فرهنگ مدرن، که گرایش‌های سنتی طی چند دهه آن را بر نمی‌تافته‌اند، سال‌هاست در بررسی اشعار او تحلیل و تاکید شده است. با انحصار رسمی بزرگداشت، بیم آن می‌رود که از او چهره‌ای متفاوت پرداخته شود که سنت‌شکنی، مدرنیته، و انسان‌گرائی او را تحت‌الشعاع قرار دهد یا حتی نفی کند. چنین تحریفی زیر نام یونسکو مسئولیت سنگینی را متوجه این سازمان می‌کند. به هرحال امیدوارم این یادآوری‌ها بر شما گران نیامده باشد. من به زبانی سخن می‌گویم که زبان سازمان خود شماست که فرهنگ را، زبان اهل فرهنگ زبان آزادی و حقیقت‌جویی است. زبان دردهای مشترک و صمیمانه است. پس یقیناً دارم که شما نیز، در برابر این طنز عبرت‌آموز دوران ما، با من همدلی که هرگاه پای سیاست به میان می‌آید متاسفانه کوشش‌های جهانی برای درک تفاهم و تفاوت فرهنگ‌ها نیز، به همان «تزییات» و «اقتضاهای» نمی‌کشید می‌شود که فرهنگ را در چنبره مرگ و زندگی می‌گرفته است، هم‌چنان که ما را نیز در این گوشه از جهان، به واکنش درون‌گرا تهیبت و تسلیم گرفتار داشته است.

با بهترین آرزوها محمد مختاری
۷۵/۶/۲۶

در پایان بطور مشخص به عمل رفقانی که در سندیکائی جهانی از عضویت خانه کارگر جلوگیری کردند بایستی اعتراض کنم. این عمل که یکی از دست‌اندرکاران مسائل نظری در مصاحبه با نشریه کار از آن به عنوان عمل قهرمانانه یاد کرده و مدعی است با کمک رفقای ث. ژ. ت. و غیره مانع پذیرش عضویت خانه کارگر در سندیکائی جهانی F.S.M شده واقعا در سندیکائی جهانی که به طور آرشی از سال‌های قبل از ۲۸ مرداد در اختیار افراد وابسته به حزب توده ایران بوده انجام داده است. این کار بزرگترین خدمت به جناح راست حاکمیت جمهوری اسلامی می‌باشد و من امیدوارم این رفیق سابق و دوست‌تاش هر چه زودتر به رفع اشتباه بپردازند و توجه کنند که مبارزه با جمهوری اسلامی از طریق مبارزه با خانه کارگر و نفی آن انجام نمی‌گیرد. این اشتباه بسیار شبیه کار آنهاست که کفراناس برلین را به اغتشاش کشاندند. با آرزوی توفیق برای همه شما.

گفتگو با آقای غنی لو عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت استان زنجان

آن چیزی که دوران مدرن را از دوره سنت متمایز می‌کند و به آن تشخیص می‌بخشد ظهور، رشد و باوروری موجود فربه و محترمی است که «عقل نقاد خودبنیاد» نامیده می‌شود. در دنیای مدرن هیچ چیزی از تیررس عقل نقاد در اسان نیست و از سوی مقابل نیز هر چیزی که در این دنیا سر بر می‌آورد اگر براساس عقلانیت بنا نشده باشد سست و لژان خواهد بود.

با این نگاه لزوم نظریه‌پردازی عقلانی در مورد همه ایده‌ها و پدیده‌ها قابل لمس است. مساحت قومیت‌ها و گفت‌وگو قومی نیز از این مسقوله مستثنی نیست.

استاد توکل غنی‌لو نیز با این زاویه نگرش به نقد خردورزان، بنیادهای اسطوره‌های تاریخی ملت و ملیت می‌پردازد و لزوم نظریه‌پردازی و کار تئوریک در مورد گفت‌وگو قومی را متذکر می‌شود.

آقای توکل غنی‌لو کارشناس ارشد زبان‌شناسی و عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی استان زنجان است و فعالیت‌های فرهنگی خویش را در گروه ادبی ایشیق پی می‌گیرد، همچنین یک ترم در دانشگاه زنجان و دانشگاه آزاد اسلامی به تدریس زبان و ادبیات ترکی پرداخته است.

اینکه موضوعی فیزیکی باشد. میثی انتزاعی است، و رابطه کاملاً مستقیمی با میزان مشارکت، میزان توجه به حقوق و میزان دخالت در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری دارد. هر چقدر افراد جامعه‌ای حس کنند که متعلق به آن جامعه هستند، خوب، احساس وحدت بیشتری خواهند کرد و بر عکس، برای اینکه ضریب وحدت و امنیت ملی - که امنیت ملی خود تابعی مستقیم از وحدت ملی است - بالا رود باید میزان مشارکت و میزان احساس تعلق شهروندان یک جامعه به آن سیستم و ملت را زیاد کرد. البته، این با در نظر گرفتن عوامل متعددی است. شکاف‌های متعددی در جامعه ما وجود دارد، در حقیقت شکاف‌های متقاطع، شکاف‌ها به هویت‌ها برمی‌گردند، شکاف سنت و مدرنیته، شکاف قومی، شکاف جنسیت، شکاف زبانی، شکاف دولت - ملت و... خوب موقعی ضریب

باشد:

۱- فرهنگ جهانی که برآیند جهان فرهنگ‌ها و محصول تلاش، خلاقیت، دانش و نگرش تمام و یا اکثریت جوامع انسانی است.

۲- فرهنگ خاص که لباس جهانی پوشیده و علم جهانی برافراشته است.

بنابراین یک موقع منظور این است که فرهنگ جهانی به وجود بیاید تا تمام فرهنگ‌ها در آن سهیم باشند قطعاً ما نمی‌توانیم مخالف چنین روندی باشیم ما هم طرفدار چنین روندی هستیم چون نگاه کاملاً انسان‌دوستانه به فرهنگ است، اما یک موقع فرهنگی می‌خواهد بیری خود را بلند کرده و جهانی شود. نه چنین چیزی را نمی‌پذیریم، البته قرائن و شواهد بسیار زیادی هست که مخالفت‌های بسیار زیادی با این رویکرد هست البته این بصورت یا عقل سلیم برای تمام دنیا در نیامده اما خصوصاً در

به همین جهت امروز باید برخلاف آن رویکرد آلمانی یا ناسیونالیسم افراطی که سر از شونیسیم و راسیسم در می‌آورد و نگاهی در زمانی و تاریخی است باید یک رویکرد یا همزمانی و فراتاریخی به مفهوم ملت داشته باشیم. همچنین بجای اینکه یک تعریف انتزاعی از ملت داشته باشیم و بعد مصادیق آن را پیدا کنیم می‌توانیم تمام افرادی را که در یک جغرافیای سیاسی مشترک و با پرچم مشترک و حکومت و منافع اقتصادی و ملی مشترک زندگی می‌کنند را یک ملت بنامیم و این تعریف، تعریفی فرازبانی، فراتاریخی و حتی فرامذهبی است. تعریفی که کاملاً بر حقوق شهروندی مبتنی است. یعنی تمام افرادی که در یک کشور زندگی می‌کنند شهروندان یک کشور به شمار می‌روند و جزو آن ملت می‌باشند که برخلاف تصور ملی‌گرایان

جنبش هویت‌خواهی قومی در بطن جنبش اصلاحات

و هم‌راستا با آن است.

به نقل از نشریه دانشجویی سس شماره ۸

دوره پست‌مدرنیسم رویکردی متفاوت با مدرنیسم در مورد فرهنگ و هویت فرهنگی داریم. الان ما شاهد شکل‌گیری انجمن‌ها، نهادهای و گروه‌هایی هستیم که هویت‌های خاص را رهبری و هدایت می‌کنند. همچنین جریان‌های خاصی مثل احزاب سبز که اصولاً طرفدار حفظ محیط زیست هستند که گسترش هم پیدا می‌کنند، این امر در حقیقت عکس‌العکس یک نوع مطلق‌نگری علمی بشر و این‌زنگری به طبیعت از طرف بشر است، همسوی با این جریان یک نوع عکس‌العکس هم نسبت به نگاه پیش از حد ساده‌شده و در عین حال مطلق‌گرایانه به فرهنگ را شاهد هستیم.

ساشیسم و مدرنیسم هژمونی علمی، اقتصادی و سیاسی متعلق به مدنیت‌های خاص را به حوزه فرهنگ نیز سرایت داد یعنی برتری علمی اقتصادی و سیاسی باعث سلطه فرهنگی نیز شد.

در کل جهان نسبت به این مسئله و در مقابله با آن سبیل‌کردن فرهنگ‌های بومی شاهد عکس‌العمل‌های زیادی هستیم. همانطور که جریان‌های سبز سرسختانه به دنبال حفظ اکوسیستم‌های طبیعی هستند، جریان‌های زیادی نیز در جهان وجود دارند که در پی حفظ اکوسیستم فرهنگی هستند چون همان‌گونه که از بین رفتن یک گونه گیاهی یا جانوری برای اکوسیستم، طبیعت، کرد خاکی و جامعه بشری فاجعه‌بار است، از بین رفتن یک فرهنگ، یک زبان، یک گونه فرهنگی و سنت‌های بومی نیز می‌تواند تنوع زیست فرهنگی را از بین ببرد و به اکوسیستم فرهنگی ضربه وارد کند. بنابراین قشر فریخته و اندیشمند نسبت به آسیا‌سیون و هدم و از بین رفتن فرهنگ‌ها و زبان‌ها حساسیت و دغدغه زیادی دارند نمونه بارز آن آخرین نگره زبانشناسان دنیا در پاریس به سال ۱۹۹۶ است. که اساس بیانیه این نگره تأکید بر تنوع فرهنگی و زبانی بود و از کشورها و دولت‌ها خواسته شده بود که در سطح جهانی با حاکمیت مطلق و بلامنازع زبان انگلیسی و در سطح ملی با سلطه زبان‌های رسمی مقابله شده و اجازه حیات و پویایی به زبان‌های دیگر داده شود. از طرفی دیگر یونسکو روزی را بعنوان روز زبان مادری اعلام می‌دارد. اینها قرائنی است که نشان می‌دهد که این مسئله تنها دغدغه بومی ما نیست بلکه مسئله‌ای است کاملاً جهانی و رویکردی پلورالیستی و بشردوستانه به مقوله فرهنگ می‌باشد که در پی از بین بردن اقتدارگرایی فرهنگی و انحصارطلبی زبانی است.

دوره پست‌مدرنیسم رویکردی متفاوت با مدرنیسم در مورد فرهنگ و هویت فرهنگی داریم. الان ما شاهد شکل‌گیری انجمن‌ها، نهادهای و گروه‌هایی هستیم که هویت‌های خاص را رهبری و هدایت می‌کنند. همچنین جریان‌های خاصی مثل احزاب سبز که اصولاً طرفدار حفظ محیط زیست هستند که گسترش هم پیدا می‌کنند، این امر در حقیقت عکس‌العکس یک نوع مطلق‌نگری علمی بشر و این‌زنگری به طبیعت از طرف بشر است، همسوی با این جریان یک نوع عکس‌العکس هم نسبت به نگاه پیش از حد ساده‌شده و در عین حال مطلق‌گرایانه به فرهنگ را شاهد هستیم.

ساشیسم و مدرنیسم هژمونی علمی، اقتصادی و سیاسی متعلق به مدنیت‌های خاص را به حوزه فرهنگ نیز سرایت داد یعنی برتری علمی اقتصادی و سیاسی باعث سلطه فرهنگی نیز شد.

در کل جهان نسبت به این مسئله و در مقابله با آن سبیل‌کردن فرهنگ‌های بومی شاهد عکس‌العمل‌های زیادی هستیم. همانطور که جریان‌های سبز سرسختانه به دنبال حفظ اکوسیستم‌های طبیعی هستند، جریان‌های زیادی نیز در جهان وجود دارند که در پی حفظ اکوسیستم فرهنگی هستند چون همان‌گونه که از بین رفتن یک گونه گیاهی یا جانوری برای اکوسیستم، طبیعت، کرد خاکی و جامعه بشری فاجعه‌بار است، از بین رفتن یک فرهنگ، یک زبان، یک گونه فرهنگی و سنت‌های بومی نیز می‌تواند تنوع زیست فرهنگی را از بین ببرد و به اکوسیستم فرهنگی ضربه وارد کند. بنابراین قشر فریخته و اندیشمند نسبت به آسیا‌سیون و هدم و از بین رفتن فرهنگ‌ها و زبان‌ها حساسیت و دغدغه زیادی دارند نمونه بارز آن آخرین نگره زبانشناسان دنیا در پاریس به سال ۱۹۹۶ است. که اساس بیانیه این نگره تأکید بر تنوع فرهنگی و زبانی بود و از کشورها و دولت‌ها خواسته شده بود که در سطح جهانی با حاکمیت مطلق و بلامنازع زبان انگلیسی و در سطح ملی با سلطه زبان‌های رسمی مقابله شده و اجازه حیات و پویایی به زبان‌های دیگر داده شود. از طرفی دیگر یونسکو روزی را بعنوان روز زبان مادری اعلام می‌دارد. اینها قرائنی است که نشان می‌دهد که این مسئله تنها دغدغه بومی ما نیست بلکه مسئله‌ای است کاملاً جهانی و رویکردی پلورالیستی و بشردوستانه به مقوله فرهنگ می‌باشد که در پی از بین بردن اقتدارگرایی فرهنگی و انحصارطلبی زبانی است.

انحصارطلب خودمحور و قوم‌مدار، اشتراک آنها نه در زبان و نه در نژاد بلکه در حاکمیت سیاسی مشترک و منافع مشترک است و بر اساس این تعریف می‌توان ملت را با یک نگرش کاملاً دمکراتیک و پلورال و براساس حقوق شهروندی که شامل بر همه شهروندان باشد، تعریف کرد.

● رابطه جنبش هویت‌خواهی قومی با جنبش اصلاحات و گفت‌وگو قومی چیست؟

○ اگر جریان اصلاح‌طلبی را تلاش در جهت رفع انسداد و تمرکز از قدرت، ثروت، معرفت بشری و اطلاعات و شأن و حرمت اجتماعی انسان و همچنین تعریف عادلانه و فعالانه و واقع‌بینانه بین طرفین شکاف‌های مختلف هویتی نظیر سیاسی، فرهنگی، قومی، زبانی، مذهبی، اقتصادی و... در نظر بگیریم قطعاً جنبش هویت‌خواهی قومی یا در بطن جنبش اصلاحات و هم‌راستا با آن و یکی از مصادیق عینی و بارز آن است.

اما در مواجهه با مسئله قومیت‌ها طیف‌های مختلفی در بین اصلاح‌طلبان مشاهده می‌شود. عده‌ای اصلاحات را صرفاً در نزاع قدرت خلاصه می‌کنند. به همین جهت هیچگاه فرصت تفکر در این مورد را پیدا نکرده‌اند. عده‌ای دیگر گرچه به مقوله قومیت اهتمام دارند، اما با دیدی تاریخی و براساس سرمشق قوم‌مدارانه و نژاددوستانه - اگر نتوان نژادپرستانه خواند - یا مسئله مواجه می‌شوند. لذا نتیجه تلاش فکری آنها در این مورد ناقص اصول اولیه دمکراسی و جریان اصلاح‌طلبی است.

اما گروه عده‌ای با مسئله قومیت‌ها طیف‌های مختلفی در بین اصلاح‌طلبان مشاهده می‌شود. عده‌ای اصلاحات را صرفاً در نزاع قدرت خلاصه می‌کنند. به همین جهت هیچگاه فرصت تفکر در این مورد را پیدا نکرده‌اند. عده‌ای دیگر گرچه به مقوله قومیت اهتمام دارند، اما با دیدی تاریخی و براساس سرمشق قوم‌مدارانه و نژاددوستانه - اگر نتوان نژادپرستانه خواند - یا مسئله مواجه می‌شوند. لذا نتیجه تلاش فکری آنها در این مورد ناقص اصول اولیه دمکراسی و جریان اصلاح‌طلبی است.

اما گروه عده‌ای با مسئله قومیت‌ها طیف‌های مختلفی در بین اصلاح‌طلبان مشاهده می‌شود. عده‌ای اصلاحات را صرفاً در نزاع قدرت خلاصه می‌کنند. به همین جهت هیچگاه فرصت تفکر در این مورد را پیدا نکرده‌اند. عده‌ای دیگر گرچه به مقوله قومیت اهتمام دارند، اما با دیدی تاریخی و براساس سرمشق قوم‌مدارانه و نژاددوستانه - اگر نتوان نژادپرستانه خواند - یا مسئله مواجه می‌شوند. لذا نتیجه تلاش فکری آنها در این مورد ناقص اصول اولیه دمکراسی و جریان اصلاح‌طلبی است.

● حتی دیده می‌شود که معیارگذاری وحدت ملی براساس زبان در سیاست خارجی ما نیز تائید می‌کند. یعنی ما در سیاست خارجی نیز دنبال ایجاد و تقویت رابطه با کشورهایی هستیم که با این تعریف زبان‌محورانه از وحدت و امنیت ملی سازگارتر است و بعضاً نیز از این گونه سیاست‌گذاری منتظر می‌شویم؛ هم از نظر اقتصادی و فرهنگی و... نظر شما چیست؟

○ سیاست خارجی ما هم با توجه به فضای فکری و اجتماعی ما بی‌ریزی می‌شود. یعنی ساختارها و بنیان‌های فکری - فرهنگی ما در سیاست خارجی ما تأثیر می‌گذارد. متأسفانه سیاست خارجی ما هم به جهت تأثیر از رسوبات تفکر آریانیسم رژیم مستبد پهلوی یک سیاست منفعلانه در مقابل تکرش قومی است. یعنی بجای اینکه تنوع و تکرر عامل مثبتی در سیاست خارجی ما باشد باعث تضعیف آن شده است و بخاطر همین است که بعضاً با یک تلقی قوم‌مدارانه و نژادمدارانه با سیاست خارجی برخورد می‌شود. نمونه بارز این انفعال را در

● تفاوتی مختلفی از وحدت ملی و امنیت ملی ارانه شده است. در این میان برخی معیار وحدت ملی را زبان و در کشور ما زبان فارسی عنوان می‌کنند. شما فکر می‌کنید که این تعریف تا چه حد درست و کامل است و اینکه آیا تعریف وحدت ملی براساس زبان، به زبان وحدت نیست؟

○ وحدت ملی یک چیز تجویزی که نیست، بلکه یک حس جمعی است. ما نمی‌توانیم مثلاً فضائی ایجاد کنیم و بگوئیم که شما متعلق به فرهنگ و تاریخ و زبان خاصی هستید. وحدت ملی بیشتر مبتنی بر ذهنیت‌ها است و قبل از

● جهانی شدن قابل تبیین است؟

○ جهانی شدن وجود و تظاهرات متفاوتی دارد. جهانی شدن اقتصادی، جهانی شدن ارتباطات، جهانی شدن سیاسی، جهانی شدن فرهنگی و غیره. هرکدام از جنبه‌های جهانی شدن با عکس‌العمل‌های متفاوتی مواجه شده است. عده‌ای سخت طرفدار آن هستند و عده‌ای سرسختانه با آن مخالفت می‌ورزند. نمونه مخالفت با جهانی شدن اقتصادی را در برگزاری راهپیمایی‌ها و تظاهرات زیادی از طرف گروه‌ها و ملل مختلف، در سطح جهان نسبت به نشست‌های سازمان تجارت جهانی می‌بینیم. بجز وجه ارتباطی و فرهنگ آکادمیک سایر وجه جهانی شدن، با انتقاد جدی از طرف متحرکان زیادی مواجه است. جهانی شدن فرهنگی نیز می‌تواند دو مفهوم مجزا داشته

مقابل کشورهای ترک‌زبان می‌بینیم، به جهت آن تلقی زبان‌محورانه از ملیت، ترس برخی از مسئولین سیاسی از این است که مبادا ارتباط و نزدیکی بیشتر ایران با کشورهای ترک‌زبان موجب تقویت هویت‌خودآگاهانه قومی ترک‌ان ایران شود و این هویت قومی موجب تضعیف وحدت ملی شود و علت آن نیز بر این است که اگر من بفهمم این تاریخی که تاریخ رسمی در مورد من است و همواره چهره منی از من نشان می‌دهد یا در ادبیات عمومی بصورت جوک‌ها تصویر منفی از من نشان می‌دهد، درست نیستند، خودم را بعنوان یک مسلمان ایرانی ترک‌زبان شناختم، به علت اینکه ملیت را زبان‌محورانه تعریف کرده‌اند من بگویم چون من ترک هستم، پس متعلق به ترکیه هستم. این متأسفانه به یک ترس مرضی تبدیل شده است که شاید آن را بصورت ترک‌تری تبدیل شده است تعریف کنیم. این هم متأسفانه یکی از سو فقه‌هایی است که ما به آن دچار هستیم در حالی که قضیه دقیقاً عکس است. آنهایی که دنبال هویت قومی هستند ملیت ایرانی را همیشه شامل بر این هویت‌ها دانسته‌اند، اما سیاست خارجی ما بر اساس این ترس و با این تصور رابطه‌اش را بر خلاف کشورهای ترک‌زبان تنظیم می‌کند و این در کل هم به ضرر وحدت ملی ما و منطقه و ضرر جهان اسلام است. ما از یک طرف مثلاً شوم اسرائیل، آمریکا و ترکیه را داریم و از طرف دیگر یک مریع دیگری را داریم، در بین ایران، روسیه، یونان، ارمنستان از یک طرف ما ارتباط بین یک کشور اسلامی با اسرائیل و آمریکای حامی صهیونیسم را داریم که آن فجاج را بر سر فلسطین و جهان اسلام می‌آورند. از طرف دیگر مواجهه با رابطه‌ای هستیم بین ایران بعنوان یک کشور بزرگ اسلامی با کشورهای اسلاو - ارتدکس که شاید خطرشان کمتر از قطب دیگر (اسرائیل - آمریکا) نباشد، و نتیجه آن تضعیف حقوق فلسطینی‌ها از یک طرف و مظلومیت و پایمال‌کردن حقوق مسلمانان قریه‌ها و چین از طرف دیگر می‌شود. ببینید این سیاست بیشتر متأثر از داخل است تا خارج، یعنی آن سیاست زبان‌محورانه باعث می‌شود ترس از قومیت ترک‌ها بوجود بیاید و سیاست خارجی را بر آن اساس تنظیم کند.

تأسیف ما از این جهت است، اگر به جای این سیاست منفعلانه یک سیاست مدبرانه و فعال در پیش گرفته بودیم، ترک‌های ایران می‌توانستند عامل تقویت رابطه ایران با کشورهای ترک باشند نه عامل تضعیف رابطه. البته در آن طرف هم ضعف‌هایی هست. ممکن است کدهانی که موجب سوء تفاهم شود از طرف مقابل صادر گردد؛ منتها مساله این است که سیاست خارجی ما باید به سمت و سویی حرکت کند که منافع ملی خود را قربانی این سوءفهم‌های قوم‌مدارانه نکند و یک رابطه کاملاً سالم‌آمیز و با حفظ حقوق ملی خودمان با کشورهای همسایه ترک داشته باشد، ما وقتی با یک کشور آفریقائی مثل بورکینافاسو ارتباط برقرار می‌کنیم، می‌گوئیم که اشتراکات زیادی داریم، اشتراکات فرهنگی و فلان و فلان، ولی چطور آن اشتراکات فرهنگی با بورکینافاسو می‌تواند موجب تقویت روابط ایران با آن کشور شود منتها اشتراکات بسیار زیاد تاریخی، فرهنگی، مذهبی، جغرافیائی، فکری و ادبی و قومی ما با کشورهای ترک همسایه از تحکیم و تقویت روابط دو جانبه ناتوان است. که البته جای بحث و تأسیف بسیار دارد انشاءالله اگر در داخل کشور، ما یک نگرش و رویکرد مثبت و واقع‌بینانه نسبت به قومیت‌ها بوجود بیاید که در جریان است و این روند و این پروسه که شروع شده، ادامه پیدا کند، قطعاً در روابط خارجی ما نیز خود را نشان خواهد داد و آن موقع دیگر کشورها به اسلاو - ارتدکس باشند و چه صهیونیست‌ها نمی‌توانند از این فضای ایجادشده در منطقه به نفع خود و به ضرر جهان اسلام استفاده کنند.

● جایگاه نیروهائی که در جهت هویت‌یابی قومی و تحقق حقوق فرهنگی قومیت‌ها تلاش می‌کنند در استان زنجان و سایر استان‌ها چگونه است و احتمالاً در آینده چگونه خواهد بود؟

○ خوشبختانه فعالانی که در عرصه فرهنگ ترکی کار می‌کنند از دو فاز بسیار خطرناک و ناامور عبور کرده‌اند. ما در یک برهه‌ای شاید نوع برخوردمان، نوع مواجهه‌مان در رابطه با حاکمیت زیاد خوشایند نبود یعنی از منظر اپوزیسیونی بود. بعداً از یک اپوزیسیون شدید و غلیظ به اپوزیسیون آرام تبدیل شد و در مرحله امروزی، خوشبختانه به داخل نظام کشیده می‌شود، یعنی این مسئله امروزه از طرف نیروهای داخل نظام پیگیری می‌شود. این برای ما بسیار خوشایند است. مسأله بخشی از عقبماندگی این مسأله نیز یک سری سو فقه‌های تاریخی و تجارب سوء تاریخی بوده، یعنی یک دوره‌ای این مسأله را افرادی ادامه در صفحه ۱۱

استقلال تشکل‌های کارگری مفهوم نسبی دارد

محمد روغنی

کار کودکان افغانی

عزیزه شاهمرادی (پژوهشگر مسایل زنان و کودکان)

نشریه اندیشه جامعه شماره ۹

اشاره: مطلب زیر از جانب آقای محمود روغنی در پاسخ به طرح بحث نشریه کار که در شماره‌های قبلی چاپ شده بود، برای ما ارسال شده است که در زیر به آسانی خوانندگان می‌رسد.

مبارزات صنفی و کارگری و تشکل‌های آن در ایران علاقمند هستند و می‌پردازند. برخی از سئوالات شما پاسخ‌های مشخصی را طلب می‌کنند که مستلزم حضور در صحنه مبارزات صنفی سندیکائی در ایرانست که متأسفانه در خارج از کشور و فقط از طریق اخبار شنیده شده، نمی‌توان به صورتی نسبتاً دقیق به آن‌ها پاسخ داد. اما هسته مرکزی بحث در سئوالات شما می‌تواند استقلال تشکل‌های کارگری با جنبش اصلاح طلبی و نقش و وظیفه نیروهای مترقی و پیشرو در این عرصه باشد که من کوشش می‌کنم در حد توان، نظرم را اجمالاً بیان کنم.

در رابطه با مقوله استقلال تشکل‌های کارگری و زحمتکشان به طور عام باید به این نکته اساسی توجه کرد که این استقلال اصولاً مفهومی نسبی دارد یا می‌تواند داشته باشد. بویژه در کشور ما با بافت عمیقاً مذهبی آن و شرایط خاص پدید آمده در دوران انقلاب و همچنین شرایط ناشی از ۸ سال جنگ و پس از آن تشکل‌های کارگری قبل از انقلاب که عموماً سندیکاهای اتحادیه‌ها بودند در جریان انقلاب مانند بسیاری دیگر از نهادها فروپاشیدند و از نو به شکلی جدید همچون شوراهای کارگری و حتی انجمن‌های اسلامی سر برآوردند. در بدو امر این تشکل‌ها به دلیل همان بافت مذهبی و باورهای آن از یک طرف و حفظ انقلاب و یا ضرورت تداوم تولید در شرایط جنگی کشور از هرگونه حرکت اعتراضی و اعتصاب منع می‌شدند و حتی خود ما به عنوان نیروهای چپ در این تشکل‌ها عامل بازدارنده حرکات اعتراضی بودیم. اما به تدریج پس از جنگ دینامیسم مبارزه طبقاتی به صورتی طبیعی و تدریجی این تشکل را حتی با شکل ظاهری انجمن اسلامی به مقابله با زیاده‌طلبی کارفرماها و مبارزه با قوانین ضدکارگری سوق داد.

مسائل و مشکلات کارگران و زحمتکشان آنان را با همه علاقت و پایبندی به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی به مقابله و اعتراض و ادوات و به تدریج خانه کارگر کانون انعکاس این اعتراضات شد که نمونه‌های بسیاری از این مقابله مثلاً در رابطه با تصویب قانون کارگاه‌های کوچک و یا واگذاری موسسات بزرگ دولتی به سرمایه‌داران و تاجر وابسته به حاکمیت را شاهد بوده‌ایم. البته این به هیچ وجه به معنای این نیست که خانه کارگر همان‌طور که سندیکاهای بزرگ در کشورهای پیشرفته صنعتی عمل می‌کنند کار کرده و می‌کنند. اما نتیجه بسیار مهمی که از این بررسی سیر تحولات کارگری پس از انقلاب به دست می‌آید این است که نمی‌توان تشکل‌های کارگری را صد در صد وابسته به حاکمیت دانست. البته این بسیار طبیعی است که در کشورهای عقب‌مانده صنعتی مانند ایران با پیوند نسبی حاکمیت ایدئولوژیک با عقاید و باورهای مذهبی و سنتی زحمتکشان موفق شوند که تشکل‌های صنفی و کارگری را تا حدود زیادی کنترل کنند. اما این امر مطلق نیست. و از آن طرف هم این تشکل‌ها نمی‌توانند یکباره به استقلال کامل دست یابند. بلکه این طبیعت مناسبات کار و سرمایه است که تعیین‌کننده می‌باشد. و به تدریج آن‌ها را به ضرورت حرکت مستقل و وحدت عمل در تشکل‌ها متقاعد کرده و سوق می‌دهد و آن‌ها را گسترش می‌بخشد.

چنانچه بپذیریم که هسته‌های دمکراسی و حاکمیت مردمی در هر جامعه تشکل‌های گوناگون صنفی، فرهنگی و سیاسی است ناگزیر باید بپذیریم که تشکل‌ها باید هر چه بیشتر مردمی و مستقل باشند.

حال باید دید با چه برداشتی از مردمی بودن داریم آیا مردمی بودن آن است که آن‌ها هر چه را ما می‌گوئیم بپذیرند و التزاماً با معیارهایی که ما تعیین می‌کنیم حرکت کنند. یا آن‌ها به صاحبان اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های گوناگون و ادیان و مذاهب صرفنظر از جنسیت آن‌ها برای دستیابی به حقوق خود در چارچوب‌های تعیین شده تشکل مفروض یعنی اساتمه‌ها و آئین‌نامه‌های خود گدازند و مبارزه کنند و چنانچه بپذیریم استقلال تشکل‌ها عمل مستقلانه آن‌ها در دفاع از حقوق و مطالبات صنفی، فرهنگی و غیره می‌باشد. این باید به دور از هرگونه اعمال نفوذ و سلطه حاکمیت‌ها و جریانات سیاسی ایدئولوژیک صورت بگیرد. هرگونه اراده گرانی و اعمال نفوذ در هدایت و



رهبری این تشکل‌ها چه از طرف حاکمیت‌ها و چه جریانات سیاسی حتی آن‌ها که مدعی نمایندگی زحمتکشان هستند موجب جلوگیری از وحدت عمل و اخلاص در استقلال آن‌ها شده و در عمل آن‌ها را به ابزارهای سیاسی تبدیل می‌کند. و این بزرگترین آفت همبستگی زحمتکشان و عملکرد دمکراتیک تشکل‌های کارگری و در نهایت ضعف و عقیم شدن آن‌ها می‌باشد. باوروری و پویایی تشکل‌های صنفی نه در هدایت آن‌ها در جهت اهداف خاص سیاسی بلکه تقویت همبستگی آن‌ها و آگاهی به حقوق صنفی و قانونی آن‌ها و آگاهی از چگونگی عمل و دستاوردهای تشکل‌های صنفی خارج از ایران می‌باشد. تقویت و گسترش تشکل‌های صنفی و امر دمکراسی در هر جامعه‌ای رابطه مستقیم دارند و هر یک موجب تقویت دیگری می‌شود.

به این ترتیب به این نتیجه می‌رسیم که تشکل‌های موجود کارگری در ایران نه صد در صد مستقل هستند و نه وابسته اما می‌توان به رشد و توسعه آن‌ها و استقلال عمل آن‌ها امیدوار بود و کمک کرد.

در این رابطه باید به این نکته مهم توجه بیشتر کرد که شرایط امروز ایران شرایط پس از جنگ دوم جهانی و تشکیل شورای متحده مرکزی کارگران ایران نیست. که ضعف دولت‌های پس از جنگ و شاد و وجود قدرت بزرگ اتحاد شوروی سابق در مرزهای ایران و کشش طبیعی زحمتکشان به آن و تبلیغات و فعالیت‌های حزب توده ایران در این رابطه امکان حرکات اعتراضی بزرگ و اعتصاب‌های بزرگ را فراهم می‌آورد. امروز زحمتکشان ایران در شرایط بسیار نامساعد داخلی و جهانی باید به امر تشکل‌های صنفی و دفاع از حقوق بپردازند. بنابراین می‌توان گفت خانه کارگر با همه نارسایی‌ها به طور نسبی عمل می‌کند و نباید انتظار شورایی متحده مرکزی را از آن داشت. اگر چه شورای متحده مرکزی کارگران ایران آن زمان را هم نمی‌توان به هیچ وجه مستقل ارزیابی کرد. در حقیقت امر این شورا که در ابتدای تشکیل تا حدود زیادی دارای استقلال بود و همه زحمتکشان اعم از مذهبی و صاحبان ادیان گوناگون و چپ و غیره در آن جمع بودند به تدریج رهبری آن چنان که آن زمان در همه کشورهای مرسوم بود تحت شرایط خاص جهانی آن زمان در دست حزب توده ایران قرار گرفت.

اگر چه شورای متحده در آن زمان به دستاوردهای بزرگی در عرصه حقوق صنفی و اجتماعی زحمتکشان دست یافت اما به مفهوم واقعی مستقل نبود و این حزب توده ایران بود که عمل می‌کرد. البته این سنت در آن شرایط در تمام دنیا مرسوم بود و حتی اتحادیه‌های بزرگ در کشورهای پیشرفته صنعتی هم مانند فرانسه و ایتالیا تحت نفوذ مستقیم احزاب کمونیست عمل می‌کردند و حتی هنوز هم به طور نسبی همینطور است. در ایران امروزه جای حزب توده ایران را در اتحادیه‌های کارگری نیروهای مذهبی گرفته‌اند و در رهبری آن‌ها تاثیر می‌گذارند. بنابراین نمی‌توان انتظار استقلال عمل صد در صد را از آن‌ها بخصوص خانه کارگر داشت ضمن این که بایستی توجه کرد که همین خانه در شرایط اختناق حاکم، و بی‌پناه از پشتوانه بین‌المللی کارهای مهمی هم انجام داده است مثلاً نامه می‌توان به ترتیب و تدارک تظاهرات اول ماه مه در میدان بهارستان و در مقابل وزارت بازرگانی در اعتراض به لایحه جدید قانون کار در مجلس پنجم و سخنان خاموشی وزیر بازرگانی را دست کم گرفت و یا صف مستقل کارگران و خانه کارگر در تظاهرات ۲۲ بهمن سال گذشته با شعارها و خواسته مشخص کارگران.

جنبش کارگری ایران پس از شرایط جنگی به تدریج به سمت حرکات اعتراضی مشخص و مستقل پیش می‌رود و کاملاً امیدوارکننده است. حتی در رابطه با مسائل سیاسی کشور و حمایت از جنبش دوم خرداد ما شاهد موضع‌گیری‌های خانه کارگر و روزنامه کار و کارگر هستیم. اگرچه در شرایط کشور ما حتی هرگونه ایجاد تشکل صنفی و خواسته صنفی ناگزیر بار سیاسی دارد.

چنانچه ما به دور از اراده گرانی و بی‌حوصلگی به تحولات جنبش کارگری توجه کنیم آنگاه آن را مثبت خواهیم دید. البته ایده‌آل چیز دیگری است. آخرین نکته‌ای که ما می‌توانیم بیان کنیم نظر من نسبت به وظیفه نیروها و سازمان‌های دمکراتیک که به راستی خواهان ترقی و توسعه و استقلال و عدالت اجتماعی در ادامه در صفحه ۴

نرخ رشد جمعیت در جامعه پناهندگان افغانی که ۳/۵ درصد است. تداوم این وضع موجب دو برابر شدن جمعیت پناهندگان در ۲۰ سال خواهد شد. ۲۲ هزار نفر از پناهندگان افغانی یعنی کمتر از ۱/۶ درصد آن‌ها در اردوگاه پسر می‌برند و اکثریت آن‌ها در روستاها و اطراف شهرها پراکنده‌اند. از نظر وضعیت قانونی جامعه پناهندگان به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱- کسانی که دارای کارت اقامت دانسی هستند. این گروه که عموماً در سال‌های ۶۰-۵۹ وارد ایران شده‌اند بخش اندکی از پناهندگان را تشکیل می‌دهند که در مقایسه با گروه دیگر، مشکلات زیستی - معیشتی کمتری دارند.

۲- کسانی که فاقد کارت اقامت هستند. این گروه از نظر آماری اکثریت جامعه پناهندگان را تشکیل می‌دهند. بخشی از این گروه دارای کارت موقت بوده که اخیراً چنین کارت‌هایی بنا به اظهارات پناهندگان فاقد اعتبار شده و تمدید نمی‌شود. با روی کار آمدن ارتجاع سنتی طالبان و ددمنشی‌های قسرون‌وسطنانی‌اش و تسخیر شدن شرایط زندگی، مهاجرت مردم افغانستان به ایران بخوان جان‌پناهی امن، علیرغم مشکلات و موانع همچنان تداوم دارد و این



بخش هر روز گسترده‌تر می‌شود. به لحاظ شرایط زیستی این گروه در بدترین و بحرانی‌ترین وضعیت بسر می‌برند در شرایط بسیار نامناسب و خطرناک از نظر بهداشتی - آموزشی و کار هستند. زنان و کودکان این بخش به شدت آسیب‌پذیرند.

پناهندگی و کار کودکان که نماد آشکار نقض حقوق بشر و ناکارانی آن پس از گذشت ۵۰ سال در کره خاکی است بی‌انگیز سزیدهای ناشی از منافع متضاد انسان‌ها در قدرت و تولید است و کودکان آوارگی، بی‌پناه‌ترین قربانیان ناشی از این ستیزند.

کودکان کارگر پناهنده افغانی

مردان پناهنده افغانی عموماً توان مخارج خانواده را بطور دائم ندارند. عوامل مختلفی از قبیل وضعیت قانونی، سن، مهارت و حرفه سرپرست خانواده و میزان دارایی هنگام ورود به ایران در این ناتوانی موثر است مردان پناهنده افغانی که فقط امکان دستیابی به کارهای سخت با درآمد بسیار کم را دارند پاسخگویی مایحتاج خانواده‌های عموماً پرجمعیت و گسترده خود نیستند. از این رو کودکان پناهنده افغانی ناگزیر به کار به منظور حمایت از خانواده‌هایشان هستند. همان‌گونه که گفته شد، اکثریت جامعه افغانی فاقد کارت «سبز» می‌باشند. از این رو مهم‌ترین عامل کودکان پناهنده بویژه در این بخش وضعیت قانونی خانواده است. کودکان این گروه که از سنین پائین مشغول به کار می‌شوند تحت استعمار بسیار شدیدی قرار دارند. احساس وظیفه و مسئولیت تأمین خانواده بر شانه‌های

کوچک و لرزان فقرزده کودکان است؛ چرا که پدران و مردان جوان خانواده از ترس دستگیری و «رد مزشدن» به کنج تاریک بی‌غوله‌هایی به نام خانه پناه می‌برند و کودکان آوارگی علاوه بر تحمل بار سنگین تأمین زندگی هر روز تا بازگشت به خانه هراس و وحشت دستگیری مردان خانواده را نیز با خود به همراه دارند. این‌جا سخن از فضای امن روانی - عاطفی و حمایت و مراقبت‌های ضروری از کودکان شوخی مضحکی است. چرا که کودک کارگر پناهنده افغانی هر چه می‌نگرد و تلاش می‌کند جایگاهی برای خویش نی‌یابد. از این رو برای اثبات هویت فردی‌اش به انجام کارهای بسیار سخت، طاقت‌فرسا و خطرناک می‌شود و این سرآغاز شکل‌گیری خودپنداره‌ای منفی است که می‌تواند در سال‌های جوانی به اشکال ناپهنجاری بروز نماید.

اگر کار در دنیای بزرگسالان دست کم در حوزه خصوصی قدرت می‌آفریند، در این جامعه بجز استثمار و پایداهای زیانبار جسمی - روانی برای کودکان آوارگی چیزی به ارمان نمی‌آورد. آنان همواره با حمایت‌های خانواده و والدین از کارفرمایان روبرو می‌شوند و بدینگونه تحت استعمار دوگانه والدین و کارفرما هستند - اگر صاحبان سرمایه در پی منافع شخصی و کسب سود هر چه بیشتر به بدترین شکل آنان را مورد استثمار قرار می‌دهند. والدین نیز بنا به اجبار ناشی از فقر و ناآگاهی از کارفرمایان جانبداری می‌کنند. تا آنجا که کودک کارگر پناهنده از بازگویی بدرفتاری و خشونت در محیط کار به خانواده در هراس است.

مصطفی مایلی ۱۱ ساله می‌گوید: «وقتی اشتباه می‌کنم صاحب کار با لکد مرا می‌زند. فحش می‌دهد، می‌کوبد بزرگ هم که شدی هیچوقت کارهای نمی‌شود در کارگاه خیاطی اتوئوشی می‌کنم، روی زمین می‌نشینم و اتو می‌کنم پشت‌مون این قدر درد می‌گیرد که دلم می‌خواد کار نکند به صاحب کار می‌گم و ایستم می‌گه نه، خسته می‌شم اشتباه می‌کنم اونوقت داد و بیداد می‌کنه، فحش می‌دهد، می‌زنه». وقتی ترا می‌زنه چه احساسی دارید؟ «آزش بدم می‌آد باعاش حرف نمی‌زنم موقعی که ما را می‌زد دوست داشتم، جوابش را بدم ولی اون زیاد با خشم جواب مرا می‌داد مثلاً موقعی که فکر می‌کردم اگر جواب بدم برگردم خونه مادرم مرا می‌زنه می‌گه چسرا با صاحب‌کار دعوا کردی» بدینگونه ظلم‌پذیری و تسلیم در برابر تعدی و ستم در او نهادینه می‌شود و از حق تملک بر خویش و نه گفتن محروم می‌گردد و نفرت در او زاده می‌شود. کودک پناهنده افغانی ناگزیر است بسیار کم گاهی کمتر از ۴ سال به جای بازی به کار مشغول شود. وقتی از او در مورد تفریح سوال می‌کنی، می‌گوید: «وقتی همراه مادرم به خرید می‌روم، هوای می‌خورم» گویا هیچگونه شناختی از واژه بازی ندارد. چرا که کودکی‌اش همراه با تسای و ویژگی‌های دنیای کودکانه بوده شده است. او اساساً مجالی نمی‌یابد تا به بازی و تفریح بپردازد. بیشترین واژه‌گانی که به کار می‌گیرد عبارت است از «مجبورم»، «عادت کردم»، «می‌ترسم»، ترس از تحقیر ناشی از آشکار شدن زادبومش در او کینه و نفرت و انتقام می‌آفریند و جنایات هولناکی که با نام او به درسه تا نادرست عین شده‌است، ریشه در چنین تحقیر و نفرتی دارد. ادامه در صفحه ۷

پیوستن ایران به مقاله‌نامه‌های بین‌المللی

۱۴۴ کشور جهان تأیید و امضا شده است. کار مقاله‌نامه شماره «۱۱۱» «یک صد و یازده» مربوط به نفی تبعیض است که در سال «۱۹۵۸» به تصویب رسید و تاکنون از جانب ۱۴۲ کشور تأیید و امضا شده است. ۶ - مقاله‌نامه شماره «۸۷» مربوط به حق تشکل است که در سال «۱۹۴۸» به تصویب رسید و تاکنون به وسیله «۱۲۸» کشور تأیید و امضا شده است. ۷ - مقاله‌نامه شماره ۱۹۸ مربوط به حقوق کودک و ممنوعیت کار کودک و ممنوعیت کار کودکان است که در سال ۱۹۷۳ به تصویب رسید و تاکنون به وسیله «۸۵» کشور تأیید و امضا شده است. گفتنی است که کشورهای مصر و اندونزی اولین کشورهای بودند که پس از فراخوان سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۹۸ این حفت مقاله‌نامه را امضا کرده و به جمع امضاکنندگان مقاله‌نامه‌های مذکور پیوستند. کشورهای آرگنوا، کلمبیا، گینه بیسائو، هند، آفریقای جنوبی و سریلانکا پیشتر اعلام کرده‌اند که به جمع امضاکنندگان خواهند پیوست.

سازمان گزارش دهند. این هفته مقاله بنیادی و مهم که در دستور کار سازمان بین‌المللی کار «ILO» قرار گرفته‌اند، عبارتند از:

۱ - مقاله‌نامه شماره «۲۹» مربوط به ممنوعیت کار اجباری است که در سال «۱۹۳۰» به تصویب رسید و تاکنون از جانب «۱۵۹» کشور تأیید و امضا شده است. ۲ - مقاله‌نامه شماره «۹۸» مربوط به حق انعقاد قراردادهای دستجمعی است که در سال «۱۹۴۹» به تصویب رسید و تاکنون از جانب «۱۴۶» کشور تأیید و امضا شده است. ۳ - مقاله‌نامه «۱۰۵» نیز مربوط به ممنوعیت کار اجباری و تزییح بردگی است که در مقایسه با مقاله‌نامه شماره ۲۹ و ممنوعیت و گسترده‌تری بیشتری برخوردار است. در سال ۱۹۵۷ به تصویب رسید و تاکنون به وسیله «۱۴۶» کشور تأیید و امضا شده است. ۶ - مقاله‌نامه شماره «۱۰» «پرداخت دستمزد مساوی در مقابل کار مساوی است که در سال «۱۹۵۱» به تصویب رسید و تاکنون از جانب

محمسن خواجهنوری، معاون تنظیم روابط کار وزارت کار و امور اجتماعی اعلام کرده که ایران به کشورهای امضاکننده مقاله‌نامه‌های، ممنوعیت کار کودک، حداقل سن اشتغال، آزادی انجمن‌ها و حق تشکل و حق انعقاد قراردادهای دستجمعی بین کارگران و کارفرمایان پیوسته است. وی که در یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران داخلی سخن می‌گفت، اعلام کرده که مقاله‌نامه‌های مذکور با قانون کار ایران مغایرتی ندارند و افزود از هم‌اکنون پیش‌نویس لایحه پیوستن ایران به مقاله‌نامه ۱۸۲ سازمان بین‌المللی کار مبنی بر ممنوعیت کار کودک به هیئت دولت ارائه نشده است. لازم به یادآوری است که سازمان بین‌المللی کار در کنفرانس سال ۱۹۹۸ هفت مقاله‌نامه بنیادی و مهم سازمان بین‌المللی کار را در دستور کار اجرائی خود قرار داده و از کلیه کشورهای جهان و هیئت‌های نمایندگی این کشورها در سازمان بین‌المللی کار درخواست کرده است که همه ساله در مورد پیشرفت و نحوه اجرائی این هفت مقاله‌نامه اساسی در کشورهای خود به این



تکر این که بخواهیم شب‌خونگام در دل تاریکی دور از چشم همه در یکی از جنوبی‌ترین نوسن‌های شهر تهران و پشت درخت‌های چنار یک پستک با قدمت چند ده‌ساله یکی از بخش‌کننده‌های مواد مخدر را ببینیم خواب بر انسان حرام می‌شود. هزار نفر جبر و اجور هجوم می‌آورد و ترس همه وجودمان را فرا می‌گیرد. اما مصطفی را که می‌بینم تمام تصوراتم به هم می‌ریزد. خودش می‌گوید بیست و پنج سال دارد. ولی بیشتر به نظر می‌آید. کناره‌های مویش سفید شده است. سر و وضعیت جالب نیست یک شلوار مشکلی که معلوم است تا به حال صداها بار داشته

شده و کنش ورزشی سفیدی که پاها را بسیار بزرگتر نشان می‌دهد می‌داند که خریدار نیستیم و یکی از دوستانش را نمی‌توانم هرگز با من حرف نمی‌زد. هر روز کارش این است. توی همین پارک، نزدیکی دستبونی‌ها با توتی می‌کند. مشتری ما را می‌شناسد. وقتی می‌گویم که جدیدها را چگونگی می‌شناسی برایم از روانشناسی می‌گویند.

بعد از چهار پنج سال دیگه می‌تیم بنهیم که دنبال جنس اومده می‌خواهم برایم بیشتر بگویند. می‌گویند، اکثر کسانی که دفعه اولشان باشه دستیاچه‌اند. بیوه قدم می‌زنند و به مردم خیره می‌شوند. آن قدر این کار را انجام می‌دهند تا ما برویم سراغشان. خردشان خطر نمی‌کنند. همیشه فکر می‌کنند که تحت تعقیبند. وقتی از آن‌ها پرسیم چیزی می‌خواستی موضع می‌گیرند اول می‌گویند «منظورت چیست؟» اما زود دست خردشان را رو می‌کنند. کم‌توانند و می‌خواهند زود جنس را به دست آورند.

پارک‌های این روزها مرکز این قبیل داد و ستدهاست. هر روز جوان‌ها در پارک‌ها کسانی را ملاقات می‌کنند که اصطلاحاً ساتی‌ها.

ال‌ا‌س‌دی در جام ساقی فیابانی

حامد عنقا
از روزنامه
صدای عدالت

این‌ها اینجا رو می‌گشند ما هم اون طرف داشتیم نگاهشون می‌کردیم»
مصطفی خودش معنادار نیست. البته ترک کرده

است. چند سال پیش ترک کرده است. اعتیاد او را به فروش مواد مخدر کشانده است. اول‌ها برای آن که بتواند خرج اعتیاد خود را در بیاورد ولی بعداً کسی که مصطفی برایش کار می‌کند به او می‌گوید که اگر می‌خواهد در این کار بماند نیایست خود مصرف داشته باشد.

اوایل از خیلی کم شروع شده و امروز درآمد خوبی کسب کرده است. مصطفی خبر از زیاد شدن مشتری‌هایش می‌دهد «هر هفته دو سه نفر تازه را پیدا می‌کنم که به مدرسه ما هم مواد مخدر می‌نوشید؟ نگاه سردی می‌کند و می‌گوید من این کار را نمی‌کنم. خردش یک پسر کوچک دارد. می‌پرسم خانه‌تان کجاست؟ می‌گوید پشت خط می‌نشینم. پشت خط پائین‌ترین نقطه تهران است. در اکثر نشانه‌های شیر تهران وجود ندارد. بسیاری می‌گویند مثل حلبی‌آباد است. مثل خاک سفید. از خاک سفید می‌پرسم. می‌گوید فرقی نکرده است. آن‌ها که از خاک سفید خرید می‌کردند حالا می‌روند لریزان. فقط جنس یک کم گران‌تر شده است.

مصطفی همه چیز نمی‌فروشد «این جا بیشتر تل و علف مشتری دارد» و من معنای این دو کلمه را می‌پرسم. نگاه عاقل‌اندر سنجی به من می‌کند. در قیاس آن‌ها تل اصطلاحی است که برای تریاک متداول است یعنی دیگر به آن شکلات می‌گویند و عده‌ای هم قره‌قروت. علف هم برای حشیش به کار می‌رود. به نظرم ترجمه کلمه grase است.

علف را تک‌های می‌فروشد بهترینش همان غربت است هر تک‌ها هزار تومان. بسیار اوزان آن‌ها را تری می‌فروشد جاسازی می‌کند. با هر هزار تومان ۶ تا بگاری درست می‌کنند.

گرایش جوانان این روزها به حشیش بگاران‌کننده است. حشیش که درصد تخدیر و سکراوربودنش برای جوانان بیشتر جالب است این روزها متداول می‌ماند. حشیش‌هایشان شده است. مصطفی هم معتقد است که حشیش در شمال شیر بیشتر می‌فروشد تا این جا «این جا بیشتر تل مصرف می‌کنند. اما از وقتی قیمت تریاک گران شد اکثراً هروئین مصرف می‌کنند قیمت هروئین هر روز ازان‌تر می‌شود. مصطفی خود هروئین نمی‌فروشد اما می‌گوید هر گره آن ۱۵۰ تومان بیشتر نیست. هرگه چیزی حدود یک گرم و نیم است. قیمت تریاک ولی گران‌تر می‌شود می‌گویند: «ظرف دو روز از سه هزار



تومان به ۹ هزار تومان رسید»
تریاک را هم تک‌های می‌فروشد هر تک‌هاش ۶ گرم است و هر گرمی هزار و پانصد تومان. بی‌تردید ماجرای تحریم کشت خشخاش در افغانستان عامل مهم گران‌شدن تریاک است. بازتاب این امر در ماه‌های گذشته به حدی بوده است که حتی در مجلس نیز مورد بحث قرار گرفته است. تا امروز مزارع افغانستان با کشت خشخاش‌های سفید، صورتی و ارغوانی بزرگترین تأمین‌کننده مواد مخدر در جهان به شمار می‌رفتند و ایران نیز به عنوان کمربند ارتباطی شرق و غرب عمل می‌کرده است و شبکه‌های قاچاق ترانزیت این روند را به عیده داشته‌اند.

مصطفی قیمت هر گره از هروئین در زاهدان را ۶۰ تومان می‌گوید. جنس‌ها از جاهای مختلف به تهران می‌آیند. زاهدان، اصفهان، بندرعباس و حتی رودهن که آنجا را مرکز تأمین تهران می‌دانند.

مواد مخدر با شتر وارد سیستان می‌شود و از آنجا در انواع وسیله نقلیه جاسازی می‌شود. بعضی وقت‌ها در لاستیک‌ها. گاهی به جای پاتری ماشین و یا گلگیر اتوبوس. مصطفی تا به حال وسوسه شده است که این کار را انجام دهد اما جرات نمی‌کند. می‌گوید: «هرکس به کار خودش» اگر قرار باشد همه یک کار انجام دهند همه چیز به هم می‌خورد».

مصطفی می‌گوید همه می‌دانند ما کجا هستیم و مواد مخدر از کجا می‌آید. همه می‌دانند که چه جنسی را از کجا باید تهیه کرد. می‌پرسم ماری جوانا و LSD هم در تهران است. می‌گوید ماری جوانا شیراز کشت می‌شود. همین‌جا درست می‌کنند و می‌فروشند. باورم نمی‌شود مصطفی می‌خواهد برود. می‌گوید دفعه آخری باشد که مرا می‌بیند و گرنه وای به حال. فکر دوباره دیدنش خواب را هم بر من حرام می‌کند.

رنج‌های آشکار و...

ادامه از صفحه ۶

کودک پناهنده افغانی که تشنه اندکی می‌برد و محبت است به بدترین شکل مورد تهاجم نژادپرستی افغانی واقع می‌شود. محمد موسوی، ۱۲ ساله که مدت ۲ سال با کاردت اقامت دوستش به مدرسه ایرانی‌ها در منطقه ۱۵ می‌رفته. می‌گوید: «کلاس چهارم بودم مسابقه فوتبال دادم. من انتخاب شدم بعد تیم ما برد. خانک جلر بردم. گل می‌زدم. قرار بود به استان بروم. معلم ورزش اومد توی کلاس و گفت تو مسابقه افغانی نمی‌تونی بری. نگذاشته به مراحل بالاتر بروم. بچه‌ها نمی‌دیدند مسخره می‌کردن. چون تا اون وقت نمی‌دونستن من افغانی هستم. از روی صورتم پیدا نبود. به من می‌گفتن افغانی» بغضش را فرو خرد و با صدائی گرفته گفت: «خیلی ناراحت شدم. کاش من توی مدرسه ایرانی‌ها نبودم» پرسیدم: چرا به مدیر مدرسه نگفتی؟ گفت «روم نمی‌شد. گفتم اگر بگم ممکنه اذیت کنند. مدیرم منم خیلی دوست داشت. چون فکر نمی‌کردم حتماً نمی‌دونه من افغانی هستم. اگر بفهمه ممکنه دیگه منو دوست نداشته باشه» و این چنین کودک پناهنده افغانی ناگزیر تحصیل را رها کرده و تمام وقت وارد دنیای کار می‌شود. دنیایی که کودکیش را به تمامی و بیکار، مورد تعرض قرار می‌دهد. او از آموزش که شاه‌کلید رشد و پرورش شخصیت انسانی و نیز دستیابی به حقوق کودکان‌هاست است این‌گونه محروم می‌شود. هر چند اکنون به همت تلاش خود پناهندگان افغانی مدارس ویژه مهاجرین تأسیس شده است بخشی از این مدارس زیر پرورش احزاب سیاسی افغانی موجود در ایران است و بخش دیگر که بیشترین تعداد مدارس ویژه مهاجرین را تشکیل می‌دهد وابسته به هیچ حزب سیاسی نیست و سرسین چنین مدارس معتقد به کار فرهنگی ارتقا آگاهی مهاجرین افغانی هستند بنیانگذاران این مدارس که در شهر تهران حدود ۵۷ تاسم می‌گویند تا ضرورت کار فرهنگی را با گسوست و پوست و استخوان‌مان نس می‌کنیم. جنگ قدرت و درگیری‌های مسلحانه، آوارگی، بدبختی، بازگشت ارتجاع سنتی قرون‌وسطائی طالبان همه و همه ریشه در ناآگاهی و فقر فرهنگی مردم افغانستان دارد که «بیگانگان» از این ناآگاهی بیشترین سوءاستفاده را کرده و می‌کنند آنان به نقش مؤثر فرهنگ بر دیگر وجه زندگی می‌برند؛ این‌ها چرا که آگاهی می‌تواند با تحول در شعور اجتماعی بستر دگرگونی‌های بنیادین در دیگر عرصه‌های زندگی گردد. هر چند در این مدارس نه تنها از استانداردهای آموزش و پرورش جامع و نوین هیچ‌گونه انری نیست که حتی از امکانات سیستم آموزشی ایران نیز بی‌بهره است. اما

نرویی کار است. اما راه‌کار این معضل نه در اخراج اتباع باصطلاح «بیگانه» و ترویج نژادپرستی افغانی بلکه در همبستگی تأسیس و گسترش تشکل درحوزه کار است. تشکل‌هایی که با دخالت در امر بینه کردن زندگی از تعرض به حداقل سطح معیشت خود و خواران و برادران افغانی خویش جلوگیری کنند و راه را بر سودجویانی آنان که سعی می‌کنند تا با گفتن این که پناهندگان افغانی عامل بدبختی‌ها و مشکلات موجود و نیز بحران استاندارد و بیکاری هستند. نبینند. کودکان پناهنده افغانی همیشه و در همه جا امکان دستیابی به این فرصت‌های شغلی را ندارند. بعنوان مثال در سیستان و بلوچستان کار کودکان پناهنده بازبانت شیشه‌های عطر و مواد پلاستیکی از درون سط‌های زباله است. شاید نیازی به ترسیم وضعیت پنداشتی اسباب‌ها و بحرانی جامعه پناهنده نیست و روشن است که بسیاری‌های غریبی، انگلی - مسری پیدا می‌کنند.

کودکان کارگر پناهنده افغانی در معرض آسیب‌های ناشی از محیط کارند. علاوه بر کارهای سخت و زیانبار چون کار در کوره‌های آجرپزی، شیشه‌سازی، دباغی، و کارگاه‌های خانگی، سن کم و ساعات طولانی کار از جمله عواملی است که آسیب‌پذیری‌های ناشی از کار کودکان پناهنده افغانی را تشدید می‌کند.

کودک پناهنده افغانی با پرش از دوران کودکی یادگیری، شکرانای خلاقیت و آموزش محبت بدون چشمداشت، صفا و سادگی است دوران نوجوانی و جوانی را که دوران نه گفتن، نافرمانی و ابراز وجود قدرت و گذرگاه ورود به دنیای تعادل شخصیت است را با ترس و هراس بیشتر طی می‌کند. حال کنونی خانواده آینه تمام‌نمای آینده نامعلوم اوست. در زندگی او انتخاب و اختیار هرگز واقعیت نمی‌یابد. گویی او با «سختی زندگی»، «بدرنقاری»، «اجبار» و «عادت» عین شده است و روشن است که تسلیم و اطاعت در اجبار همراه با تحمل حقارت از او چگونگی موجودی خواهد ساخت. موجودی سراپا عقده و آماده سرآستفاده، بزه‌کاری‌های متفاوت، حوادث ناگوار در محیط‌های کار در برخی موارد ریشه در چنین روندی دارد. محیط کار کودکان پناهنده، عموماً بسیار غیر بهداشتی است پارهای از آسیب‌پذیری‌های جسمی - روانی کودکان پناهنده را می‌توان به‌گونه زیر پرشرد.

- ۱- استثمار کودکان و بکارگماردن آن‌ها در کارهای سخت؛
- ۲- فقدان امکانات ایمنی و تجهیزات حفاظتی (ماسک، لباس، دستکش و...)
- ۳- عدم رعایت استانداردهای بهداشتی در محیط کار و کار با ماشین‌های سنگین و قدیمی و نداشتن مهارت؛
- ۴- خطرات ناشی از گرد و غبار و خرده‌شیشه‌ها هنگام تولید محصول؛
- ۵- استنشاق گازهای سمی و خطرناک؛

حدود ۸٪ جمعیت بالای ۱۵ سال ایران افسرده‌اند

۶ - سر و کار داشتن با مواد شیمیایی و رنگی حساسیت‌زا و ابتلا به بیماری‌های تنفسی، پوستی؛

۷ - کار طولانی بدون استراحت، امراض چشمی و عضلانی (پاردهای مزمن)؛

۸ - کنارگرفتن در کوره‌های ذوب سا خطر سوخته‌شدن صورت؛

۹ - آلودگی صوتی بالا و ابتلا به ناراحتی‌های عصبی.

تعداد زیادی از کودکان کارگر در کارگاه‌های خانگی، خیاطی و نیز تالی در محیط‌های بسیار کوچک که گاهی کمتر از ۱۲ متر مربع است، بدون روشنایی و آبگرمی همراه با حدود ۱۲ نفر دیگر مشغول به کار هستند. زیر چشمان مضطرب و خسته‌شان کودکی ناشی از فشار کار به چشم می‌خورد. کودکان پناهنده‌ای که در کارگاه‌های تولید شیشه‌های عطر کار می‌کنند در معرض دودهای ناشی از سوخت با درجه پائین هستند. از سوی دیگر، بسیاری از کودکان پناهنده که بخشی از آنان بدون خانواده و تنها به ایران مهاجرت کرده‌اند در کارگاه‌های خیاطی که توسط خود مهاجرین افغانی و عموماً در زیرزمین‌ها دایر شده است، مشغول به کارند. اگر بچه‌های باشد از داخل با روزنامه یا پارچه پوشیده شده است این بخش از کودکان تنها در همان محل کار زندگی می‌کنند که اکثراً غیر بهداشتی است و بنا به گفته خردشان شب‌ها تا صبح در جدال با پشه، ساس و کک هستند. همه آنچه که گفته شد وقتی به دختران پناهنده افغانی می‌رسیم به فاجعه‌ای تبدیل می‌شود. کودکان دختر پناهنده علاوه بر استثمار و بهره‌کشی ناشی از کار، بار سنگین وظایف خانه را نیز به دوش می‌کشند. تعصبات قومی، فرهنگی مهاجران افغانی بریزه پشورن‌ها مانع حضور دختران در محیط کار بیرون از خانه است. به همین دلیل اکثر کودکان دختر در همان خانه مشغول به کار می‌شوند. برای دختران ساعات کار معنایی ندارد. از پام تا شام و اوقات فراغت و تفریح حک شده بر پیشانی‌های جنس مرنوت در انتظارشان است. رفت و روب، شستشو، نظافت و... استثمار مضاعف به گونه‌ای مطلق در بیخونه‌هایی به نام خانه جسم و روان دختران آوارگی، دختران کار و رنج و حقارت را تپا می‌کند. کودک دختر کارگر افغانی نماند عمیق استثمار عریانی، رنج و حقارت بی‌پناه‌ترین بخش جامعه است. واژه‌ها خود سخن می‌گویند. دختر کارگر پناهنده افغانی در کنار هم قرارگرفتن این واژه‌ها زندگی دردناک و تبعیض‌آلود دختر آوارگی افغانی را خود بخود ترسیم می‌کند. مثلث شرم تبعیض طبقاتی - جنسی - نژادی او را در بر گرفته و رقم از پیکر نحیفش می‌ریاید. نوع کار و پیامدهای ناشی از آن، چنان روند رشد کودکان پناهنده افغانی را مختل نموده که اکثر آنان کمتر از سن حقیقی به نظر می‌آیند و آنگاه که وارد دوره جوانی می‌شوند گویا در مرحله میانسالی به سر می‌برند. آری زندگی کودکان کارگر پناهنده افغانی کار

پژوهش انجام شده در دانشگاه علوم پزشکی مشهد در مورد افسردگی نشان می‌دهد در میان ۷/۷ درصد از جمعیت ۱۵ سال و بالاتر ایران این بیماری شایع است. بر اساس این پژوهش درمان سالانه یک فرد افسرده در ایران بطور متوسط ۶۰ هزار ریال هزینه در بر دارد و همین هزینه برای پنج میلیون بیمار افسرده ۳۰۰ میلیارد ریال در سال برآورده شده است. این در حالی است که بر اساس نتایج پژوهشی فقط نیمی از بیماران افسرده در ایران در جهت درمان مداوم به پزشک و مراکز درمانی مراجعه می‌کنند.

گذشته از هزینه‌های مستقیم ناشی از اختلالات افسردگی، این امر به شکل‌های مختلف باعث تحمیل هزینه‌های غیرمستقیم بر جامعه نیز می‌شود. پائین‌بودن بازده کاری شاغلین افسرده، غیبت از محل کار، افزایش تنش‌های بین فردی و خسارت‌های اجتماعی متعددی و نیز تحلیل روحیه و انرژی در افراد مراقب بیماران افسرده از جمله این پیامدها هستند.

بر اساس نتیجه‌گیری پژوهشی یک فرد افسرده به طور متوسط سالانه ۲۲ روز بیشتر از دیگران در محل کار و یا تحصیل خود غایب است. بدین ترتیب وجود پنج میلیون افسرده باعث هدررفتن ۱۱۵ میلیون روزکاری در ایران می‌شود.

طبق نتایج به دست آمده از پژوهش اسنادان و روانشناسان دانشگاه علوم پزشکی مشهد ۶۷ درصد افراد افسرده زن هستند و بطور کلی میانگین سن این نوع بیماران ۳۵ سال برآورده شده است. در این تحقیق وضعیت اشتغال افراد افسرده، به ترتیب فراوانی خانه‌دار، محصل، دانشجو، کارمند، شغل آزاد، بیکار و کارگر تشخیص داده شده است.

است و رنج است و حقارت. می‌توان بطور قاطع گفت معنویت کار کودکان اگر بخواهد به جای زیربشی شدن بطور واقعی عملی شود باید با دخالت تشکل‌های مستقل در حوزه کار همراه گردد از آنجا که معضل کار کودکان معضلی جهانی است باید همکاری سازمان‌های بین‌المللی همراه گردد. کار کودکان بدون در نظرگرفتن زمینه‌های مادی زندگی آنان و تغییر آن محور نخواهد شد.

اصلاح یا انقلاب: یک تردید ریشه‌دار

جهان ولیان‌پور

مقدمه

اصلاحات تغییر تدریجی، مدام و همراهِ صلح و آرامش نحوه اداره یک کشور در جوامع دارای دموکراسی است. وارد شدن فاکتورهای جدید در درون جامعه و مباحثه و برخورد اندیشه در باره آنها، تغییر فرضیه‌های سیاسی - اجتماعی را در پی دارد که دولت و مردم را ناگزیر از انتخاب‌های جدید می‌کند. بعنوان مثال فاکتورهای زیر از جمله مواردی است که امر اصلاحات را اجتناب‌ناپذیر می‌کند:

- پیشرفت تکنولوژی و محور تدریجی تفاوت میان کار پدی و فکری؛
- تغییر ترکیب سنی و فرهنگی جمعیت، مثلاً پیر یا جوان شدن جمعیت یا چندفرهنگی شدن آن در اثر از جمله ورود مهاجرین جدید؛
- پیدایش گروه‌های جدید جنسی، صنفی و فرهنگی که سعی در ایجاد تشکلهای خود را دارند.

در این سیستم‌ها مدیریت اصلاحات فقط جزو وظایف و اختیارات حکومت مرکزی و یا دولت‌های محلی (شهرداری‌ها) نیست، بلکه امری جمعی (انتگرال) بشمار می‌رود و تلاش می‌شود که مسئولیت‌های بیشتری به سطوح پایین‌تر جامعه انتقال یابد. تقریباً تمام نیروی کار جامعه حتی خانه‌دارها، سال‌خوردگان، جوانان که رسماً بیرون از سیستم اداری - تولیدی کشور هستند، امکان آن را می‌یابند که نظر خود را در باره قانون و سیستم مدیریت کشور آزادانه و بدون ترس از مجازات بیان کنند و خواسته‌های خود را از طریق تشکلهای مخصوص بخود مطالبه نمایند. بنابراین اصلاحات روندی عقلانی و برنامه‌ریزی شده است که تحت مدیریت سازمان‌های دولتی مردمی اعم از موافق و مخالف صورت می‌گیرد. انقلاب طوفانی ناگهانی است که به دنبال یک رشته تغییرات سیاسی و اجتماعی سرریز می‌گردد و هدف آن واژگونی نظم موجود و جایگزین کردن ناگهانی آن با یک نظم جدید است.

انقلاب ناشی از احساس خشم همگانی مردمی است که توسط حکومتشان نادیده انگاشته شده‌اند و حالا می‌خواهند به هر قیمتی که شده آن را از میان بردارند. آشننگی و رنجی که حصول این نتیجه برای جامعه به همراه خود می‌آورد، بهای پرهزشتی توسط مردم را سنگین تر می‌کند و معمولاً میوه‌ای هم که از آن بیار می‌شیند، ناچیزتر از آنی است که انتظار می‌رفت است.

موتور اصلی اصلاحات در دموکراسی فیدبک است. فیدبک واکنش (نظر) دیگری (مخالف) است بر روی اطلاعاتی که سیستم از خود به دست می‌دهد. در یک دموکراسی روند اطلاع‌رسانی شفاف و روشن است و توسط مطبوعات آزاد و منتقد، سندی‌کاهای مستقل، احزاب مخالف و افراد صاحب‌نظر بطور خودکار کنترل می‌شود. این نوع کنترل لحظاتی انفجاری و حساب‌نشده در درون سیستم را به حداقل می‌رساند.

در جوامع زیر سلطه حکومت‌های تمامیت‌خواه فشار از پائین پیش‌برنده اصلاحات است که اگر سازمان یافته نباشد، اثر مطمئنی برای کنترل آن وجود ندارد. کشاکش شدید سیاسی میان مردم خواهان اصلاحات و حکومت ضد اصلاحات بر سر کسب قدرت سیاسی می‌تواند سبب فرارویی جنبش اصلاحات به یک جنبش انقلابی و تغییر مبارزه مسالمت‌آمیز به مبارزه تقابلی‌گرا گردد. معمولاً در انتخاب اصلاحات به عنوان رادکل تغییرات در یک دموکراسی تردیدی وجود ندارد. دشواری زمانی رخ می‌دهد که تحت شرایط خاصی اصلاحات به عنوان شیوه تغییر یک حکومت تمامیت‌خواه انتخاب گردد. کشور ما در این دوره از حیات سیاسی خود با چنین دشواری روبرو است.

(۱)

واقعیت این است که مردم ایران از لحظه بدست آمدن در خرداد ۷۶ و در ادامه آن با شرکت در انتخابات مجلس ششم بهره بردند تا «خیلی روشن بگویند که نوع شیوه حکومتی بیست ساله اخیر را از آن خود نمی‌دانند. آن را دیگر بر نمی‌تابند و آشکار خواهند تحول ساختاری در حکومت هستند». تا بگویند که تحملشان از قانون‌شکنی افراطی و لجام گسیخته حکومت آمرانه مبتنی بر ولایت‌فقیه

دیگر سر آمده است و خودشان می‌خواهند تصمیم بگیرند که چه نوع حکومتی داشته باشند. آنان در طول همه این سال‌های سیاه پر از اندوه و تیاهی، پر از جنگ و ویرانی، پر از سکت، خودکشی، سرطان و بیماری‌های روانی که حکومت جمهوری اسلامی برای آنان به بار آورده است، همواره تاکید کرده‌اند که خواهان حق ابراز آزادانه اندیشه و وجدانیات، حق فعالیت آزاد سیاسی برای همگان، پایان دادن به غارتگری اقتصادی و برچیدن همه نهاد‌های غیرانتخابی هستند و در راه دستیابی به این اهداف بارها به صراحت گفته‌اند که نیاز به قیم و شیان ندارند و به همین دلیل به سیستم شیان - رنگی موجود «نه» می‌گویند.

جنبش اصلاح‌طلبی در شروع حرکت خود دست‌آورد هائی داشته است. «انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات شوراهای و مجلس ششم، بپیروی (نسبی) وضعیت حقوق بشر، تحمل مخالفین و مطبوعات آزاد»، از آن جمله‌اند. اما از این میزان ناچیز بدست آمده، آقای رئیس جمهوری در پایان دوره‌اش اعلام می‌کند که در اداره کشور قدرت و اختیار کافی در دست نداشته است، مهم‌ترین عضو شورای شهر تهران یعنی آقای عبدالله نوری در زندان است و تنها در سال گذشته قریب به ۳۰ روزنامه منتقد ظرف کمتر از یک هفته بطور فله‌ای بسته شدند و مدیران و نویسندگان آنها روانه زندان گشته‌اند، اکثر شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین مورد محاکمه قرار گرفته‌اند و تعدادی از آنها به حبس‌های طولانی مدت محکوم شده‌اند. از میان آنها آقای اکبر گنجی نه به جرم واهی که برای او تراشیده‌اند بلکه آنچنان که خود می‌گوید به جرم افشای مافیای قتل و غارت تاریک‌خانه اشالیح به مجازات سنگین ۱۰ سال زندان و ۵ سال تبعید محکوم گشته است.

حسین تاکنون انبوهی از نویسندگان و روشنفکران دگراندیش و فعالین سیاسی زنجیروار توسط حکومت پتزل رسیده‌اند و تمام کسانی که سخنی در اعتراض به این قتل‌ها گفته‌اند و یا کوششی در کشف حقیقت مربوط به آنها نموده‌اند، با ارکان‌های سرکوب جمهوری اسلامی و در راس آنها قوه قضائیه روبرو شده‌اند. سرانجام هم رژیم پس از دستکاری آشکار در پرونده‌ها، دستگیری وکلای شایگان خصوصی، با برپائی دادگاهی سیاسی و با صدور احکامی که از پیش به قاضی دادگاه دیکته شده بود، همچون کبک سر خود را زیر برف کرد تا این حقیقت را که رد آمرین و عاملین اصلی این جنایات تا بالاترین مقامات ادامه دارد، انکار کند. حقیقت تلخ کنونی جامعه ما که روزانه بر زبان مردم ایران جاریست حاکی از آن است که ما مجرای افشای مشهور «قلعه حیوانات» اثر جرج ارول، بار دیگر شاهد مثال خود را در کشور ما یافته‌است. جنبش اصلاح‌طلبی با تردیدها و سازشکاری‌های اصلاح‌طلبان حکومتی تنوریزه شده در استراتژی «فعالیت خاموش» و تعرض خشن و بی‌سابقه جناح راست مخالف با آزادی شهروندان بشدت سرکوب و به عقب رانده شده است. اکنون کل «جنبش اصلاح‌طلبی از طرف نیروهای ارتجاعی و واپس‌گرا تهدید می‌شود.

و چنانچه مشکلات درون این جنبش رادکلی نیابند که با قه و قزاقه آن بخواند، دوباره یا به استبداد برخوایم گشت و یا جامعه از هم خواهد گسیخت، یعنی چرخه تاریخی یا استبداد یا انقلاب» تکرار خواهد شد.

(۲)

واقعیت این است که انتخاب آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهور فقط محصول «نه» گفتن مردم به تمامیت‌خواهان نبود، بلکه برنامه‌های او که در مجموع بنظر نمی‌رسید راه‌گیزی برای رهایی از چنگال مافیای قتل و غارت می‌باشد، نظر میلیونی مردم ایران را بخود جلب کرد. بنابراین مردم ایران نه فقط به یک لیخند که پس از بیست سال بر لبان یک دولت‌مندی جمهوری اسلامی می‌دیدند، بلکه به یک سری وعده‌ها و برنامه‌های مشخص او رای دادند (گرچه بی‌لیخند هم جلب این همه آرام‌مکن نبود).

اساس این برنامه‌ها عبارت بود از توسعه سیاسی با هدف ایجاد یک جامعه مدنی، جامعه‌ای که در آن قانون متکی بر رضایت مردم حاکم باشد. «جامعه همزیستی مسالمت‌آمیز و متدنه، ایران برای همه ایرانیان و حل مسائل

از طریق عقلانیت و گفتگو بجای خشونت». اصلاح‌طلبان حکومتی از چهار سال پیش این فرصت را داشته‌اند که به این برنامه‌های خود جامه عمل بپوشانند. آنها در این راه از حمایت مردم ایران نیز برخوردار بودند. اما پس از چهار سال انتظار بی‌برنامگی، ناروشنی در اهداف، عدم تحرک سیاسی و در بعضی مقاطع جانب‌داری دولت و مجلس اصلاح‌طلب از جناح تمامیت‌خواه بجای تکیه بر نیروی مردم، تردید ما را به صداقت آنها در اجرای برنامه‌هایشان برانگیخته است. این تردید با دعوت رئیس جمهور از دانشجویان به پیروی از سیاست آرامش فعال و ماج و بوسه یا رهبر شروع شد، با سکوت ایشان در مقابل دستگیری دانشجویان، روزنامه‌نگاران و روشنفکران اصلاح‌طلب و بخصوص شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین حدت گرفت و با خان‌خواندن خواستاران تغییر قانون اساسی، یعنی بیست میلیون رای‌دهنده، به نقطه اوج خود رسید.

این مسامحت‌ها باعث شد که تمامیت‌خواهان و اقتدارگرایان گرد آمده در دستگاه رهبری، شورای نگهبان، شورای مصلحت، قوه قضائیه و دهها ارگان غیرانتخابی دیگر که آرزوی خود را در برپائی دستگاه خلافت در کشور ما با سد محکم مبارزات مردم و روشنفکران آزادی‌خواه روبرو می‌بینند، بار دیگر ترکتازی خود را از سر گیرند و با خشونت تمام به نابودکردن همه دستاوردهای جنبش مشغول گردند.

در پناه این سیاست اصلاح‌طلبان حکومتی است که نیروهای محافظه‌کار باورشان شده است که می‌توانند بار دیگر به شیوه قدیم، یعنی با بی‌قانونی مطلق حکومت کنند و در پناه این باور است که آقای خامنه‌ای رهبر با صدور فتوا به مخالفت با خواسته‌های مردم برمی‌خیزد.

(۳)

مرکز ثقل واقعی قدرت سیاسی در کشور ما در دست کسانی است که بی‌اعتنا به رای و تمایل عمومی مردم تصمیمات اصلی و مهم مملکتی را اتخاذ می‌نمایند و تا آنجا هم که ضرورت است برسد، فرمان تنبیه مخالفین این تصمیمات را صادر می‌کنند. این کسان حول بارگاه ولایت‌فقیه متمرکز شده‌اند و با در دست داشتن نظام کامل مجازات‌ها حتی خودی‌هایی که دیگر اقتدار آنان را بر نمی‌تابند، ترور فیزیکی و شخصیتی می‌کنند.

دستگاه ولایت‌فقیه که بجز بخش‌های ارتجاعی قانون اساسی، هیچ نوع فعالیت اندیشگی نداشته است، مبارزه سیاسی و برخورد اندیشه در کشور ما را تا حد رابطه میان تنبیه (قتل، زندان و شلاق) و بدن (قربانیان) تنزل داده است.

اصلاح‌طلبان که حضورشان در حکومت از مشروعیت قانونی برخوردار است و قدرت سیاسی‌شان از رای مردم سرچشمه می‌گیرد، نه تنها از ظرفیت‌ها و اختیارات قانونی خود به‌شائبه یکی از مهم‌ترین نیروهای پیشرفت اصلاحات استفاده کامل نکرده‌اند بلکه در مقاطعی سده راه حرکت‌های فراقانونی مردم برای عبور از لولوی ولایت نیز شده‌اند. بر پایه این ارزیابی است که اعتقاد دارم: اصلاح‌طلبان حکومتی با ترکیب و سیاست فعلی‌شان کارا کتر لازم جهت رهبری جنبش را ندارند. آنها انتظارات مردم از این جنبش «بسیار فراتر از خواسته‌های اصلاح‌طلبان حکومتی است» و «ظرفیت‌های چهره‌های شاخص رسمی و نیمه‌رسمی این جنبش» قادر به تامین این مطالبات نیستند.

انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰ بدون شک از اهمیت خاصی در روند اصلاحات برخوردار است. ملاک شرکت ما در این انتخابات و یا پشتیبانی از یک کاندیدای دیگر، بایستی برنامه باشد و نه فرد. برنامه‌ای روشن که قادر باشد ایران را به سطح یک جامعه مدنی برساند تا تاریخی‌ترین معضل کشور ما یعنی شکاف میان سنت و تجدید را پر نماید. این برنامه بایستی دربرگیرنده حداقل خواست مردم در لحظه کنونی جنبش باشد و این خواست حداقل در حال حاضر متوجه تغییر در ساختار قدرت سیاسی و برچیدن نهادهای غیرانتخابی است. فقط در این صورت است که میتوان انتخابات را به فراندنی ملی به منظور دفاع از اصلاحات و پیشرفت آن مبدل نمود. □

انتخابات اصلی و اعلام‌نگشته هنوز پیش روست

سعید معمارحسینی

دومین عرصه و مجموعه و در جلب همه آرای خانه خویش نتوانست موفق بیرون آید. الان تمامی اعضای خانواده دوم‌خردادی‌ها، هرچند در انتخابات به وی رای هم دادند، ولی در تعلق خاتمی به خانه خویش هم‌رای نیستند. سکوت مطلق وی بی‌دلیل نبوده است.

خاتمی توانست این بار به اتفاق آرا از سوی مردم و نظام انتخاب شود. وی انتخاب هم مطلوب و هم ممکن تمامیت‌خواهان و انتخاب فقط ممکن اصلاح‌طلبان بود. شکاف‌ها به همین دلیل در جبهه دوم خرداد وجود آمد و ادامه این روند امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. این شکاف‌ها با سرعت بیشتری ادامه خواهد یافت. این جنبش منتظر چرخش دوباره خاتمی به طرف خانواده قدیمی‌اش یا منتظر برآمد کس یا جریانی خواهد ماند که بخواند با بیان واقعیت موجود و اعلام برنامه‌های منطبق با دشواری‌های به وجود آمده، آن را از درجا زدن و راکد ماندن و فرسودن نجات دهد. تجربه نه چندان دور آینده، مردم را متوجه خواهد ساخت که درد جنبش چیست و تا آن موقع اگر خاتمی یا پیش‌نگذار دیگر برای مردم خاتمی نخواهد بود. آن موقع باید به مردم بگویم که ما می‌دانستیم و خودمان نگفتیم که میباید بدانیم از ما از زده شود. اگر رفقای ما فکر می‌کردند که ممکن بود مردم به خاتمی رای ندهند و مثلاً توکل‌ها و فلاحیان‌ها انتخاب شوند و مصر بودند که به مردم بفهمانند که باید به وی رای داد و اگر به آگاهی سیاسی مردم بی‌اعتقاد بودند، آن وقت باید در آن نقطه‌ای فکری در قبال جنبش موجود تجدیدنظرهای جدی به عمل می‌آوردند. از طرف دیگر اگر معتقدند که انتخاب مردم درست است و درک اوضاع موجود را آنها بهتر از ماها می‌فهمند و به همین دلیل باید با مردم هم‌رای بود، استوقع باید روی اساس و ضرورت وجودی سازمان خویش و سایر نیروهای اپوزیسیون دمکرات و آزادیخواه نیز کمی فکر کرد. تاکتیک درست و لازم و ضرور و اعلام حمایت و همگامی ما با جنبش جاری و مهم‌تر، جنبش فراوی اصلاحات، با جنبش گذاشتن مصر بودن به آن نقطه‌ای میسر بود که به کبریت به آن اشاره شد است: تغییر قانون اساسی، ساختار سیاسی و به عقب نشاندن ولایت فقیه. خاتمی فعلاً حتی از تکرار شعارها و وعده‌های چهار سال پیش‌اش وحشت دارد. انتخاب خاتمی آن نقطه بود.

خاتمی آن نقطه سیاسی چه واقع‌بین نه دنباله‌روی مردم است و نه قدرت در بالا را تکیه‌گاه خویش قرار می‌دهد. رای ما در نتیجه انتخابات تأثیر جدی نمی‌توانست داشته باشد و انتخاب خاتمی مسلم و مسجل بود. رسالت ما نه تأمین رضایت خیاط بخشی از حکومتیان و حتی مردم که واداشتن آنها به اتخاذ تدابیر لازم است. در جهت آن چیزی که به نفع مردم و جنبش و هشیاری بخشیدن به آن، تفکیک نیروهای موجود و کمک در انتخاب آن مسیر و آن نیرو و تفکری است که آنها می‌شود در جهت اعتدالی مردم‌سالاری است که خاتمی تکیه کرد.

یک سازمان چه اپوزیسیون راه را صرفاً به خاطر آسانی‌اش بر نمی‌گزیند، چه خستگی‌ناپذیری است و صبور و متین. رای نه ما و بخش‌هایی از خانواده عظیم دوخردادی‌ها و همه مدافعین پیگیر و صادق اصلاحات، شاید موقتاً دل دشمنان اصلاحات را خنک می‌کرد، ولی زمان نه چندان دوری نشان خواهد داد که شاهرگ چنین جنبشی در کشورمان به انتقادات، بحث‌ها و مبارزات ایدئولوژیک و دیدگاهی درون کل جنبش بسته است. حیات، تداوم، تکامل و ثبات این جنبش بدون این مبارزه بی‌رحمانه، میسر نخواهد گشت. مبارزه درونی این جنبش، آن را رقیق‌تر، سیال‌تر و پیشروتر خواهد ساخت و نیروهای خسته و بریده را کنار خواهد زد. جنبش واقعاً موجود و مردم‌محور سازمان انتخاباتی بزرگ و سرنوشته‌ساز و اعلام‌نگشته را هنوز پیش رو دارند. همه و خود خاتمی نیز این فرصت را خواهند داشت و تصمیم خواهند گرفت که این بار نامزد این انتخابات هم باشند یا نه؟ کاری که بسیاری از نیروهای اجتماعی و روشنفکر درون کشور بی‌مبایه‌انگ‌ها و برچسب‌ها، آن را آغاز نمودند و ادامه خواهند داد. هرچند نظام حتی خاتمی نخواهد سد راهش شود و حتی اگر ما نیز به آنها پشت کنیم، آنها یک نیروی بسیار عظیم اجتماعی را تکیه‌گاه خود خواهند داشت. و این روند اجتناب‌ناپذیر است. □

هم آن بخش اکثریت شورای مرکزی سازمان که رای به قطعنامه مصوب در رابطه با انتخابات داده و رای به خاتمی را برگزیدند و هم آن بخش از اعضای شورا که منتسب‌کنندگان بیانیه با امضای بخشی از اعضای هیئت سیاسی-اجرایی و... بودند، هر دو در آن لحظه به یک امر مهم واقف بودند. این امر مهم این بود که خاتمی - حتی احتمالاً با آرای زیادی - برای ریاست جمهوری برگزیده خواهد شد.

لازم به تذکر است که نگهداشتن بحث روی شخص خاتمی برای رسیدن به موضوعی که امروزه موضوع سرنوشته‌ساز جنبش عملاً موجود در کشورمان است، راهگشاست. خاتمی و بخش متعلق به وی، می‌توانست در دو عرصه و مجموعه جهت‌کامندپداتوری، از سوی جناح‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی چه درون و چه بیرون حکومت، برگزیده و انتخاب شود:

۱- مدافعین نظام و ولایت فقیه اگر هسان با مدافعین قطعنامه صادره از خویشیانه‌ترین زاویه به قضیه نگاه کنیم، جناح انحصارطلب از وارد شدن به کارزار انتخاباتی با نمایندگان دوم‌خردادی‌ها، خاصه خاتمی ایبا داشته و دست به عقب‌نشینی تاکتیکی زده است. اینکه جناح نامبرده حتی فکر این را کرده باشد که احیائاً می‌شود صلاحیت وی را رد کرد نمی‌تواند رویایی بیش باشد. برعکس، اگر خاتمی از کاندیدا شدن سر باز می‌زد، بیش از آنکه به جنبش اصلاح‌طلبی لطمه‌ای وارد کند، موجودیت نظام را با بحرانی کمرشکن مواجه می‌ساخت. بخشی از تعلل وی در اعلام نامزدی خویش، از آنجایی که به این موضوع وقوف کامل داشته است، صرف استفاده از این حربه جهت چانه‌زنی در بالا به نفع خویش بوده است. اگر خاتمی را هنوز اصلاح‌طلب به حساب آوریم (که قطعنامه به آن تاکید جدی دارد)، انتخاب وی از سوی تمامیت‌خواهان، به عنوان اصلح‌ترین اصلاح‌طلب موجود، برای خروج و گذر از بحران فعلی‌شان انجام یافته است. وی به عنوان سکونی که پس از عقب‌نشینی می‌توانستند بر رویش فرودی آرام و بی‌خطر انجام دهند، برگزیده شده بود. وی اگر هنوز اصلاح‌طلب است و به قول قطعنامه «می‌تواند و باید تداوم بخش، سکو و منبع اعمال اراده اکثریت مردم...» است، از سویی دیگر سکویی و منبئی است جدی برای حفظ موجودیت نظام از برپاشن حالتی فعلی.

وی تنها جزیره نجات نظام و تنها انتخاب هم مطلوب و هم ممکن این بخش از حکومتگران است. آنها با انتخاب وی حمایت بخش بزرگی از نیروهای اجتماعی خویش و مردم را به دست آوردند. این سناریو با گذاشتن نام افرادی همچون فلاحیان‌ها و شمشخانی‌ها و... در لیست کاندیدها و سخنان افرادی چون محسن رضایی و... کامل و عملی می‌گشت.

۲- خانواده دوم خردادی‌ها

دومین عرصه و مجموعه‌ای که باید خاتمی را انتخاب می‌کرد، همانند چهار سال پیش یک‌رای و یک‌نظر نبودند. وی از اینکه صلاحیتش را در خود و یا اینکه جناح راست حکومت رقیبی پیش‌پا پیش بگذارد که انتخابش را با مشکل مواجه سازد نگرانی نداشت. بخش بزرگی از نگرانی ایشان و تعلل در اعلام نامزدی، نه از درگیری‌شان با تمامیت‌خواهان، بلکه در جهت قدیمی‌شان بوده است. آنها باید نه روی برنامه‌های جدید، بلکه نحوه اجرای برنامه ارائه شده در چهار سال قبل به توافق می‌رسیدند.

وی اکنون بیش از هر ایرانی‌ای به این امر واقف است که ارائه هر برنامه و گزینش هر متشی که بخواند ترمزدستی بازدارنده تداوم جنبش (ولایت‌فقیه) را بخواباند، اسکلت وجودی نظام و ساختار سیاسی موجود را با خطری جدی مواجه خواهد ساخت.

اگر شعارها و وعده‌های داده شده در این چهار سال جامه عمل نپوشیدند، ولی جنبش از جنبه نظری فراتر از آن فکری رفت که می‌شد پیش‌بینی‌اش کرد: با ولایت فقیه و ساختار سیاسی این نظام، پیشبرد شعارها و وعده‌های داده‌شده در چهار سال گذشته، ناممکن است. به همین دلیل حتی در این دوره از تکرار آنها نیز باید خودداری کرد. یقیناً برای خاتمی بحث‌ها و درگیری‌های قبل از انتخابات در برابر جناح انحصارطلب حکومت بسیار راحت‌تر و سهل‌تر از آن در برابر دوم خردادی‌ها بوده است. وی در جلب آرای

سه گرایش پس از شکست

حشمت رئیسی

منافع عموم بشری را پیش برد و در این رابطه بلندگوهای امریالیستی نیز با شدت تمام به این توهم دامن می‌زدند، در حل ابتدائی‌ترین مسائل جامعه شوروی بی‌عمل و سترون ماند. در طول سال‌های پروستریکا مردم شوروی آقدر دروغ شنیدند و آقدر به آنان وعده‌های سر خرمن دادند که دیدن این شوالیه‌های پروستریکا و گلاسنوود بر صحنه تلویزیون تنها موجب تشدید بحران بی‌اعتمادی و تهوع آنان می‌گردید.

بخشی از کمونیست‌های اتحاد شوروی در اوت ۱۹۹۱ در یک اقدام شتابزده، برای نجات آنچه که نجات یافتنی بود و در دفاع از قانون اساسی اتحاد شوروی، وارد عمل شدند و زمانی که اقدام آنها شکست خورد، مردی دیگر از تبار گورباچف و البته با صفات منفی مضاعف قدرت را بدست گرفت و نقطه پایانی بر بزرگترین حادثه قرن یعنی فروپاشی سیستم جهانی سوسیالیسم و انهدام شوروی نهاد. وقتی که یلسین این قهرمان معتاد محافل مالی بین‌المللی پیروز شد و گورباچف صحنه را ترک کرد کسی برای او تاسف نخورد، چرا که در ذهن مردم یاد او با همه شکست‌ها و ناکامی‌ها، شعله‌ور شدن جنگ‌های قومی - نژادی و پایمال شدن غرور ملی مرتبط می‌شد. این نظر در میان مردم شوروی همه گیر شد که استالین با کمترین امکانات و در محاصره دول امریالیستی و بغرنج‌ترین بحران‌های بین‌المللی و با وجود سیاستمداران برجسته‌ای نظیر چرچیل و روزولت، شوروی را به یک ابرقدرت جهانی تبدیل کرد و سیستم جهانی سوسیالیستی را بنیاد نهاد. اما گورباچف سیستم جهانی سوسیالیستی و اتحاد شوروی را که تا آن زمان - هیچ مسئله‌ای در جهان بدون توافق با او حل نمی‌شد - در معادلات بین‌المللی تا سطح یک کشور درجه سه تنزل داد. داوری در مورد گورباچف بسیار متفاوت است. برخی فروپاشی سوسیالیسم و انهدام اتحاد شوروی را به خیانت او نسبت می‌دهند و برخی دیگر او را تنها یک عوامفریب و سیاستمداری جنجالی، اما درجه دوم می‌دانند که در بازی قمار بین‌المللی قدرت، از یک هنرپیشه درجه دوم هالیوود و یک ملکه زیبایی سابق با تنکه آهنگین فریب خورد و همه دستاوردهای عظیم بشریت مرفی را که طی ۷۰ سال بدست آمده بود در پیش پای خوکان سرمایه مالی قربانی کرد. اما کسانی هم وجود دارند که در حسن نیت و صداقت او تردید ندارند و معتقدند که آنچه اتفاق افتاد، اجتناب‌ناپذیر بود و سرنوشت مستحکم «امپراطوری سرخ» جز این نمی‌توانست باشد و همانگونه که امپراطوری عظیم روم و تمدن بزرگ آن به دست قبایل بربر و نیمه وحشی منهدم شد، این امپراطوری نیز سرنوشتی جز نابودی به دست بربرهای سرمایه‌دار و خواداران داخلی آنها در پیش نداشت.

حتی اگر به حسن نیت گورباچف در برخورد با منافع عموم بشری و سوسیالیسم انسانی مطرح شده از جانب او برخوردی تائیدآمیز داشته باشیم، جز این نمی‌توان گفت که او با حسن نیت تمام راه جهنم را برای مردم شوروی و بشریت تریخوادموار نمود. فروپاشی سوسیالیسم پایان کار نبود. دولت یلسین که در نقش عروسک خیمه‌شب بازی محافل مالی غرب و صندوق بین‌المللی پول بر سر کار آمد و با خیره‌سری تمام به اقداماتی دست زد و سیاست‌هایی را در پیش گرفت که باعث سقوط هراس‌انگیز سطح زندگی مردم، افزایش افسارگسیخته قیمت‌ها، نابودی ارزش پول ملی، انهدام تولید در همه رشته‌ها و خروج صدها میلیارد دلار از کشور شد همچنان که با این وجود کماکان وعده داده و می‌دهد که به زودی به «شاهراه تمدن جهانی» و «منزل‌گاه مشترک اروپائی» خواهیم رسید.

به دشواری می‌شد پذیرفت که افرادی نظیر گورباچف و یلسین به این مزخرفات خود باور داشته باشند. ولی اگر براساس اعمالشان داوری کنیم، روشن می‌شود که این جماعت حریصانف بسی بهتر از آنکه بتوانند به چشم مردم خاک پیاشتند تا آنان واقیعات دردناک را نبینند، آموخته‌اند که با خودفریبی به هر قیمت، حتی تاراج منابع مادی و معنوی اتحاد

بدون تسردید، انقلاب اکتبر یکی از بزرگترین رویدادهای جهان در سال‌های آغازین قرن بیستم می‌باشد. با پیدایش و تحکیم اتحاد شوروی در میان طوفان حوادث و فتنه‌های بسی سابقه دول تجاوزگر امپریالیستی چهره جهان به کلی دگرگون شد. از بدو انقلاب اکتبر تا آغاز فروپاشی سیستم جهانی سوسیالیستی، سوسیالیسم با سرعت ۲۲ کیلومتر مربع در ساعت رشد کرد و به یک نظام جهان‌گیر و جهاندار تبدیل و با قدرت و قاطعیت در مقابل گرایشات مطلق‌گرایانه سرمایه‌داری جهانی مقاومت می‌کرد. این نقطه انکاء مطمئن و قدرتمند، فضای بین‌المللی را مساعد نمود تا خلق‌های در بند جهان سوم و کارگران و زحمتکشان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری با اعتماد بنفش بیشتر در جهت احقاق حقوق از دست‌رفته خود مبارزه کنند و پیروزی‌های بزرگی نیز بدست آورند.

گسترش سریع و بسی سابقه سوسیالیسم و جنبش‌های رهایی‌بخش در سطح قاره‌های جهان و عدم تعیین و تحکیم سوسیالیسم در ابعاد اقتصادی - اجتماعی، فنی و فرهنگی در بین کشورهای سوسیالیستی بویژه اتحاد شوروی (متناسب با این گسترش در سطح شکاف مابین توانائی و مسئولیت‌پذیری جهانی اردوگاه سوسیالیسم را بوجود آورد. سابقه تسلیحاتی در ابعاد نجومی و خرابکاری‌های مداوم و پیوسته سرمایه‌داری جهانی، مشکلات بوجود آمده را تشدید می‌کرد. در این جا لازم به یادآوری است که نظام سرمایه‌داری در طول مدتی قریب به ۴۰۰ سال از فزاین و تفسیح‌ها و حتی پس‌رفت‌های فراوان گذشت تا به یک نظام اقتصادی - سیاسی و فرهنگی مسلط در سطح جهان تبدیل شود.

اما رشد کمی و بسی سابقه سوسیالیسم در مقیاس جهانی با توانائی و ظرفیت‌های بالفعل اتحاد شوروی به مثابه پایگاه و دژ اصلی اردوگاه سوسیالیسم منمخواری نداشت و نمی‌توانست با بحران‌ها و شکست‌ها و پیامدهای شدید، همراه نباشد.

علامت بحران، علیرغم گذشت و فداکاری مردم شوروی در اوایل دهه هفتاد با کاهش رشد اقتصادی، افزایش شکاف تکنولوژیک و سطح زندگی با غرب و نشانه‌هایی از اضحلال اجتماعی، نظیر فساد، بزهکاری و الکلیسم نمایان گردید. تسلط یافتن مشغله‌های استراتژیک، برای حفظ و حراست حکومت‌های سوسیالیستی و ملی و گسترش مبارزه خلق‌ها در سراسر جهان، بویژه در آسیای جنوب شرقی در دهه هفتاد و کم‌ک‌های عظیم بلاعوض به این دولت‌ها و جنبش‌ها، توانائی اقتصادی جامعه شوروی را برای مقابله با بحران، تقلیل داد.

در مرکز نقل بحران، نظام بوروکراتیک، غیرقابل انعطاف و فوق متمرکز برنامهریزی اقتصادی قرار داشت که راه حلی مطمئن و درازمدت برای جلوگیری از تلف کردن هراس‌انگیز منابع طبیعی، تولیدی و انسانی جستجو و ارائه نمی‌کرد.

پس از مرگ برژنف، بحران اقتصادی، سبب‌ساز یک بحران سیاسی در دستگاه رهبری اتحاد شوروی گردید که در جناح‌بندی‌های آشکار و تغییرات پیاپی تلور یافت. پس از کشمکش‌های فراوان گورباچف در سال ۱۹۸۵ از طرف جناح «اصلاح‌طلب» به رهبری برگزیده شد. علت اصلی پیروزی گورباچف، موفقیت‌های نسبی او در کنترل بحران و رشد اقتصادی مطلوب در ایالت تحت مسئولیت قبلی‌اش بود. نباید نادیده گرفت که این موفقیت‌ها در سایه ثبات بین‌المللی و امنیت داخلی اتحاد شوروی حاصل شده بود. اشتباه مرگبار حزب در عدم تشخیص این نکته بود که یک رهبر منتقله‌ای خوب الزاما به معنی رهبر در مقیاس ملی و بین‌المللی نخواهد بود. حزب نتوانست درک کند که گورباچف مرد صحنه مبارزه در شرایط بحرانی نیست و برنامه و سیاست‌های او نه در جهت کنترل و حل بحران، که در جهت تشدید آن تاحد فروپاشی نظام سیر خواهد کرد.

پس از مدت کوتاهی معلوم شد که در پشاد پروستریکا و گلاسنوود، تنها دلان بازار، مسافای جهانی، انتقام‌جویان داخلی و بین‌المللی و دشمنان آشتی‌ناپذیر سوسیالیسم رشد کرده و میدان‌دار صحنه شده‌اند. بزودی مردم زحمتکش شوروی با گزندترین نیش‌ها و برنده‌ترین زخم‌زبان‌ها با این کارشناس رسمی مسائل «عموم بشری» برخورد کردند. گورباچف که زمانی مدعی بود با اندیشه و تئوری‌های خود، می‌تواند در میان کثرت بی‌حساب علت و معلول‌های جهان، تضادها و مبارزات طبقاتی ملی و بین‌المللی را کاهش

شوروی سابق بر سریر قدرت باقی بمانند. امروز نیز دولت یلسین که ناقد استقلال رای است، با بی‌ثباتی در مسیری خطرناک حرکت می‌کند و با تصمیمات گیج‌سرنانه و ناهمگون خود روسیه را در کام بحرانی عمیق غرق و با فرامین خود تمام قوانین موجود و ضوابط بین‌المللی را نقض نموده است. این همکار محترم محافل مالی غرب در پشت عبارت همان پروستریکای کهنه، می‌کوشد تمام روسیه را در مدت «پانصد روز» و از طریق شوک درمانی و خزعلاتی مشابه آن، در یک حراج کاملا استثنائی به محافل مالی غرب بفروشد. سوسیالیسم در جنگ سرد که مخارج نجومی آن از تمام جنگ‌های جهان بیشتر بود، شکست خورد. اما پنهانی ناشی از شکست و فروپاشی سیستم جهانی سوسیالیستی، برای تمامی مردم جهان بسیار سنگین بود. برخلاف وعده‌های داده شده از سوی محافل امریالیستی، «نظم نوین جهانی»، صلح، امنیت، آزادی و رفاه اجتماعی برای مردم جهان به همراه نیامورد. آتش جنگ‌های منطقه‌ای، قومی، نژادی و مذهبی، برای تقسیم مجدد جهان و تامین منطلق نفوذ قدرت‌های بزرگ در ابعادی گسترده و بی‌سابقه شعله‌ور گردید. سطح زندگی در کشورهای سوسیالیستی، بویژه اتحاد شوروی تا مرزی هراس‌انگیز سقوط کرد، همچنین شکاف بین شمال و جنوب عمیق‌تر و تعرض بی‌سابقه به دستاوردهای کارگران و زحمتکشان در کشورهای صنعتی، در شرایط بهم خوردن تناسب قوا به نفع الگارش مالی دامنه گسترده‌ای یافت.

حقیقت آن است که فروپاشی سوسیالیسم پیامدهای مخربی در زمینه انجام، استحکام و پیشرفت احزاب کمونیست و کارگری نیز برجای گذاشت. بحران ایدئولوژی، سیاسی - سازمانی و روانی اخلاقی‌ای که به دنبال این شکست بزرگ بوجود آمد، گردان‌های پیشاهنگ طبقه کارگر را به درجات مختلف، دچار سردرگمی، آشوب فکری و حتی مبتلا به یاس و ناامیدی ساخت. بخش قابل توجهی از نیروهای جنبش کمونیستی، گرفتار انفعالی مزمن و خیط‌ناک شدند و پارزادی از آنان هم‌زبان یا بلندگوهای امریالیستی از «پایان تاریخ» و «پایان عصر ایدئولوژی‌ها» سخن به میان آوردند و چنین القاء کردند که یکی از توانمندترین نیروهای محرکه قوه مخیله سیاسی یعنی ایدئولوژی به بن‌بست رسیده است. به دنبال این تصورات شعله‌های آتش «ایدئولوژی زدائی» از هر گوشه احزاب کمونیست زبانه کشید. در هر کوی و برزن اندیشه‌های سترگ و دوران‌ساز مارکس را که بیش از صد سال بر اندیشه و وجدان بشریت اثر مثبت گذارده بود، بدون تعق در آن و با مستندترین دلایل و عوامفریبانه‌ترین استدلال‌ها به سرخه گرفته و باطل خواندند.

رديه نویسی بر آثار مارکس، با تازیل ترین قلم‌ها و اندیشه‌ها در بازار بورس سیاست به سکه رایج تبدیل شد و هرچه بر تعداد این نوشتجات افزوده و مبارزه طبقاتی نفی می‌گردید، سهام بورس در لندن و نیویورک سیر صعودی طی می‌کرد. کسانی که تا دیروز با غرور و سرفرازی نظم سرمایه‌داری را به لحاظ سرشت استثمارگراییانه و ضدانسانی آن مورد انتقاد قرار داده و نفی می‌کردند، به مدافعان پرشور لیبرالیسم نو، نظم نوین جهانی و حق مداخله نواستعمارگرانه با پنهان‌های بشردوستانه مبدل گشتند. برخی دیگر از نیروهای چپ که از چپه مبارزه فرودستان فاصله و در سنگر کارشناس سالاری جای گرفتند، کوشیدند با آتش توپخانه خود این باور را القاء بنمایند که گزینش‌های سیاسی متفاوت و متضاد که ناشی از پایگاه و جایگاه اجتماعی نیروهاست، غلط و نادرست بوده و تنها گزینشی که در چارچوب کاردانی فنی انجام گیرد معتبر و قابل اتکاست و بنابراین برای مسائل و معضلات اقتصادی، اجتماعی و... تنها یک راه حل عقلانی می‌توان یافت، که آنهم توسط کارشناس بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ارائه می‌شود.

این نیروها دانسته یا نادانسته مروج نوعی از اندیشه سیاسی شدند که در جوهر و ماهیت خود به نفی مطلق تنوع اندیشه سیاسی و به ایسان‌گرایان که نسبت به ایدئولوژی

طریق اولی به پایمال شدن دمکراسی می‌انجامد. این افراد که هر نوع کشمکش سیاسی، تضاد طبقاتی و تنوع و رنگارنگی در سرشت اجتماع را نفی کرده و یا آن را امری بدیهی، طبیعی و ابدی تلقی می‌کنند و مفهوم برابری و عدالت اجتماعی را مفاهیم کهنه می‌خوانند و با گذشته مبارزاتی خود نیز با لکت زبانه و شرم و ندامت برخورد می‌کنند و امروز خود را طرفدار سینه چاک آزادی و دمکراسی می‌خوانند، نمی‌توانند درک نمایند که دمکراسی در یک جامعه طبقاتی نه به معنای نابودی و یا نادیده گرفتن کشمکش‌ها و تضادها، که به معنای کنترل عقلانی و هدایت خردمندانه و حل این تضادها و درگیری‌ها به سود محروم‌ترین انسان‌های جامعه می‌باشد. این دسته از مارکسیست‌های سابق که اندیشه را تنها در هیئت فیزیکی آن باور داشته و چون مردمان عامی معجزه را تنها در عصای موسی می‌دیدند، با فروپاشی «سوسیالیسم واقعی» ساده‌اندیشانه مرگ مارکسیسم را ایشارت دادند و با عجله توپخانه‌هایی نوشتند، تا ثابت کنند که هیچگاه مارکسیست نبود و حضور آنان در احزاب کمونیست ناشی از یک سوءتفاهم ناخوشایند و یا حوادث غیرمنتظره بوده است. اما با این توپخانه‌ها صدها میلیون انسان گرسنه سیر شدند و میلیون‌ها کودک از مرگ نجات نیافتند. سیال شدن این دسته از مارکسیست‌های سابق به سمت نیروهای اجتماعی سوداگر که با برافراشتن پرچم نسبیت‌گرایی جانبدار و شعار «حقیقت از آن همگان است و همگان هنوز زاینده نشده‌اند» نه تنها خاک بر چشم حقایق مشخص امروزین پاشیدند و مرزهای معین و تاریخی، هویت اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک را مخدوش کردند، بلکه با هر نوع بازآفرینی اندیشه مبارزه طبقاتی و تجدید سازماندهی جنبش مردم محروم براساس نقد دیالکتیکی تجربه شکست «سوسیالیسم واقعی» به مخالفت برخاستند. این لاداریون و پیروان مذهب شک تنها با اندیشه‌های علمی مارکس به مخالفت برخاستند، بلکه با هر نوع اندیشه و نظریه مبارزاتی که در جهت تغییر بنیادین نظم سرمایه‌داری، چه از طریق انقلاب اجتماعی و چه از طریق رفرم‌های رادیکال سیر کنند، به مخالفت برخاستند.

اینان تنها پاسخی که برای حل عقلانی مسئله اساسی فلسفه یعنی از خودبیگانگی انسان ارائه داده‌اند، همانا پیوستن به خدا از طریق عبادت و ریاضت و عشق مذهبی به انسان مجرد و انتزاعی است.

مارکسیستی بیگانه‌اند و آن را تا سطح فرمول‌های خشک و آئین‌نامه‌های بسی محتوا تنزل داده‌اند، نه تنها خود پاسخی برای این رویداد عظیم قرن بیستم ارائه نمی‌دهند، بلکه هر نوع پرسش، کنجکاوی، تحقیق و تلاش برای بررسی و تجزیه و تحلیل حوادث معاصر و پیامدهای بحران‌زای آن را ناپاوری، ناستواری و بی‌ایمانی به مارکسیسم و طبقه کارگر تلقی کرده و با چساق تشدید، اتهام و اخراج کوشیده‌اند «شفافیت» مارکسیسم را حفظ و صفوف حزب را «پاکیزه» نگهدارند. پیداست که «ایمان» بدون علم و در تقابل با واقیعات، بسه تعصب و خشک‌اندیشی می‌انجامد که با ذات و جوهر فعال و پوینده ماتریالیسم دیالکتیک در تضاد می‌باشد. قطعاً معنی شک منطقی در فلسفه مارکسیسم، نشانه ناپایداری، تردید، بی‌تصمیمی و انفعال نیست و ایمان به آزادی، عدالت و انسانیت و سوسیالیسم به مثابه آلترناتیو سرمایه‌داری نشانه ایمان‌گرایی خشک مغزانه نمی‌باشد.

از این نظر ما بر آنیم که بسیاری لاداریگری و نفی‌گرایی از یک طرف و ایمان‌گرایی و دگماتیسم از طرف دیگر، خدمتی به دمکراسی و سوسیالیسم نکرده و نخواهد کرد و هر دو به مثابه دو روی یک سکه، همچون گذشته در خدمت طبقه سوداگر قرار خواهند گرفت.

بزرگترین درسی که می‌توان از فروپاشی «سوسیالیسم واقعی» آموخت، بررسی عمیق این دو گزینش خطرناک در جنبش کارگری و کمونیستی است که مارکسیسم خلاق - پوینده و پژوهشگر را به مشت فرمول خشک مبدل و آن را از محتوا تهی ساختند و امروز هم خدمتی به تجدید حیات آن نخواهند کرد و تنها می‌توانند به انفعال تشویک، ادامه بحران، تشدد فکری و پراکندگی در صفوف جنبش کمونیستی و کارگری دامن زده و پراپیک را تا سطح فریب‌کردن و افسوس خوردن‌های دانشی برای آنچه که پیش آمده است، خرد کنند.

تجربه نشان داده است که ایمان‌گرایی حزب مارکسیستی را به انزوای کامل کشانده و هر نوع پیوند ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی او را با طبقه کارگر و سایر نیروهای خلقی از هم گسیخته است. نتیجه طبیعی این انزوای نوعی زندگی گیاهی است که خلایقیت و بالندگی در آن راه ندارد. البته نفی‌گرایان و لاداریون نیز خدمتی به مارکسیسم، طبقه کارگر، دمکراسی و عدالت اجتماعی نکرده‌اند، بلکه بخشی از نیروهای چپ را به انفعال کشانده و یا به زانده سرمایه‌داری سوداگر تبدیل کرده‌اند.

مارکسیست‌های خردگرا از میان خاکستر شکست در جهت تحقق کرامت انسانی راه نونی را آغاز کرده‌اند. این نیرو پس از فروکش گرد و خاک مسموم‌کننده ناشی از شکست سفر دیالکتیکی خود را در قلمرو خرد برای تشخیص علل بنیادین شکست آغاز، آن را مساحی و جای ویژه هر علت و پیامدهای آن را حادی که در توانائی دانش امروزینشان می‌باشد، معین کرده‌اند. آنان در پهنه نظام سرمایه‌داری، که توده‌های سده و تخته‌های پیخ و اجساد گرسنگان و ستیزهای بسی پایان آن را به سرزمین اشباح و عجایب و آرزوهای بر باد رفته تبدیل کرده‌اند، متوقف نشده‌اند. آنان با ایقان علمی، شهادت اخلاقی و با اتکاء به دیالکتیک فرارونده، که برای هر مشروطی، شرطی و برای هر علتی، معلولی و برای هر حرکتی، غایتی می‌جوید، به سوی تکامل جامعه، تعالی انسان و فرمانروایی خرد در حرکتند. سوسیالیست‌های خردگرا، در این راه ندای وجدان انسانی، روح والای اخلاقی و آرمان‌های شریف بشری را به خدمت گرفته‌اند. اما در این چارچوب متوقف نشده‌اند، بلکه عقلانیت و تجربه‌اندوزی از شکست‌ها و ناکامی‌ها و شجاعت نظری را که بازسازی و بازآموزی و نوآوری را که تضمین‌کننده درستی و علمیت هدف، انسانی بودن آرمان آنان است، بکار بسته‌اند و از زیر آوارهای شکست، کمر راست و با سرسختی در اصول، انعطاف‌پذیری در سیاست، نوسازی تشکیلات را آغاز کرده‌اند. دستاوردهای آنان در زمانی کوتاه، چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی، نشانه‌های امیدواری و ماندگاری، اندیشه‌های دوران مارکسیسم می‌باشد. تردیدی وجود ندارد که مکث و سکوت کوتاه مدتی که بین حرکت گذشته و آغاز توانمند سفونی سوسیالیسم در آینده، نشانه پایان تاریخ و ماندگاری ابدی نظام استثمار و ستیزه‌جوی سرمایه‌داری نیست. در آغاز هزاره سوم، بشریت تریخوادم عزمی را سخ و توانمندتر از گذشته، سرود هیبتگی جهانی انسان‌ها را در مقیاس بشری س خواهد داد تا فرمانروائی خرد تامین و کرامت انسان معیار داوری باشد.

شرح حکومت ارتجاعی، نقد عملکرد بخشی از اپوزیسیون

علی اکبر مهرباد

دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی بیش از ۲۲ سال است که بر ایران حکمرانی می‌کند. مردم ایران از تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بیش از دو دهه از بدست‌گرفتن حاکمیت خود به عقب افتاده‌اند. شعار مردم ایران استقلال، آزادی، عدالت بود. رژیم تالیات‌تور و تک‌صدایی اسلامی نتوانسته است که به تمامی به اهداف خود یعنی حکومت کامل اسلامی برسد. نتوانست جامعه ایران را اسلامی یک دست کند. نتوانست ایران را خودکفا کند. آزادی و عدالت با سیما و زرفای این دستگاه حکومتی بیگانه بود و فقط در حد شعار باقی ماند. نسل حکومتیان پیر شد و جوانان هم علاقه‌ای به آموزش‌های آنها نشان ندادند. این یکی از شکست‌های اساسی این رژیم است. جوانانی که به طرق مختلف دنیای انسانی تری را استشمام کرده و می‌کنند، این دستگاه را به ریشخند گرفتند. رژیم و عوامل آن از این ناکامیها کاملاً سرخورده شده و در میانشان انشاق‌هایی مختلفی ایجاد گشته است. در زمان شکست و ضعف پدیدها اجتماعی به راه‌های مختلفی انشعاب پیدا می‌کنند، بخصوص در مسائل ظریف سیاسی این یک امر طبیعی می‌باشد. بعنوان مثال در مسائل اجتماعی بیشترین آمار جدایی خانواده‌ها در زمان بیکاری و عدم موفقیت و ضعف خانواده به وقوع می‌پیوندد. رژیم جمهوری اسلامی نه تنها نتوانست به اهداف خود کاملاً دست یابد، بلکه در میان مردم ذره ذره محبوبیتش را از دست داد. این شکست و ناکامی به بارگاه و ارگانهای حکومتی ریشه دوانیده است. آنها دیگر خود هم می‌دانند که نه مردم به آنها اعتنایی دارند و نه خود استعداد برآورد آرزوهای ابتدایی مردم را دارند. سرخوردگی از مردم و لعن و نفرین دردآلود مردم قویتر از هر وسیله‌ای توانست در صفوف حکومتیان اختلاف ایجاد کند. هیچ ضربه‌ای کاریتر از بار خفت بی میلی و یا نفرت مردم برای یک حکومت که ادعای پشتیبانی میلیونی مردم را داشته، دردآورتر و شکننده‌تر نیست. اگر زمانی حکومت بر انقلابی بودنش فخر می‌فروخت و متاعش را به مردم ارزانی می‌داشت. بعد از دو دهه این کالا دیگر ارزشش را از دست داده است و مفرغ سیاهی است که باید به انبار سپرده شود.

عمری است که حکومت دوران نولکش را از سر گذرانده و دیگر لب و لوله‌اش آویزان شده و خریداری ندارد. دیگر بزرگ‌کردن هم به یاری این عجزه نمی‌رسد تا دوباره بخت دیگری را آزمایش کند. مردم در واقعیتها و با محرومیت‌های خود، چهره واقعی این عمامه‌سرها و بی‌عمامه‌های یک‌وجوب ریش را دیده و با خون و پوست خود لمس کرده‌اند. کمتر کسی پیدا می‌شود که نفهمد اینها تمام زورشان را زده‌اند و هیچ کاری به جز عقب‌بردن یک کشور و اقتصادی بیمار و ناکارآمد و یک شیوه حکومت فریبنده و زورمدارانه، هیچ چیزی را ساخته و پرداخته نکرده‌اند. مردم برآستی از آخوندها که عمری در حوزه‌ها درس به احساس درآوردن مردم را برای گریه و زاری آموخته بودند، نه تنها بدین بلکه متفکر شده‌اند. مردم می‌دانند که اینها هیچ هنری بغیر از برپا کردن مراسم‌ها و نمایشات فاجعه‌بار به قیمت جان انسانها و حرمان و محرومیت میلیونها انسان ندارند. مردمی که هنوز عرق یک انقلاب بزرگ ولی ناکام که بساط یکی از مقتدرترین حکومت‌های جهان سومی را بزرگ کشید، بر پیشانی‌شان دارند و بجای شعارهای مستهجن، شیوه حکومتداری عادلانه و برآورد آرزوهایشان را می‌خواستند و می‌خواهند. حکومت با خواسته‌های مردم از همان اوان هم بیگانه بود.

تاریخ جستجو کرد. با نگاهی به حتی قانون اساسی متضاد با قانون بشری جمهوری اسلامی می‌توان به جوهره کهنه‌پرستانه این حاکمان پی برد. در سطر سطر این قوانین پای منافع اسلام و شرع به میان کشیده شده است. آزادی امری است واجب ولی زمانی که مغل قوانین شرعی نباشد. پس بر این اساس استبداد واجب است اگر به شرع کمک و مساعدت برساند. هر چیز خوب است زمانی که مساعی اسلام باشد. همه چیز بد است زمانی که مغل و منافی شرع و اسلام و حکومت علمای اسلامی باشد. این است جوهره و ذات تئوری جمهوری اسلامی در قرن بیست و یکم. زن را مجبور کردن به داشتن علم و کنترل حجاب اسلامی آیا محبوبیتی برای این منادیان اشرف مخلوقات باقی می‌گذارد؟ باید کسانی که تا دیروز برای اهدای اسلام و امام و روحانیت در حکومت شیعه تلاش می‌کردند، اینک به نقادان حکومتی تبدیل شده و در جهت بازگردان آب رفته به جوی تلاش بی‌ثمر برای کسب اعتبار بکوشند. چون این حکومتشان چیزی به جز رنگ سیاه و اشک و خون برای مردم باقی نگذاشته است. همه هستی‌شان را در قفسار ساخته‌اند. منتقدان درون و در کنار حکومتی قدر می‌خواهند از آرم‌هایشان و خواستگارشان دور شوند. اگر زیاد دور بروند که دیگر باید به صفوف مخالفان بپیوندند که این از محاللات است. پس در نهایت به همین ایرادگرفتنتها و کوشش درآمیختن دینشان با دمکراسی که معلوم نیست چه ترکیبی از آن در بیاید، بسنده خواهند کرد. اینها نمی‌توانند با همین عنوان اپوزیسیون خود شوند.

بخش روشنفکری آن را می‌خواهند، بر این اساس است که تلاش در راه عدالت را فرتوت دانسته و هر روز از ملات آن می‌کاهند. و تنها به خواست آزادی سخن بسنده می‌کنند. آنها در مقابل کسانی که عدالت و آزادی را باهم می‌خواهند، قرار گرفته و روتوش می‌کنند. برای اینها دیگر عدالت‌خواهی بوی کهنگی می‌دهد. آزادی به تنهایی معطر است و ستودنی. ولی برآستی کدام آزادی؟ آزادی واقعی یا آزادی در قید و بند جمهوری اسلامی؟

جمهوری اسلامی آزادی دارد ولی با قید و شرط. باید با شرع و اسلام خود را هماهنگ کرد و اینک دعای دارند اینکار را تمرین می‌کنند. در ایران طیف وسیعی سالهای سال است که این نوع آزادی را پذیرفته و با آن زندگی می‌کنند. اما یکشان در گرو دوشان است و به نوائی نرسیده‌اند.

بخشی از نیروهای سیاسی و بخشی از اعضای سازمانها و احزاب از این طرق توهمات بزرگی را ایجاد کرده‌اند که حرف درست را فقط اینها می‌زنند و بس و دیگران نمی‌دانند که اوضاع در چه حال است. این یک واقعیت انکارناپذیر است که بخشی از نیروهایی که به جنبش عدالت‌خواهانه پیوستند برایشان رمانتیک و مدیون این جنبش مطرح بود نه ساختار واقعی این پدیده اجتماعی. اکثر روشنفکران و رهبران نیروهای سیاسی ایران حداقل از طیف طبقات میانه و مرفه هستند. این یک امر طبیعی است، چون زحمتکش‌ها توان مقابله با اینها را در بدست‌گرفتن رهبری خود بدلیل خودویژه نداشتند و ندارند. جنبش عدالت‌خواهی طیفی را در دامن خود پرورده که نمی‌توانند از منافع خود تا به آخر بگذرند. بیشتر اینها دانشجویان یا قشر فرهنگی قلیل و دهه ۶۰ میلادی هستند که رمانتیک و مدیسم مبارزه زحمتکش‌ها آنها را به این راه کشاند تا احتیاج به نان و کار و رفاه. باز هم مردمی که سالهای سال عمر را در رنج گذرانده بودند، به دیده احترام به این جدافتادگان از ریشه خود نمی‌نگریستند. برای مردمی که با فقر دست و پنجه نرم می‌کردند، فقر سرود و رمانتیک و مد نبود بلکه درد بود و رنجی فرساینده که می‌خواستند از آن خلاصی یابند. توان و پیگیری این طیف در برابر گستردگی و عظمت تاریخ کوتاه‌مدت بوده و بعد از مدتها که با تمام توان خواستند رهبری زحمتکش‌ها را در دست بگیرند یاد دیار کرده و سلاسه سلاسه به پایگاههای اجتماعی خود بازگشته و مدام می‌گردند. توهم آنها این بود که درد و رنج سالهای طولانی رنج‌دیدگان را با قهرمانی به پایان می‌رسانند و قهرمان‌وار سوار بر دوش زحمتکش‌ها به دستگام‌های حکومت می‌رسند. اینک که این مبارزه دشوار موفقیتی حاصل نکرد، و آن شیوه مبارزه از مد افتاده می‌خواهند آتش بر هر چه مبارزه عدالت‌خواهانه بسزند می‌دانند که اگر به آزادیهای سیاسی بپردازند به نوائی رهبر بودن خواهند رسید.

امروز مد، مددمکراسی خواهی و تلاش برای آزادیهای سیاسی است به بلندکردن دست

پسینه‌بسته زحمتکش‌ها و رفتن به میان حلی آبادها و نواختن سرود «از جا برکنیم کاخ ظلم را». در این میان متأسفانه طیفی از فرزندان رنج‌دیده که زمانی به اینها پیوسته بودند، ندانسته و بر اساس اعتمادی که در گذشته به اینها داشته‌اند و این اعتماد را بدی می‌دانند، در این راه که هیچ حاصلی برای ستمکش‌ها و فرزندان آنها ندارد، همراهی می‌کنند. طیف طبقه میانه و بعضاً فرزندان سرمایه که به دفاع از زحمتکش‌ها برخاسته بودند، اینک در حال عقبرگرد هستند. آنها این را کاملاً پذیرفته‌اند که سخن آخر تاریخ سرمایه‌داری است و نه چیز دیگر. باید به جامعه یک رفاه نسبی و د و جلو اعتراض و قیامها را سد کرد. عدالت از نظر اینها تنها خیال و اتویاست. آنها امروز تنها آزادیهای سیاسی را می‌خواهند و نه چیز دیگری. اگر دیروز حرف از برابری کامل بین کار و سرمایه بود، امروز آزادی سخن‌گفتن مطرح است و آن هم معلوم چه کسانی سخنگو خواهند بود. آیا مردمی که از فشار فقر و کمبود خم شده است می‌توانند فرزندانانشان را به کلاسهای آموزش بفرستند تا سخنگو بشوند؟ می‌توانند در مقابل اقتدار مرفه که از هر امکالی برخوردار بوده‌اند و برآستی می‌توانند بر سوچها سوار شوند، در سخوری عرض اندام کنند؟ تضاد در این است که برای یک زحمتکش مبارزه یک امریست ضروری و برای یک روشنفکر از طیف میانه یک امریست تفضنی. برای زحمتکش‌ها و رنجبران راه مبارزه طولانی و پر است از شکست و حرمان و خون‌دل‌خوردن و ساییدشدن، برای طیف روشنفکر میانه یک زمانی است گذرا. این راه سالهای طولانی است که ادامه دارد. فرق کل بین نواختن و تفضنی هیجانی و پر از ماجرا.

آنها تا زمانی که از زیر بار ستم خلاص نشوند به این مبارزه ادامه خواهند داد. این یک امر طبیعی است که هر بار کسانی که مبارزه خواهند پیوست یا بهتر گفته باشیم به این راه کشیده شده و دیر یا زود این راه را ترک خواهند گفت و یا مسیر را در جهت خواسته‌های خود تغییر خواهند داد. در آخر باید این جمع‌بست را کرد که جمهوری اسلامی یک حکومت ارتجاعی تمام‌عیار است و ربطی به پیشرفت و عدالت آزادی ندارد. کندن بخشی از بدنه آن یک امر طبیعی است، زیرا رژیم در ذات خود بحران‌زاست و هیچ وقت یک‌دست نبوده و نخواهد بود. زمانی می‌توان به این مستقدان درون و پیرامون حکومت توجه داشت که کاملاً از حکومت منشعب شوند و در تضاد کامل با حکومت قرار گیرند. آن بخش از اپوزیسیون که سیر نزدیکی به حکومت را در پیش گرفته‌اند به گذشته و ریشه خود بازگشته و این توهم را در ذهنها ایجاد کرده‌اند که می‌شود با حکومت سر و سری داشت و به آزادی رسید. اینها راهی را می‌روند که بارها امتحان شده ولی نتیجه‌ای نداشته است، اما باز به سخنی اینها راه دیگری را نمی‌توانند، ببینند... شاید که باز بسینیم دیدار آشنا را.

«... و باز هم: نه!!»

فرهاد عرفانی

مسیر حرکت جنبش را به سمت منافع خوش جهت دهد. بر این اساس در گام اول، با علم به این که حذف خاتمی از صحنه انتخابات به معنی عدم شرکت توده‌هاست، او را به بازی گرفته و بر خواست خود مبنی بر شرکت او پای فشرده. این موضوع را خود خاتمی در پیش از انتخابات و حتی در هنگام کاندیدشدن، به صورت سربسته مطرح کرد. از مواضع افرادی، همچون کروی نیز می‌توان به خوبی این نظر را استنباط کرد. در گام دوم، ارتجاع تلاش کرد تا با قراردادن تعدادی از افراد جناح‌های مختلف، آرای وی را تقسیم کرده و از اتفاقی نظیر دوم خرداد، یعنی یک‌کس‌شدن آرا جلوگیری نماید. گام سوم، این بود که مبنای تبلیغات، نه بر موضع‌گیری به نفع یک فرد بخصوص، بلکه مبتنی بر استفاده از میزان مشارکت مردم در مشروعیت‌بخشیدن به کل نظام باشد. بر همین اساس، تمامی توپخانه تبلیغاتی خود را به کار گرفت تا این چنین وانمود کند که، آنان که در انتخابات شرکت می‌کنند، در واقع به جمهوری اسلامی و کل نظام آری گفته و به آن مشروعیت می‌بخشند.

... و مردم، پس از چهار سال مقاومت ارتجاع در برابر خواست مشروع ایشان، مبنی بر تغییر در سیستم حکومتی، بار دیگر بر این خواست خود پای فشرده.

انتخابات در شرایطی کاملاً غیردمکراتیک برگزار شد و خاتمی بار دیگر با اکثریتی قاطع به ریاست جمهوری برگزیده شد. میزان آرا ریخته‌شده «به نفع خاتمی» در صندوق‌ها، دقیقاً انعکاس میزان نفرت عمومی از حاکمیت اسلام و بازار، و تأییدی دوباره بر نامشروع بودن این حاکمیت بود.

خواست محافظه کاران

همان گونه که در پیش از انتخابات، در نوشته «چه باید کرد؟» به تحلیل شرایط پرداخته بودم، ارتجاع به خوبی می‌دانست که پیام دوم خرداد چه بوده است و اکنون به لحاظ میزان مقبولیت و مشروعیت در چه وضعیتی است، بنابراین با به کارگیری همه توان فکری و اجرایی خویش در این جهت گام برداشت تا در درجه اول، به جای فرار از خطر، به استقبال آن رفته، در ثانی با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب،

اخبار انتخابات

وقتی صندوق‌های اخذ رای را به منزل آیت‌الله منتظری در قم بردند وی تنها اجازه داد که صندوق رای انتخابات ریاست جمهوری را به داخل منزلش ببرند و در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس شرکت نکرد. مردم مناطقی که کاندیدای اصلاح طلب در آن مناطق رد صلاحیت شدند در اعتراض به شورای نگهبان از دادن رای در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس امتناع کردند. این امر در شهر قم مشهود بود.

در مسجدائینی انصار حزب‌الله مانع از شمارش آرا شدند و ایجاد ناامنی کردند. هم‌چنین ناظر شورای نگهبان در مسجد امام صادق از فرط عصبانیت از رای زیاد مردم به خاتمی صندوق‌ها را پاره کرده و رای‌ها را به زمین ریخت.

وقتی محمدرضا خاتمی در ستاد انتخابات مشارکت حضور یافت با سئوالات و خواسته‌های بسیاری از طرف دانشجویان مواجه شد که بعضی از

۱- خواستار طرح لایحه جدید از طرف مجلس و دولت در جهت مطالبات مردم شدند که خاتمی در جواب گفت شورای نگهبان همه لایحه‌ها را رد خواهد کرد و از این راه نمی‌توان چندان کاری کرد. اما ما به دنبال ایجاد تشکلهای و نهادهای مدنی هستیم تا اگر زمانی ما از حکومت هم بیرون بیاییم پایگاه اجتماعی داشته باشیم.

۲- چرا خاتمی از طرفی می‌گوید که رئیس‌جمهور اختیارات لازم را ندارد و از طرف دیگر می‌گوید که هر کس خواستار تغییر قانون اساسی باشد خان است؟

۳- چرا فراندوم از طرف شما طرح نشد؟

۴- سوال دیگر هم راجع به زندانیان ملی - مذهبی شد که او در پاسخ گفت نباید انتظار داشته باشید که خاتمی بتواند بعد از انتخابات دستور دهد که این افراد آزاد شوند چون کسانی که اینها را بازداشت کردند حتی از رئیس قوه قضائیه هم حرف شنوایی نداشتند ما تنها کاری که می‌توانیم بکنیم همین پیگیری حقوقی و ... و همین نامه‌نویسی و اعلامیه اعتراضی است که باعث شده هم‌اینک اینها با تعارضات جدی در قوه قضائیه مواجه شوند.

۵- سوال دیگر هم در مورد چگونگی دخالت نهادی مثل حفاظت سپاه در امور جاری کشور شد.

بعدی، تغییر قانون اساسی، جنبش هجده خرداد، بساید تبدیل به جنبش خواست برگزاری همه‌پرسی تبدیل شود. تنها در این صورت است که از ابتلا به سرنوشته جنبش دوم خرداد و اسداسد سیاسی حفظ خواهد شد. با همه توان خود در این جهت بکوشیم!

اینک چه باید کرد؟

با توج به پیروزی قاطع مردم، تبلیغ و ترویج تنها یک خواست، قادر است جامعه را از ابتلا به شرایط چهار سال گذشته حفظ کند. این خواست چسبزی نیست جز خواست به همه‌پرسی گذاشتن اصل ولایت فقیه و در گام

جهانی شدن

ادامه از صفحه ۱۲

حفظ پایداری منابع ملی بوده است. پس از آغاز این برنامه و شرکت عمده کشورهای در حال رشد، وام‌های کشورهای آمریکای لاتین، که دولت‌های آن منابع ملی برای فروش در اختیار داشتند سیر نزولی پیدا کرد. در حالی که در کشورهای آفریقایی که منابعی برای فروش نداشتند سطح و میزان وام‌های خارجی به شدت افزایش یافت. بطوری که مجموعه بدهی‌های خارجی این قاره از کل درآمد ناخالص ملی آفریقا بالاتر است. در بعضی از کشورها مثل موزامبیک میزان وام حتی چهار برابر درآمد ناخالص ملی کشور شد. کشورهایی مثل تانزانیا، سومالی، و زامبیا تا حد سه برابر درآمد ملی‌شان وام‌دار شدند (۹).

شیلی سیاست تعدیل ساختاری، نمونه‌ای از الگوی سوم

تحول اقتصادی در شیلی، الگوی تعدیل ساختاری اقتصاد برای جهان سوم شد. چراکه شیلی حدوداً سه سال قبل از آغاز برنامه تعدیل اقتصادی، یعنی در سال ۱۹۷۵، این برنامه را شروع کرده بود. پس از کودتای آگوستو پینوشه در سال ۱۹۷۳ علیه دولت ملی سالوادور آلنده، به دموکراسی، در دمکرات‌ترین جامعه آمریکای لاتین پایان داده شد. ختای نظامی حاکم که با دخالت مستقیم سازمان جاسوسی آمریکا، سیا (CIA) به قدرت رسیده بود با همکاری اقتصاددانانی که در دانشگاه شیکاگو آمریکا، یکی از مراکز اقتصاد نئوکلاسیک، تربیت شده بودند برنامه تعدیل ساختاری را آغاز کرد. ظرف دو دهه ۶۰۰ کمپانی به بخش خصوصی فروخته شد. سرمایه‌گذاری خارجی در بخش صنایع کلیدی مثل ذوب آهن، ارتباطات و هواپیمایی گسترش یافت، و محدودیت‌های تجاری حذف گردید (۱۰).

پس از این تغییرات، سهم درآمد ملی شیلی از تجارت از ۲۵٪ در سال ۱۹۷۰ به ۵۷٪ در سال ۱۹۹۰ افزایش یافت. ابتدا، بین سال‌های ۷۷ تا ۸۱ میلادی مزد واقعی حدود ۲۰٪ بالا رفت، و پیشرفت‌هایی در زمینه اجتماعی انجام گرفت. ولی به تدریج نرخ فقر حدود ۲۵٪ و بیکاری ۱۵٪ افزایش یافت. مختصر این که رشد اقتصادی، یعنی افزایش درآمد بخش ناشی از فروش بنگاه‌های دولتی به بخش خصوصی، عملاً وضعیت طبقات مرفه‌تر جامعه را بهتر و وضع طبقات فقیر را بدتر کرد. به طوری که سهم درآمد ۱۰٪ جمعیت مرفه جامعه از ۳۵٪ در سال ۱۹۷۵ به ۴۸٪ در سال ۱۹۸۰ افزایش یافت. در حالی که سهم درآمد ۵۰٪ جمعیت فقیر جامعه از ۳۰٪ به ۱۶٪ کاهش یافت. بیکاری به ۲۰٪ تا ۳۰٪ رسید و مزد واقعی ۲۰٪ کاهش نشان داد. وقتی که در پایان دهه هشتاد ژنرال پینوشه مجبور به کناره‌گیری از پست خود تعیین کرده ریاست جمهوری شد ۴۰٪ یا ۵/۲ میلیون از ۱۳ میلیون جمعیت شیلی رسماً در فقر زندگی می‌کردند (۱۱).

بنابراین رشد اقتصادی از طریق برنامه تعدیل ساختاری به قطبی شدن جامعه شیلی انجامید نه رفاه عمومی. این وضعیت در تمام کشورهایی که تعدیل اقتصادی را تجربه کردند، تکرار شد. اگر چه امار مطلق، نشانگر رشد و موفقیت شیلی بود. این وضع، یعنی قطبی شدن جامعه در مکزیک بارزتر بوده است. پایان‌گیری فروش بنگاه‌های دولتی، اقتصاد مکزیک را ناگهان دچار بحران شکننده‌ای کرد، بطوری که ارزش پول مکزیک (پزو) ظرف دو سال ۱۰٪ کاهش یافت، و اگر دولت‌های غرب بخصوص آمریکا میلیاردها دلار به مکزیک سرازیر نمی‌کردند، اقتصاد مکزیک به وضع ورشکسته‌ای رسیده بود. دولت مکزیک تقریباً دیگر ثروت عمده‌ای جز صنایع نفت در اختیار ندارد که به بازار عرضه کند. قصد فروش

صنایع نفت به بخش خصوصی با مخالفت شدید جامعه روبرو شد. اگر چه شیلی - یکی از نمونه‌های موفق رشد اقتصادی در جهان سوم - از طریق برنامه تعدیل ساختاری به رشد نسبی دست یافت و به صورت الگویی موفق به جهان سوم عرضه شد، ولی کشورهای تازه صنعتی شده جنوب آسیا مثل کره جنوبی، بی آن که وارد این پروژه شوند به رشد دست یافتند، و کشورهایی مثل ملازی، تایلند و اندونزی در همان منطقه در دوره دوم به سطحی از رشد رسیدند که در نوع خود تحولی محسوب می‌شود. این کشورها از سیاست درهای بسته، یا حمایت دولتی (Protectionism) در مقابل واردات آزاد - یکی از اصول تعدیل ساختاری - پیروی کردند. مدل رشد برای همه این کشورها ژاپن بوده است.

وقتی حدود هفتاد کشور جهان به پروژه تعدیل ساختاری پیوستند، نتیجه عملی آن شد که سیاست صادراتی اقتصاد این کشورها، نه باعث افزایش درآمد آنها، آن طوری که در طرح گفته می‌شد، بلکه به دنبال رقابت، موجب پایین آمدن قیمت کالاها، مشابه تولید شده توسط کشورهای جهان سوم در بازار بین‌المللی شد، به طوری که بعضی از قیمت‌ها به پایین‌ترین حد خود از دهه ۱۹۳۰ رسیدند.

برای مثال در غرب آفریقا بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۸۹ تولیدکنندگان کوکا با افزایش صدور کالا به میزان ۲۵٪، موجب کاهش ۳۳٪ قیمت این کالا در بازار جهانی شدند. موسسه غیردولتی و امدادگر اکسفام (Oxfam) این عارضه را سقوط منتج از صادرات (Export-Led Collapse) نامید (۱۲). با قیمت نفت را در بازار جهانی در نظر بگیرد که در اثر رقابت تولیدکنندگان و کنترل مدیریت جهانی بر آن طی دو دهه، بیشتر از صد درصد سقوط کرده است و امروز قیمت نفت از آب آشامیدنی بطری شده نیز ارزان‌تر است. طرح تعدیل ساختاری، آن طوری که مجله نیشن (Nation) چاپ آمریکا، ارزیابی کرده است، حداقل در کشورهای فقیر، شوریختی‌های بیشتری برای طبقات تحتانی به وجود آورده است (۱۳). کنفرانس دوم آشنایانگه، توسط سازمان ملل (United Nations Habitat) کسه در شهر استانبول در ۱۹۹۶ تشکیل شد نتیجه می‌گیرد که: «فشارهای تعدیل ساختاری اقتصاد منبع اصلی فقر فزاینده شهرها، بی‌خانمانی و بیکاری در بیشتر از پنجاه کشور بوده است» (۱۴). در واقع کشورهای بدهکار جهان سوم نه تنها نتوانستند بدهی‌های خود را کاهش دهند بلکه نسبت به سال ۱۹۸۲، ۶۱٪ به بدهی آنها افزوده شد (۱۵).

تعدیل اقتصادی و دموکراسی

آیا رابطه‌ای بین تعدیل ساختاری اقتصاد و دموکراسی وجود دارد؟ در اواسط دهه هفتاد میلادی نظریه اقتصادی پست کینزی (Post-Keynesian) یا رگ‌گانیسم (Reaganism) معروف به «اقتصاد سرریز» (Trickle-down econmy) از بحران و بن‌بست و شکست تئوری‌های توسعه جهان سوم، بخصوص نظریه‌های وابستگی و پساندهای آن بهره کامل گرفت و طرح نئولیبرالیسم را پیش کشید. بحران نفت در اوایل دهه هفتاد میلادی و اثرات آن در اقتصاد جهانی، به بازنگری نقش دولت‌ها انجامید. به یک معنا، این به پایان‌بخشیدن اقتصاد کینزی، یا دولت رفاه (Welfare State) کمک‌رسانی نمود.

ریگان، رئیس جمهور وقت آمریکا، پشتیبان اصلی این سیاست بود. بر این اساس مداخله دولت در اقتصاد، غیرسازنده ارزیابی شد. نظریه پردازان تئوری توسعه جهان سوم، معروف به تئوری وابستگی، واحد توسعه را دولت

می‌دانستند. نظریه نئولیبرالیسم، اقتصاد پس از کینزی، برعکس مداخله دولت را در اقتصاد غیرمفید و حتی مخرب ارزیابی می‌کرد. شیلی به عنوان یک نمونه ارائه شد. نفی مداخله دولت در

اقتصاد به معنای دمکرات کردن آن نبود. برعکس نمونه شیلی نشان داد که آزاد کردن بازار، قدرت دولتی را زیر رهبری ختای نظامی برد. بنابراین غرض از تز لیبرالیسم، نه بازسازی فضای سیاسی بلکه لیبرالیسم در اقتصاد بود. قبلاً گفته شد که حذف نقش اقتصادی دولت در شیلی به افزایش اعتراضات توده‌ای، کنترل سیاسی افزایش یافت. طرح سخت‌گیری (ریاضت) اقتصادی (Austerity Program) بخشی از این برنامه اقتصادی، عامل

شورش‌های توده‌ای در بسیاری از کشورهای جهان سوم شد. از نمونه‌های بارز آن شورش‌های توده‌ای و حتی کودتای نظامی ناموفق در ونزوئلا و هم‌چنین شورش بنیادگرایان اسلامی در الجزایر را می‌توان نام برد. اما این واکنش‌ها در همه جا یکسان نبود. توفیق نسبی حاصل از فروش منابع دولتی به بخش خصوصی، ادامه دیکتاتوری‌ها را غیرضروری کرد. امریالیسم به همراه «آزادسازی» بازار این جوامع، خود روی دیکتاتورهای دست‌نشانده خود فشار آورد که از قدرت کنار بروند و زمینه را برای حکومت متعادل‌تر فراهم کنند. ارزیابی امریالیسم این بود که در عصر جهان‌گیرگرایی، کنترل اقتصاد کشورهای در حال رشد از طریق مدیریت جهانی انجام می‌گیرد و نیازی به دیکتاتورهای محلی نیست. خصوصیت حکومت‌های جدید این بود که

اولاً غیرنظامی بودند ثانیاً از طریق انتخابات روی کار آمده بودند و ثالثاً نیروهای رادیکال را که در واکنش دیکتاتوری‌های خشن به وجود آمده بود خنثی می‌کردند. مثل حکومت فردیناند مارکوس در فیلیپین که سال‌ها با حمایت مستقیم دولت آمریکا به حکومت شبه‌نظامی خود ادامه داده بود، ولی به مجرد آن که این حمایت حساب شده از مارکوس قطع شد او دیگر دوام نیاورد. دیکتاتورهای نظامی در آمریکای لاتین نیز به همین سرنوشت دچار شدند. با ملایم شدن حکومت، سازمان‌های چپ نیز کم‌کم پشتوانه خود را از دست دادند و به شرکت در فرایند دموکراسی رو به رشد اشتیاق نشان دادند. این تغییر باعث جلب و حمایت طبقه متوسط جامعه از حکومت شد. بنابراین وقتی جامعه از نظر اقتصادی به دو

بخش فقیر و غنی تقسیم شد، طبقه متوسط نیز که شدیداً از اختناق سیاسی رنج می‌برد تا آنقدر اقتصادی، با گشایش فضای باز سیاسی و آزادی انتخابات پارلمانی به عرصه حمایت کشیده شد. آن‌چه تعدیل ساختاری تا کنون بوجود آورده است، شکاف بیشتر اقتصادی از یک طرف و حذف دیکتاتوری‌های خشن از طرف دیگر در بیشتر این کشورها، از جمله تمام کشورهای آمریکای لاتین است.

رشد اقتصادی در کشورهای تازه صنعتی شده آسیا، معروف به «چهار ببر»، طبقه متوسط جدیدی را گسترش داد که این بار، نه برنامه تعدیل ساختاری اقتصاد، بلکه رشد اقتصاد صنعتی متمرکز مسبب آن بود. این قشر بندی جدید موجب گسترش فشار توده‌ای وسیع با خواست‌های دمکراتیک روی حکومت‌های دیکتاتوری این کشورها شد. بنابراین، هر دو فرایند، یعنی تعدیل ساختاری اقتصاد، و رشد اقتصاد صنعتی با قدرت متمرکز دولتی باعث تعدیل سیاسی گردید. اگر چه هنوز به می‌توان از نوع دموکراسی‌های غربی در این جوامع سخن گفت و نه اطمینانی به پایداری آنها داشت، چرا که این دموکراسی‌ها هنوز نهادینه نشده‌اند. تنها رشد گسترده جامعه مدنی (سازمان‌های غیردولتی) می‌تواند این دموکراسی‌های نوپا را مستحکم کند. دسته سوم کشورهایی هستند که در تعدیل ساختاری اقتصاد به موفقیت بوده‌اند و نتوانسته‌اند حکومت‌های اختناق‌گر را از میان بردارند. در بعضی موارد، کشورهای غربی نیز اصرار چندانی برای گشایش فضای سیاسی این

جوامع نشان نمی‌دهند. در این‌گونه کشورها تعدیل هم‌زمان اقتصاد و سیاست لازم است. بیشتر کشورهای آفریقایی و خاورمیانه‌ای در این طیف قرار دارند. اما نکته پایانی و مهمی که باید به این محبت اضافه شود این است که پس از پیوستن کشورهای بلوک شرق به این پروژه، مشخص گردید که از طرف دیگر، صرف فضای باز سیاسی، رشد اقتصادی را به همراه نمی‌آورد. همان طوری که رشد صرف اقتصادی به توسعه سیاسی جامعه نمی‌انجامد. اگر بپذیریم که توسعه باید رفاه همگانی را تأمین کند و شامل مجوسدهای از خواست‌های اقتصادی، سیاسی و مدنی باشد؛ در بسیاری از جوامع، من جمله ایران، تعدیل باید در هر سه زمینه انجام بگیرد. در کشورهای بلوک شرق، با آغاز برنامه تعدیل ساختاری در اوضاع به هم ریخته جامعه، اگر چه فضای سیاسی نیز باز شد، قشر کوچکی از جامعه به قیمت فقر عمومی، با استفاده از هرج و مرج و زدوبندهای دولتی، به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافتند، و جامعه بحران‌زده را بحرانی‌تر کردند.

مشکل کنونی جهان را نمی‌توان با یک نظریه رشد حل نمود. تفاوت جوامع با یکدیگر از جنبه‌های اقتصادی، تاریخی، توانمندی فنی، صنعتی و علمی، پشتوانه منابع طبیعی، دسترسی به بازار جهانی و وضعیت ژئوپولیتیک و بالاخره ویژگی‌های فرهنگی آن باید به طور مستقل مورد مطالعه و ارزیابی قرار گیرد. جهان‌شمول بودن متاتئوری‌های (Metatheory) کلاسیک توسعه شدیداً مورد تردید است. باید تفاوت بین کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال رشد، و تفاوت بین خود کشورهای در حال رشد در به کارگیری نظریه‌ها رعایت گردد.

با توجه به تجارب کشورهای در حال رشد، و سیاست بکن نکن تعدیل اقتصادی در ایران، طی برنامه اول و دوم عمران و آبادانی، می‌توان نتیجه گرفت که سیاستی می‌تواند مشکل‌گشا باشد که به طور هم‌زمان تعدیل اقتصادی و سیاسی را در بر بگیرد و تشکیل جامعه مدنی را تضمین نماید. این سرآغاز رشد و پیدایش دموکراسی در ایران خواهد بود. ایران می‌تواند موتور توسعه منطقه باشد.

جهانی شدن پروژه‌ای است چند وجهی که به مدیریت سرمایه جهانی و با کارگزاری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای یکپارچه کردن جوامع مصرفی، تقسیم کار جهانی، کنترل محیط اقتصادی شکل گرفته است. جهان در حال توسعه توانسته است در مقابل این طرح مقاومت کند و نمی‌تواند بدون رعایت قواعد بازی این مناسبات جهانی به رشد ادامه دهد. اما بدون آن که تابع این سیاست شویم باید دریابیم که چگونه از امکاناتی که سرمایه جهانی در اختیار دارد بهره بگیریم و در انزوا نمانیم. انزوا در جهان کنونی مساوی با عقب‌ماندگی است.

در نقد پروژه جهانی‌شدن جنینشی در حال شکل‌گیری است. چراکه این پروژه گذشته از قطبی‌کردن اقتصاد جوامع، در رقابت بی‌انتهای افسارگسیخته تولید، امنیت کار، خانواده، محیط زیست، منابع انرژی، آزادی و آسایش انسان‌ها را از بین می‌برد. همه را و می‌دارد که در رقابت با دیگران در سطح خرد و کلان، برای کسب منافع بیشتر به نابودی محیط‌زیست دامن بزنند. سازمان‌های دفاع از حقوق بشر، دفاع از محیط زیست، دفاع از مصرف‌کنندگان و محرومان، سازمان کار و کسبه کوچک و بسیاری دیگر در کشورهای صنعتی برای متوقف کردن این پروژه سرگرم سازماندهی و تشکیل‌اند. ولف گانگ ساش (Wolfgang Sachs) فیلسوف اکولوژیست آلمانی در کتاب لغات‌نامه توسعه (The Development Dictionary) می‌نویسد: «تنها چیز بدتر از شکست این تجربه توسعه جهانی انبوه، پیروزی آن است» (۱۶). چرا

جوامع نشان نمی‌دهند. در این‌گونه کشورها تعدیل هم‌زمان اقتصاد و سیاست لازم است. بیشتر کشورهای آفریقایی و خاورمیانه‌ای در این طیف قرار دارند.

اما نکته پایانی و مهمی که باید به این محبت اضافه شود این است که پس از پیوستن کشورهای بلوک شرق به این پروژه، مشخص گردید که از طرف دیگر، صرف فضای باز سیاسی، رشد اقتصادی را به همراه نمی‌آورد. همان طوری که رشد صرف اقتصادی به توسعه سیاسی جامعه نمی‌انجامد. اگر بپذیریم که توسعه باید رفاه همگانی را تأمین کند و شامل مجوسدهای از خواست‌های اقتصادی، سیاسی و مدنی باشد؛ در بسیاری از جوامع، من جمله ایران، تعدیل باید در هر سه زمینه انجام بگیرد. در کشورهای بلوک شرق، با آغاز برنامه تعدیل ساختاری در اوضاع به هم ریخته جامعه، اگر چه فضای سیاسی نیز باز شد، قشر کوچکی از جامعه به قیمت فقر عمومی، با استفاده از هرج و مرج و زدوبندهای دولتی، به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافتند، و جامعه بحران‌زده را بحرانی‌تر کردند.

مشکل کنونی جهان را نمی‌توان با یک نظریه رشد حل نمود. تفاوت جوامع با یکدیگر از جنبه‌های اقتصادی، تاریخی، توانمندی فنی، صنعتی و علمی، پشتوانه منابع طبیعی، دسترسی به بازار جهانی و وضعیت ژئوپولیتیک و بالاخره ویژگی‌های فرهنگی آن باید به طور مستقل مورد مطالعه و ارزیابی قرار گیرد. جهان‌شمول بودن متاتئوری‌های (Metatheory) کلاسیک توسعه شدیداً مورد تردید است. باید تفاوت بین کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال رشد، و تفاوت بین خود کشورهای در حال رشد در به کارگیری نظریه‌ها رعایت گردد.

با توجه به تجارب کشورهای در حال رشد، و سیاست بکن نکن تعدیل اقتصادی در ایران، طی برنامه اول و دوم عمران و آبادانی، می‌توان نتیجه گرفت که سیاستی می‌تواند مشکل‌گشا باشد که به طور هم‌زمان تعدیل اقتصادی و سیاسی را در بر بگیرد و تشکیل جامعه مدنی را تضمین نماید. این سرآغاز رشد و پیدایش دموکراسی در ایران خواهد بود. ایران می‌تواند موتور توسعه منطقه باشد.

جهانی شدن پروژه‌ای است چند وجهی که به مدیریت سرمایه جهانی و با کارگزاری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای یکپارچه کردن جوامع مصرفی، تقسیم کار جهانی، کنترل محیط اقتصادی شکل گرفته است. جهان در حال توسعه توانسته است در مقابل این طرح مقاومت کند و نمی‌تواند بدون رعایت قواعد بازی این مناسبات جهانی به رشد ادامه دهد. اما بدون آن که تابع این سیاست شویم باید دریابیم که چگونه از امکاناتی که سرمایه جهانی در اختیار دارد بهره بگیریم و در انزوا نمانیم. انزوا در جهان کنونی مساوی با عقب‌ماندگی است.

در نقد پروژه جهانی‌شدن جنینشی در حال شکل‌گیری است. چراکه این پروژه گذشته از قطبی‌کردن اقتصاد جوامع، در رقابت بی‌انتهای افسارگسیخته تولید، امنیت کار، خانواده، محیط زیست، منابع انرژی، آزادی و آسایش انسان‌ها را از بین می‌برد. همه را و می‌دارد که در رقابت با دیگران در سطح خرد و کلان، برای کسب منافع بیشتر به نابودی محیط‌زیست دامن بزنند. سازمان‌های دفاع از حقوق بشر، دفاع از محیط زیست، دفاع از مصرف‌کنندگان و محرومان، سازمان کار و کسبه کوچک و بسیاری دیگر در کشورهای صنعتی برای متوقف کردن این پروژه سرگرم سازماندهی و تشکیل‌اند. ولف گانگ ساش (Wolfgang Sachs) فیلسوف اکولوژیست آلمانی در کتاب لغات‌نامه توسعه (The Development Dictionary) می‌نویسد: «تنها چیز بدتر از شکست این تجربه توسعه جهانی انبوه، پیروزی آن است» (۱۶). چرا

باید و اگر وجود ندارد، امیدوارم که در سایر شهرها نیز با این نگرش به قضیه نگاه کنند که ادبیات ما نباید از ادبیات عموم جامعه ایران جدا باشد. جداسازی این دو آسیب و ضعف را بوجود می‌آورد: ۱- ما نمی‌توانیم به اهداف‌مان برسیم، چراکه افکار عمومی و اتمسفری که فعالان سیاسی در آن تنفس می‌کنند به ضد جریان فرهنگی ما تبدیل می‌شود و مانع عظیمی در برابر کار ما خواهد بود. ۲- می‌تواند از جهت وحدت ملی آسیب‌ساز باشد لذا باید ادبیات‌مان را به هم نزدیک کنیم تا بتوانیم به حقوق فرهنگی قانونی خویش دست پیدا کنیم.

● **تای غنی‌لو شما شماره‌های منتشر شده نشریه سس را مطالعه کرده‌اید، اگر انتقادی در مورد روند نشریه سس را کار آن دارید بفرمائید.**
○ **من تشکر از جنابعالی و سایر دوستانتان که این نشریه بسیار پربار را تهیه می‌کنید، عرض کنم که این نشریه در مقایسه با سایر**

نشریات و دانشجویان ترک یک ویژگی خاص دارد و آن پرداختن به مسائل تئوریک و مسائل جامعه‌شناسی و سیاسی است که منجر به عدم استفاده از حقوق زبانی و فرهنگی می‌شود یعنی شما دارید مسائل را بصورت بنیادی و تئوریک پی می‌گیرید و دوستان دیگر در سایر دانشگاه‌ها به ادبیات و زبان و تاریخ ادبیات می‌پردازند. ما در حقیقت جنبه تئوریک راجع به محیط قومیت‌ها از نظر سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، از نظر روابط بین‌الملل یعنی کلامباحث تئوریک راجع به قومیت‌ها را در نشریه سس می‌بینیم که هم بصورت مقالات و هم بصورت مصاحبه‌های پرباری که تاکنون داشته‌اید ارائه می‌شود و این بعنوان ویژگی منحصر بفرد نشریه شما نسبت به سایر نشریات دانشجویی ترکی هست و بنظر بنده کار بسیار مفید و ارزنده‌ای است.

نشریات و دانشجویان ترک یک ویژگی خاص دارد و آن پرداختن به مسائل تئوریک و مسائل جامعه‌شناسی و سیاسی است که منجر به عدم استفاده از حقوق زبانی و فرهنگی می‌شود یعنی شما دارید مسائل را بصورت بنیادی و تئوریک پی می‌گیرید و دوستان دیگر در سایر دانشگاه‌ها به ادبیات و زبان و تاریخ ادبیات می‌پردازند. ما در حقیقت جنبه تئوریک راجع به محیط قومیت‌ها از نظر سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، از نظر روابط بین‌الملل یعنی کلامباحث تئوریک راجع به قومیت‌ها را در نشریه سس می‌بینیم که هم بصورت مقالات و هم بصورت مصاحبه‌های پرباری که تاکنون داشته‌اید ارائه می‌شود و این بعنوان ویژگی منحصر بفرد نشریه شما نسبت به سایر نشریات دانشجویی ترکی هست و بنظر بنده کار بسیار مفید و ارزنده‌ای است.

نشریات و دانشجویان ترک یک ویژگی خاص دارد و آن پرداختن به مسائل تئوریک و مسائل جامعه‌شناسی و سیاسی است که منجر به عدم استفاده از حقوق زبانی و فرهنگی می‌شود یعنی شما دارید مسائل را بصورت بنیادی و تئوریک پی می‌گیرید و دوستان دیگر در سایر دانشگاه‌ها به ادبیات و زبان و تاریخ ادبیات می‌پردازند. ما در حقیقت جنبه تئوریک راجع به محیط قومیت‌ها از نظر سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، از نظر روابط بین‌الملل یعنی کلامباحث تئوریک راجع به قومیت‌ها را در نشریه سس می‌بینیم که هم بصورت مقالات و هم بصورت مصاحبه‌های پرباری که تاکنون داشته‌اید ارائه می‌شود و این بعنوان ویژگی منحصر بفرد نشریه شما نسبت به سایر نشریات دانشجویی ترکی هست و بنظر بنده کار بسیار مفید و ارزنده‌ای است.

نشریات و دانشجویان ترک یک ویژگی خاص دارد و آن پرداختن به مسائل تئوریک و مسائل جامعه‌شناسی و سیاسی است که منجر به عدم استفاده از حقوق زبانی و فرهنگی می‌شود یعنی شما دارید مسائل را بصورت بنیادی و تئوریک پی می‌گیرید و دوستان دیگر در سایر دانشگاه‌ها به ادبیات و زبان و تاریخ ادبیات می‌پردازند. ما در حقیقت جنبه تئوریک راجع به محیط قومیت‌ها از نظر سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، از نظر روابط بین‌الملل یعنی کلامباحث تئوریک راجع به قومیت‌ها را در نشریه سس می‌بینیم که هم بصورت مقالات و هم بصورت مصاحبه‌های پرباری که تاکنون داشته‌اید ارائه می‌شود و این بعنوان ویژگی منحصر بفرد نشریه شما نسبت به سایر نشریات دانشجویی ترکی هست و بنظر بنده کار بسیار مفید و ارزنده‌ای است.

که سود این پروژه‌ها تنها به جیب قشر باریکی از جامعه، یعنی مالکان وسایل تولید و مدیران خواهد رفت.

پانوش‌ها و منابع:

۱۶- نظریه پست مدرنیستی که نقش دولت را در توسعه در حد مراقبت از حفظ رقابت‌های اقتصادی در سطح جهان کاهش داده، همه چیز را در فرد خلاصه می‌کند. در نظریه فمینیستی پست مدرنیسم، تئوری «زنان در توسعه» WID به تئوری زنان، محیط زیست و توسعه Women, Environment and Alternative Development) به طور مختصر WID بدل شد.

2- Robert Neff, 1995, "Japan's New Identity" Whed in York W, Bradshaw and Michael Wallace Global In equaities, 1996. در دهه ۹۰ بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار در منطقه سرمایه‌گذاری شده است.

۳- قرارداد سازمان گات (GATT) یا سازمان توافق عمومی تعرفه و تجارت (General Agreement on Tariffs and Trade) در سال ۱۹۴۴ توسط سازمان ملل در شهر هاوانا به امضا رسید و در سال ۱۹۴۷ مورد اجرا قرار گرفت. این سازمان برای نظارت و رفع موانع تجارت آزاد بین کشورهای عضو به وجود آمد. در سال‌های اخیر با گسترش تجارت، کشورهای بیشتری تلاش کردند که به این سازمان پیوندند.

4- Robert Browne, "Africa: Time for a New Development Strategy", in M. Martin, Terry Kandal, Studies of Development and change in the modern world, Oxford Press, 1989. PP. 399-408.

5 -Los Angles Times, June, 22, 1997.

6- Immanuel Wallerstein, unthinking social science, the Limits of Nineteen-Century Paradigms, Oxford: Polity, Press, 1991.

۷- در رشد اقتصادی کرد جنوبی، همانند سایر کشورهای صنعتی‌شده در این منطقه، آمریکا و ژاپن نقش زیادی ایفا کرده‌اند. این حمایت پخش سیاسی بوده است و منجر به انتقال تکنولوژی به کرد گردید که موجب رشد کرد را فراهم آورد. واکنش‌های منفی در اقتصاد کرد و سایر کشورهای منطقه ظرف سال گذشته مطلبی است که باید جداگانه بررسی شود.

۸- نظریه رشد پایدار مقدمتاً کمیسیون برانلند (Brunatland) سازمان ملل در سال ۱۹۸۲ برای ایجاد یک تعادل بین توسعه و حفظ محیط زیست به مجمع عمومی ارائه گردید. ریاست این کمیسیون را خانم هارلم برانلند نخست‌وزیر سابق نروژ به عهده داشت.

کمیسیون مطالعه خود را روی شش حوزه مرتبط به هم یعنی کنترل جمعیت، امنیت غذایی، از دست رفتن منابع ژنتیک و نسل، انرژی، صنعت و مسکن متمرکز کرده بحث‌های مفصلی در این زمینه‌ها انجام گرفته که در این‌جا مجال طرح آنها نیست.

9- York Bradshaw and Michael Wallace/ Global Inequalte, Pine Forge Press, 1996. 10- Phillip Mc Michael, Development and soubi Change: A Global Perspective, Pine Forge Press, 1996. بورس.

۱۱- همان‌جا. ۱۲- همان‌جا. ۱۳- Nation, Editorials vol. 263, No.3, July, 1996. 14- Ibid., P. 3.

15- Susan George, the Dest Boomerang. How Thirld World Debt Harms us All, Boulder, Westview Press/ 1992. Cted in Philip michael/ 1996. 16- Cted in the Nation/ 1996.

ک

ارتان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر

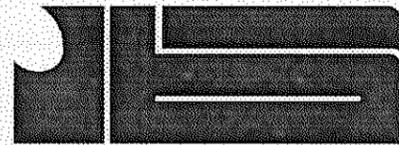
بهرروز خلیق

شورای سردبیری

فریدون احمدی

بهزاد کریمی

علی مختاری



فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

Name:
تلفن:
Address:

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نمبر)

به آدرس: پست کنید!

حزب کارگر انگلیس در انتخابات مجلس عوام به پیروزی رسید

سیاست محافظه کار از جانب چپ؟

محمود صالحی

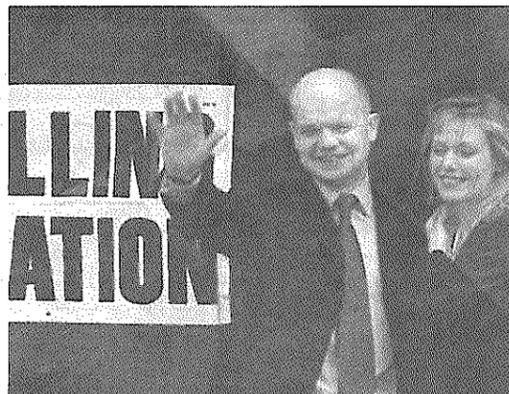
درون الیت روشنفکری جامعه خارج نشد. حزب کارگر واضح تر از همه احزاب چپ اروپایی با سوسیالیسم وداع کرده و در «لحظه» عمل می کند. اما عمل با چه پرنسیپی؟ بلیر در مبارزه انتخاباتی اش صحبت از «احساس مسئولیت متقابل دولت و شهروندان در قبال رفاه و آینده

که چرخش تاریخی محسوب می گشت. پس از این چرخش وضعیت اختلاف طبقاتی، خدمات عمومی، آموزش و بهداشت سفار شد. برای تغییر این وضع حزب کارگر سه هدف را در مقابل خود قرار داد: بهبود خدمات عمومی، تغییر قانون اساسی و استقرار «اخلاق» اجتماعی.

برای بهبود خدمات عمومی و امنیت اجتماعی که همواره شعار سوسیال دموکرات ها بوده، دولت بلیر برای رساندن انگلیس به حد متوسط یک کشور اروپایی محتاج به سرمایه گذاری ۱/۵ درصد از «درآمد ناخالص ملی» در زمینه تامین بهداشت عمومی و یک درصد هجده درصد آموزش است. علاوه بر آن هزینه خدمات بیمه باز نشستگی هم باید تامین شود. گذر از ساتراولیس موجود قانون اساسی به فدرالیسم با تشکیل مجالس منطقه ای در ویلز، اسکاتلند و ایرلند شمالی گام مهمی در تغییر قانون اساسی است. چهار سال بعدی نشان می دهد که تا چند حد بلیر در برداشتن قدم های بعدی یعنی دموکراتیزه کردن مجلس و لغو موروثی بودن کسب کرسی های نمایندگی موفق خواهد بود. هدف سوم حزب کارگر یعنی «اخلاق» از محدوده بحث در



تونی بلیر به همراه خانواده پیش از ورود به محل رای گیری



ویلیام هیک رهبر مستعفی محافظه کاران

دهه پنجاه و فساد عمومی را اینگونه فرمول بندی کرد: «اقدامات دولت هیچگاه نباید علیه کلیسای کاتولیک، گارد محافظ و سندیکاها باشد». او به سه نیروی اجتماعی قدرتمند اشاره داشت که سیاست موفق در انگلیس بدون آنها وجود ندارد. دولت مارگارت تاچر با این وفای یعنی «دولت رفاه در کنار پیشرفت عمومی را درک کردند. «هارولد ماک میلان» نخست وزیر محافظه کار اواخر

اجتماعی را تقویت نساید و فرا رسیدن انقلاب تکنیکی و صنعتی را درک نساید و به آموزش عمومی اهمیت دهد. همه دولت های محافظه کاری که پس از آن بر سر کار آمدند، کمابیش در این راه ماندند و سعی نکردند انگلیس را به دوران اشرافیت برگردانند. آنها نیز اهمیت آموزش، بهداشت و پیشرفت عمومی را درک کردند. «هارولد ماک میلان» نخست وزیر محافظه کار اواخر

سیاست محافظه کار از سوی چپ؟! روزنامه فیکارو چاپ پاریس در تحلیل انتخابات انگلیس می نویسد: «بریتانیای کبیر دیگر آن جزیره عجیبی نیست که مردم در آن طرف خیابان راستدگی می کنند. بریتانیا در دوران تونی بلیر به کشوری تبدیل شده که سیاست محافظه کاران توسط چپ ها اجرا می شود، محافظه کاران در بن بست قرار گرفته اند و روزنامه های آنان از مردم دعوت می کنند به

تونی بلیر رای دهند». علیرغم ۳۴ سال حکومت محافظه کاران پس از جنگ دوم یک دولت حزب کارگر در انگلیس از اهمیت تاریخی برخوردار است: دولت «کلمنت اتله» ساختار سیاسی - اجتماعی این کشور را دچار تغییرات بنیادین نمود. تجربه فداکاری و برابری همه شهروندان در مقابل مصائب در دوران جنگ این دولت را بر آن داشت تا در مقابل اشرافیت بایستد، عدالت

بر اساسی آخرین نتایج انتخابات پارلمانی انگلیس حزب کارگر با اختصاص ۴۲/۳٪ از آرا ۴۱۳ کرسی و محافظه کاران ۲۲/۶٪، لیبرال دموکرات ها ۱۸/۵٪ آرا را کسب و به ترتیب ۱۶۶ و ۵۲ کرسی مجلس عوام را به خود اختصاص دادند. در عکس العمل نسبت به پیروزی چشمگیر حزب کارگر و شکست محافظه کاران، رهبر این حزب ویلیام هیک از سمت خود استعفا کرد. انتظار می رود مایکل پارتیلو جانشین وی گردد. پیروزی تاریخی حزب کارگر در انتخابات مجلس برای «دومین بار» در تاریخ قرن بیستم انگلیس بی سابقه است. قبل از جنگ جهانی دوم این حزب توانست فقط یک بار توسط رامسی مک دونالد دولت انگلیس را در دست گیرد که پس از چند ماه سقوط کرد. پس از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۷ در مجموع مدت زمان دولت های محافظه کاری که در انگلیس بر سرکار آمدند با ۲۴ سال دو برابر حزب کارگر است.



مایکل پارتیلو رهبر محافظه کاران!

خود و جامعه» کرد. انتخابات اخیر نشان داد: ۱ - شهروندان حاضرند در قبال آینده خود مسئولیت بر عهده گیرند. ۲ - بر خلاف سیاست دوران تاچریم، دولت حزب کارگر به سیاست بی مسئولیتی در مقابل شهروندان پایان داده و حاضر به تقبل مسئولیت شده. چهار سال آینده نشان می دهد چقدر دولت بلیر به احساس مسئولیت خود در قبال شهروندان پایبند است. ۳ - آنچه از دیدگاه دیگران محافظه کار نامیده می شود در تعبیر بریتانیا بازگشت به وفای اجتماعی قبل از تاچریم است.

متفاوتی را تعقیب می کرد. به دلیل وجود این دو گرایش، و عدم انطباق گرایش اول با واقعیت های موجود، از جمله رقابت تولیدکنندگان و گسترش فقر در جوامع در حال رشد، نظریه دوم غلبه پیدا کرد، و عملاً رشد پایدار در بطن پروژه جهانی اذغام شد. بعبارت دیگر در بطن رقابت های جهانی هم منافع انسان ها به فراموشی سپرده شد و هم حفظ محیط زیست وجه جانبی یافت. به طوری که مهم ترین پروژه رشد جهان سوم در دهه گذشته در استراتژی «آزادسازی بازار» (Liberation)، مبتلور گردید که متناسب با وضعیت رژیم های مقروض جهان سوم شناخته شد. اصول «رشد پایدار» هم از جانب کشورهای پیشرفته صنعتی که نقش بزرگی در صنایع سازی محیط زیست دارند و هم توسط کشورهای در حال رشد که نیاز فراوانی به منابع تولید و رشد اقتصادی دارند، تقض شده است. بنابراین استراتژی «آزادسازی بازار» تعقیب شد. بر اساس این استراتژی، هر رژیمی که سطح بدهکاری اش را کاهش دهد مورد تشویق مالی (وام های جدید) مدیریت جهانی (بانک جهانی) و صندوق بین المللی پول) قرار می گیرد. نتیجه این سیاست که دولت های داخلی (ملی) را به سوی اقتصاد جهانی کشید، است، قطعی شدن جامعه، به مخاطره انداختن امنیت مردم و تهدید ادامه در صفحه ۱۱

اقتصاد متمرکز با حمایت دولتی است. اما هیچ کدام از این دو الگو را نمی توان جهان شمول شمرد. اگر چه بعضی از کشورها با گرایش به یکی از این دو الگو تلاش در حفظ استقلال اقتصادی خود دارند، در سطح جهان، فشار سرمایه جهانی بر آن است که از جوامع سوم «رژیم های تجارت آزاد» بسازد. این الگوی سوم از توسعه است. اگر چه این ایده آل جوامع در حال رشد نیست، ولی هسته مرکزی پروژه جهانی گریزگرگردانی است که تلاش دارد جای الگوی کلاسیک و مدل کشورهای تازه صنعتی شده را بگیرد. کشورهای در حال رشد چه بخواهند و چه نخواهند، سرمایه جهانی و طرح جهانگیرگردانی آنها را به این سمت و سو خواهد کشاند. اما هم زمان با گرایش الگوی سوم، نظریه «رشد پایدار» (Sustainable development) که خواستار رعایت منافع انسان ها از جمله نسل های آتی است، از طرف سازمان ملل متحد پیش کشیده شد (۸). از این طرح که ظاهراً مورد حمایت دو گروه متضاد بود، دو برداشت داده شد. یکم، گسترش قدرت های محلی، دوم رشد اقتصاد هماننگ جهانی. اولی رشدی بر اساس گسترش جنبش های توده ای و از پایین برای رشدی متعادل با نیازمندی های انسانی و حفظ محیط زیست بود. و دومی بر اساس مدیریت جهانی، مثل بانک جهانی که زیر همان پوشش رشد پایدار، اهداف

یعنی سرمایه سوداگر رشد می کند. این بن بست دور باطلی است که اقتصاد کشورهای جهان سوم، در حال رشد، با آن مواجه اند. بنابراین تعدیل ساختاری اقتصاد اگر چه می تواند تحولاتی در بطن جامعه ایجاد کند، در بعد نهایی به نفع سرمایه داران فراملیتی و نمایندگان داخلی فروش کالاهای آنها است. در تقسیم جهانی کار کشورهای کم رشد و در حال رشد برای شرکت در بازار جهانی و تامین ارز مورد نیاز خود، به تولید کالاهای قسری، غیربازار ساز و پیش پا افتاده تن می دهند. در این میان کشورهای تولیدکننده نفت، اگر از تولید نسبی بالایی برخوردار باشند، می توانند ضمن تامین نیازمندی های صنعتی خود از طریق واردات، در عرصه اقتصاد جهانی نیز نقشی داشته باشند. ولی آنها نیز تابع سیاست قدرت های جهانی بوده و در نهایت به اقتصاد تک محصولی تن می دهند. به دنبال این سیاست، کشورهای در حال رشد به اقتصاد دوگانه (Dual Economy)، یعنی تولید برای صادرات جدا از تولید برای مصرف داخلی بدل می شوند. به الگوی توسعه بر اساس تجارت موفق رشد، دو نظریه توسعه فرم ایده آل پیدا کرده است. یکم، توسعه کلاسیک جوامع اروپایی که حاصل بازار آزاد داخلی بود. دوم، توسعه در کشورهای تازه صنعتی شده جهان سوم مثل کره جنوبی؛ یعنی

جهانی شدن

توسعه در «جامعه جهانی» از دیدگاه پساتوسعه گرایی

دکتر کاظم علمداری

برترفته از فرهنگ توسعه شماره های ۳۷ و ۳۸ قسمت پایانی

حذف یارانه ها و کم کردن هزینه های خدمات عمومی. ۲ - تغییرات نهادی شامل خصوصی سازی اقتصاد، آزادسازی قیمت ها، واردات، نرخ بهره و معاوضه ارزی. ۳ - اقدامات وارونه سازی هزینه های دولتی، کاهش ارزش پول به منظور ترغیب صادرات. بدون شک این اقدامات نقش دولت را در کنترل اقتصاد تضعیف می کنند و بجای آن نیروی بازار آزاد، یعنی عرضه و تقاضا را جایگزین می کنند، و هم چنین و مهم تر از همه اقتصاد ملی را در سیستم جهانی اقتصاد حل می کنند، و به جای نقش تعیین کننده دولت، مدیریت جهانی را جایگزین آن می کنند. اما نباید فراموش کرد که این گونه اقدامات از مدت ها قبل در بعضی از کشورهای توسعه نیافته انجام گرفت. ولی به دلیل عقب ماندگی اقتصاد تولیدی آنها، این کشورها قادر به رقابت با کشورهای پیشرفته صنعتی در

نیازمندی های اولیه جامعه، مشکلات مشابهی به وجود می آورد. بوروکراسی دولتی برای راضی نگه داشتن مصرف کنندگان شهری که نقش مهم تری در بقا یا بی ثباتی دولت دارند، علیه منافع روستائیان، قیمت فرآورده های کشاورزی را پایین نگه می دارد. بنابراین فقر در روستاها تداوم می یابد. اگر چه این نظر در مورد کشورهای توسعه نیافته آفریقایی صادق است، ولی در کشورهای تازه صنعتی شده، مثل کره جنوبی نتایج عکس داشته است. یعنی کنترل دولت مرکزی و حمایت از تولیدات داخلی در مقابل واردات خارجی به رشد سریع اقتصادی کشور انجامید (۷).

پروژه تعدیل ساختاری، سه گروه فرم اساسی را پیشنهاد می کند که مشکلات ناشی از مداخله دولت در اقتصاد را مرتفع سازد. این فرم ها عبارتند از: ۱ - اقدامات ضد تورمی شامل

تعدیل ساختاری اقتصاد چیست؟ پروژه ای که به نام تعدیل اقتصادی در ایران شناخته شده است در واقع برنامه تعدیل ساختاری نام دارد. مطابق این استراتژی، ریشه مشکلات اقتصادی کشورهای در حال رشد، مداخله دولت در اقتصاد است. دولت ها در این کشورها نه تنها مالکیت بخش عمده ای از ثروت جامعه را به عهده دارند، بلکه قیمت ها را کنترل کرده، برای واردات کالاها موانع تعرفه ای وضع می کنند. در حالی که رشد اقتصادی به رقابت آزاد بازار (این بار در سطح جهان) و انگیزه سود احتیاج دارد. گردانندگان و بنگاه های دولتی، حقوق بگیر و فاقد انگیزه سود هستند، بنابراین نه تنها نیازی به رقابت ندارند، بلکه با ایجاد روابط بوروکراتیک و دست و پاگیر، باعث فشار اداری نیز می شوند. هم چنین مداخله دولت در بخش کشاورزی، و کنترل قیمت ها، و پرداخت یارانه ها به منظور تامین